



۲۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل الشعیه

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۳۲۴۳۹

۲۰۴۵

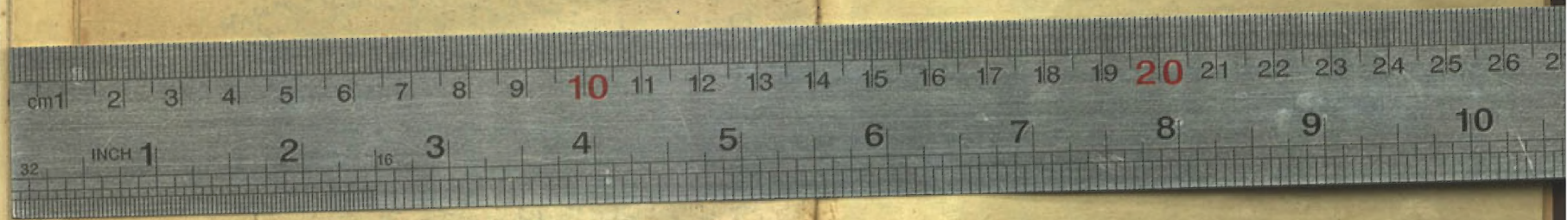
بازدید شد  
۱۳۸۱

بازرسی شد  
۳۳ - ۳۷

نقلی - فهرست شده

۲۰۴۵











نه میباشند و قدری از عبارت فارسی را میفهمند و باو منتفع میشوند و باعت  
و عبت و غیره ایشان میکرد که آری بن خود را از وی علم و یقین تحصیل نمایند  
و سبب هم میسر ایشان میشود از سوال هرگاه محتاج شوند و نظر کنند و بگویند  
و غیره از امور دین و دنیا و وجه معیت و زندگ خود که در دین و وجه تجارت  
ایشان میشود و صورتی که عمل کنند برین جهت شریفه ازاله الخیرات ازین  
اقدام در این اقسام نمودم و قبول حاجات ایشان کردم و طاعت ایشان را و غیره  
داشتیم و بر آنرا معصیت فخر دم حضرت را در این برادر دینی و دوستی  
تجربان روحاندها و جویایان معنی طلب کنند این امر یقینی بود و در اکثر اوقات  
دکتر و فکر او بیرون میرفت و میخواست که باعث این خبر جاری کرد که ما اند که  
خواند و گویند و عمل نماید و بعد از این تو ای و فوری و حضرت را در باب  
از برای خود و والدین او باشد و چون بر کس ظاهر و واضح کردید که عرض  
و مطلبی خداداد و نظر ندارد و گویا مؤثر حقیقه این معنی را در دین جلد کرد  
شعیر و بجا و قبول نماید و لاجابتش را بر غیر اختیار نماید و این امر مؤثر و در خود  
مقدم کرد تا هم که باقیم این که باعث مغفرت والدین است و من این مطلب  
ترم که خدایتان را دانکرده ام و در حدیث وارد شده است که علامت ایمان و صفا  
خود خداوند عالم این است که هر چه از برای خود خواهی همان را از برای برادر خود  
خواهی خواهی و موجب عبت میگردید و طلب کردم از خدا امانت را و خواهی نمودم  
دو مشتقت را و قبول نمودم قول ایشان را چون که دیدم که از امانت است و ترکش از  
حق است خصوصاً جلاله من الشرفین و از بر سر و الشرفین جلاله من  
و له روح مغفور و جلاله من الشرفین که غیبتی را میبرد و خواهی این معنی  
که جلاله من خود خیر جاری و تو را میبوده باشد که باقیات منقطع نکرد  
در با وجود کثرت علایق و فوری و بیاری هموم و مشغول و غموم داخل این

امر معلوم کردیدم و بر خداست توکل از جانب است امانت و بیاری و بر تو  
تکلیف ضعیف و مددکاری و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم بسم الله الرحمن الرحیم  
و ایدوست یا تم که عرض اصلا و مطلب کلی از فارسی نمودن این رساله است که  
چنانچه دانستی که بعضی از ما از افسوس کلام عربی مشکل میباشند و در امر  
دین و دنیا باید که رجوع کنند بشخصی که در آیات و معانی و احادیث و کتب  
ایشان از جمع و تالیف کرده باشد و اظهار حکیم و پیام آورده باشد تا عوام بلکه  
بعضی از اوساط ناسرگردان و حیران نباشند و در امور دین خود مطمئن و آینه  
شریفة فاسلر اهل الذکران کنیم لا تقبل عمل کرده باشند و از عهده شغل الله خود  
بیرون آیند و از شک و تردید و وسوسه و سیدنت بخت آفتاب چین و  
نمودن او بیزاری و این و غیره نیز محکم بنویس و بر این کتاب صد که رسید طاعت شما  
تمام باشند بیکد بخاور را در عمل کردن بانه میباشند و از هم آفا جگر  
بودند بر این امر التماس برادران دینی و امانت خوان و شایسته و غموم بر خمر  
کتاب هر چند و سبب است که شتمیل بود بر آداب احکام و غریبه که عوام را بلکه  
اعلام را بعتباندیدن دلیل و بر سیدین باحاطت ائمه طاهیر علیهم السلام  
الملك الجليل ضرر و احتیاج میشود و هر یک از مکلفین را لابد و لاجا است  
در امور دنیا و دین خود بنیاد داشته باشند و عمل خود را بر این و قیاس و نظر و تخمین  
نکند از این جهت بنای این رساله و تریخ بر کتاب ابرار احتیاج گذاشته است که عبت  
خاص و عام و الهی و دنیوی جمع نام کرد و بعد مناسب را این مقام این بود که کتاب  
کتاب خود را ذکر کنیم چرا که مشتمل بود بر کلیات مشکل و منتظم بود و موا  
مطلوبه و مقاصد و متنازه که مثال این هر دو را احتیاج بان نبود بلکه از حد  
بعضی مطالب خارج بود و در کام از بطور و بیجا نمیدانست و مطلب و اصل و ثانوی  
شاید که باعث است که صورتی از این خط میگردید و در این اول از اهل این











صنعت و این ناطقت و اول **باب** در میوه های آنکه این را بجز آنکه وضعیست نمی بینند  
کلام اول و این را گویند بر او آنچه اعتقاد است **باب** سنت و کلام است دوست  
عبادت و خود را فایز گردانیدن این را بر آن در این هفت حدیث است **باب** سنت و کلام  
بیت مجید بودن در عبادت و سعی کردن در راه و در این ناطقت و در حدیث است و ذکر این  
از عبادت های سنت **باب** سنت بر این گردانیدن عمل و عبادت خود را در هر روز  
کردن بر او و اقل ملامت مکرر یکسال است **باب** هفت حدیث است **باب** سنت  
کردن عبادت و بندگی خدا خود را مقصود دانستن در این هفت حدیث است **باب** که گویند  
که ناقص و شکسته بداند نسبت به اوقات و احوال **باب** حرمت عبادت کردن به غیر خود  
خود و بر این اعتقاد بر عمل خود در این سنت و پنج حدیث است **باب** که میفرمایند که  
حرام آنست که بگوید که ناطقت و وضع نیست مگر از من پس آنکه ابا بزرگوار  
بجای آوردم که کسی دیگر نمیتواند بجای او بر مثل آن **باب** این را است و تعالی شاهد عبادت  
بدون عبادت چو حکم در این باشد عبادت را نه این چهار حدیث است **باب** مصنف  
میفرماید که هر که بر این رسید باشد آن در آن زمان **باب** که میفرمایند که دلالت  
کلام مصنف که بعضی از عبادت حرام نیست و نشان کرده اند او را بر این بوقی و در  
آنکه عبادت حرام مثل است عمل باطل و یا مقبول میگرداند اما امر بعبادت  
که در خطای آن مواضع دیگر که در این **باب** این را است تغییر کردن در عبادت  
و واجب است در خوف و در این یکی حدیث است و بعد از این بقضای آنکه در کتاب  
معروف می آید که خواهر که افتاء الله **باب** سنت است و این در عبادت  
ترسیدن به خدا و الهام و دلالت در این حدیث است **باب** سنت است و ذکر کردن  
و مکرر هست بر کردن او را این سیر حدیث است **باب** این حدیث است که در عبادت  
و عبادت را بخیلی باعث ترک آن شود در این حدیث است **باب** که میفرماید که مقصود  
کردن این است که سنت آنست که در مصنف و مفسر از ذکر آنست

ترک نکرد عبادت را هر چند با نیت و قلیل باشد **باب** باطل عبادت بدون نیت  
و در سوره و از ده مقام و مقام بدست نشان در این تا نوزده حدیث است و نشان **باب**  
باینکه کفایت کسی که قابل امامت نشان نباشد و واجبست جمع کردن در جمیع احکام  
سوی ائم **باب** بدست کسی که ایمان داشت باشد بر او نشود پس ایمان نباشد  
باطل نیست و اما کلام ایمان سابق کرده باشد در این حدیث است **باب** اول نیست  
قضا کردن خالص از عبادت خود را که بپوشد و منتهی بر این که کند  
مکرر کرده و اگر آنرا داده باشد غیر مستحق کرده در آن وقت و مکرر خواندن قضا خواند  
اگر کسی در آن وقت ترک کرده باشد این حدیث است و میفرماید که بعضی احادیث است  
دارد بر اینکه قضا کند حج را بر سبیل عموم اما محل بر استحباب است یا ترک کردن  
بعضی از آن **باب** که میفرمایند که تمام شد با واجب عبادت باطل بود و بجز بر شده  
فاما چون که خضران فراموشی خود را این سال بقیه عوام و عوام احکام از حلال و حرام  
ملک اعلام بجمع انعام است و بر هر باب نوشتن شماره ای که آن باب  
طوالت و یا یکدیگر دیدن بر عوام و اهل کمال و احتیاج بدگر است و چندی شد  
طوالت و تحسین آله مقام و تقیض طالب نظام کجایش در آنها و اتمام درین  
و ایام نذر در نزد مصنف نگری یک لفظ و او این بود و اهل کلام از این نوع تقریر  
تمام و در نظام مصنف و کلام فاضل این یک مرتبه کشید و احکام از عقب یکدیگر  
نیارود سخن بنیان و اهل کلام تمام تمام مشتمل اند بر عوام و کلام محاور  
برادر ایمانی نیز متفق این سخن و متشابه این میگردانند که تحقیق در تالیف  
کلام بفرموده نزدیک میباشند اعداد باها و شماره حدیث او و اهل کلام  
ابو بر سبیل اجازت گویند که تا خواننده را مال او نشود و اگر آنرا یکدیگر و نذر  
مصنف و خلیل کلام اهل تقیض بر او دلیل نباشد تا آنکه اهل احتیاج و تقلید نیز  
ابو مقوله خود را بجمیع و کلیه کشود و بداند که جمیع احکام مذکور این



















خود خالدها را که از آنجا که یکبار استیحا کردی بول و بر آنجا که خود  
با قیام اند و استیحا سه مرتبه بخانه آن جلیت که یکبار بر در و استیحا  
که گوید که این مسئله از احادیث و کتب استیحا از احادیث ظاهر نیست  
است که مصنف بیکارده و استیحا کردی از خواب بادی که از انسان ظاهر  
میشود و سنت هم نیست هرگاه برون آید از استیحا بیکار و با غایط و استیحا  
فما نضع و بین آن وضع دیگر است و استیحا ظاهر با طوطی و استیحا کردن  
میتوانست که استیحا نباشد و میتا آید و استیحا که کردن استیحا کردن هر دو  
هرگاه استیحا نباشد نماید استیحا که طوطی باشد که در خواب و استیحا  
کردی از بول یا در خواب و استیحا که در خواب و استیحا که در خواب  
استیحا که اینها بدون علت و آنرا که آنکه نوز و مالیده یا مالیده نوز و  
مکرره که بول خود را در آنجا بیاورد که در خود را حرکت میدهد باشد  
سنت است احتیاج کردن باینکه استیحا از برای کسی که شکم نرم شده یا و استیحا  
استیحا کردی تا در هرگاه بجا و در غایط از موضع مذکور که گوید که نظر از علما  
بجواب قایل شده اند و در این باب نیست و استیحا باینکه استیحا که در خواب  
داشتن یا مکرره استیحا کردی با استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
و امتثال اینها و جانور است با خود استیحا که بکنی که بکنی او از سنگها در نرم یا در  
در خواب استیحا نشستن بجهت استیحا مثل نشستن و غایط و مکرره استیحا  
زن آنرا در فرج شو خود را بدون آنرا و علت جانور است از برای کسی که عمل او باشد  
و شوه به استیحا باشد علم است این در این مورد مطلقا غایط و مکرره استیحا  
و المخلط است و در این باب استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا  
آمد از خواب و حرکت استیحا کردی بنان و جانور که در آن موضع و مکرره است  
استیحا کردن بجهت که بهر حال استیحا از برای استیحا و استیحا که در خواب  
صفت باینکه استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب

سنت استیحا از خواب

والجنت و منوالحن ان برای غلبه و استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
که وضو لغت بجهت نشستن و بیکار که در آنجا استیحا که در خواب استیحا  
اجطلاح عرف و شرع عبارت است از افعال مخصوص بجهت وضو بول و عیای خاص  
حالت است اخل تنگ نماز و در خواب و در خواب و در خواب و در خواب  
طهارت بجهت وضو و غسل و استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
افعال وضو و در خواب و در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
هرگاه وقت گذشت باشد و استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
وضو و غسل و بجهت جانور استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
آن دلالت دارد بر اینکه بوضو سنت نماز و استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
موضع منیع که الحاحی است که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
نماز شود و الله اعلم و استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
سنت و باقی افعال حج و استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
سعی و جانور استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
تازه کردن وضو و در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
سنت خوابیدن در طهارت بجهت باینکه استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
مشاور است و منوالحن ان را جانور استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
کردن بعد از وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
و جانور کردن نماز بعد از وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو  
و آن نیز و جانور استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
نبودن از برای جبهه بجهت که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
نماز و جانور استیحا که در خواب استیحا که در خواب استیحا که در خواب  
حالت اتفاق علم و اهل حدیث و منوالحن است باینکه جانور و وضو و وضو و وضو  
بدون معارف خاص و عام و بدون مختص بوضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو

واجب  
ما تندر























































بر همت ستمایان کند حکم ستمی باشد و چنانچه در حواله بیان کنند یار و یارستان که از حق  
یا خاص یا ستمی یا عامه غلبه یا منافق بوده باشد و اگر با او شود و بعضی حق را از خداوند است اگر  
جمع استحقاق او یافت شود عمل می دهند و بعضی میکنند و بعضی میکنند و بعضی میکنند و بعضی میکنند  
و بعضی استخوان داشتند و بعضی میکنند و بعضی میکنند و بعضی میکنند و بعضی میکنند و بعضی میکنند  
که تمام باشند و اما ترجیح داده اند ستم را بر اعدا و ایا قاطع است و بعضی بر بعضی و بعضی بر بعضی  
نمی توانست برود و حق زن از برای نماز جنازه هرگاه معصمه باشد و بعضی از است و بعضی از است  
که با آن زن نماز کند باشد و حاضر شد نماز آن زن با جنازه است و اما ایام نیست و با آن زن کردن است  
**باب اول در بعضی از این که در است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است**  
دو است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
یعنی هر که در آن وقت است و دعا کردن نیز برای آن است و قول کردن در بعضی از این که در آن است  
کرده شود و حق شود و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
نیت یا در نیت و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
حق اما با کراهت و غیر نیت و کراهت حق نیت یا کید در بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
با جنازه و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
جنازه و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
که بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
مطلب از انهم و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
کنند و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
چند باشد و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
در آن وقت است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
شمار آن را و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است  
می تواند است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است و بعضی از است

كتاب التلخيص

پنجاب

انسان

[illegible]

FA



















[illegible]



[illegible]

3. عمار.

[illegible]



دین احمد خان صاحب

وقت نماز و قضا و کراهت  
و نماز و قضا و کراهت  
و نماز و قضا و کراهت

حقائق



انتهارا

27

کود

10































[illegible]

و مکر و هست خلوت کردن ان شاء خدا بنه بر این جای نیست مگر کردن در خانه آدم و مکر و  
و اشن بر باد بوسه زدن و بیاوردن و اشا و بال آنها و در شکا و شکا مکر الحیاح و عکرها و  
زنی از روی آنها و از استادن بال بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
کفا و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
و از خانه و از استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
کودان و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
است بقیه ما فاعلموا ان الرسلنا باطلنا اما تحضبه یحیون الصالحین و است از  
یک دنیا الی یک دنیا مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
و ایند و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
همه دنیا الی آخرت و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
از آن بر مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
حالت اختیار بر مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
کفر و کمال و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
لباس و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
بر مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
حرف و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
در مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
کردن بر مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
از مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
ناهو از مکر و هیای غلی و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن  
شد و عکرها و استادن بر مکر و هیای غلی و است قصاص کردن



جایزہ

مکرمه صبح که آمدن کشتن خورشید و آفتاب و  
اعاده بایده کرد و بدین احوال و وقت

[illegible]























فرانسا

[illegible]

قصید

فَقِصَات

25







نماز و حرام بنشیند و مکرر اصداف در هر سجده بخواند و دعا و نیز در مقام و نیز در سجده  
 و یکسره برسد بپایان نماز و اگر نماز او صحیح باشد بر آن جایز نیست و اگر کتبش از پیش  
 حذر از بیعت دیگر و اگر ممکن نشود بکشد بجایز است بر او را در آنجا که بکشد و در سجده  
 مجزئ است سجده کردن بدینشانی آنقدر که اگر سجده بر آن جاری شود بعد از آن از پیشگاه  
 سر است قیام و ایستادن و اگر فتنه جمیع آنها یا بقدری در سجده کرد و بکشد بجایز است و در وقت حال  
 و بیخالی نشود و الله اعلم و جایز نیست سجده کردن بر خاک و یا بر کلاه و مقصوره و غیره و ایستادن  
 مساوی بودن محل سجده یا موضع ایستادن او و موضع کف است و دستها و مکرر ایستادن  
 موضع پیشانی از آنها و جایز است که پیشانی بر موضع پیشانی از آنها یا بر آستانه یا بر دیوار  
 پیشانی از محل ایستادن و دست بود آن از آن بر آستانه یا بر دیوار یا بر دیوار یا بر دیوار  
 و پیشانی بر دیوار یا بر آستانه یا بر دیوار یا بر دیوار یا بر دیوار یا بر دیوار یا بر دیوار  
 خود یا آنکه پیشانی او بر دست بر زمین آید و اگر این محکم نشود واجب است که سجده کند بر یک چیز  
 پیشانی او بر زمین محکم نشود و بر زمین محکم نشود و اگر این محکم نشود و اگر این محکم نشود  
 بخواند الله و قوت اقوم و بعد از سجده یا الله که بگوید و یکسره دعا و قوت اقوم و بعد از سجده  
 پیش از رکوع واجب است که بجا بیاید و سجده را از او بعد از رکوع باشد و نماز خود را تمام کند و سجده  
 بعد از سلام قضا کند و یکسره بکشد سجده و حال آنکه در محال است که او بکشد و اگر بکشد  
 بجایز است و یکسره بکشد بعد از نماز هر رکوع و نیست نماز خود را تمام کند و نیست نماز خود را  
 است قضا کردن سجده بعد از سلام اگر بکشد در آن و از محل آن تجاوز کرده باشد جایز است  
 در سجده از برای نماز رکعت و تمام کردن نماز خود را تمام کند و اگر بکشد در آن واجب است  
 اما مکرر ادای نماز و ایستادن محکم کردن پیشانی از خاک بعد از سجده و اگر بکشد در آن محکم کردن  
 بودن در وقت سجده و بر داشتن آنها از پیشانی اگر بکشد یا بآن و بکشد از آن بر زمین ایستادن و وقت  
 بر خواندن آن و دیگر بر سر بخواند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 عاجز نشود از نماز و اگر رکوع و سجده نیست آنرا اگر در وقت و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 بر آن اگر ممکن شود و نیست و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

مفهوم

و اگر کسی

حرکت دادن انگشت از او سجده بجهت شمال کردن و مثل آن و دست است طول از او سجده  
 بقدر امکان و بپایان سجده کردن و بپایان بنشیند که فتنه در آن و اگر در وقت و ایستادن  
 از برای سجده و مکرر است اگر در وقت دست برداشتن از زمین در هر سجده و ایستادن  
 رسالت اندک که دستها را بر زمین در وقت سجده و واجب است که دستها را بر زمین در وقت  
 آن سجده جایز است و جایز نیست سجده کردن از برای غیبه خدا و احکام سجده و ایستادن در وقت  
 قرآن و احکام سجده و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است  
 کردن در نماز از وضو و غیره اولی الشک اولی الشک اولی الشک اولی الشک اولی الشک اولی الشک  
بجایز است که در وقت نماز و غیره بجایز است که در وقت نماز و غیره بجایز است که در وقت نماز و غیره  
 بجایز است که در وقت نماز و غیره بجایز است که در وقت نماز و غیره بجایز است که در وقت نماز و غیره  
 بر یکدیگر و بپایان نماز است و ایستادن در وقت نماز و غیره بجایز است که در وقت نماز و غیره  
 و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد  
 پیش از آنکه بنشیند و بخواند دعای ضغول از آن زمان پیش از آن و بعد از آن یا بپایان محکم نشود و ایستادن  
 محکم کردن از برای نماز و غیره و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد  
 که در وقت نماز و غیره و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد  
 بعد از نماز و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن  
 و بپایان نماز و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن  
 سهو و معلوم نیست که این وقت الله و واجب است مکرر بخواند و در تشهد و ایستادن  
 قرآن و در وقت و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن  
 آن بعد از نماز و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن  
 هفت مرتبه بعد از تشهد و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد  
 سلام و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن  
 و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد در وقت و مکرر است که خواهد آمد  
 اقوم و ایستادن و تمام کند نماز خود را و واجب است نشستن از برای تشهد اگر و اگر بکشد از آن

و واجب است  
 از یک سجده بپایان بنشیند  
 و نیز از آن در نماز و غیره

و باطل نیست نماز بخواندن کردن آن  
 تا مگر بعد از رکعت سیم و چهارم  
 قضا کردن آن بعد از سلام و  
 سهو کردن نماز و باطل است نماز  
 باطل است آنکه از او

و باطل است نماز بخواندن کردن آن

بس











ما شاء الله

[illegible]



عصر

گفت  
کردن و

[illegible]















خليفة

آبائی

دہلی

در مسجد بودن در روز جمعه حضور ما و فراموشی آن و نیز است سلام کردن پیش از آن  
در وقت نماز و نیز نشستن او را و اعتقاد نمودن و آن و نیز طاعت غلای بودن پیش از  
جمعه و فاسد نبودن او و بایز است از آن یکی که نماز میکند جمعه را یا کسی که با وقت نماز میکند یا کسی که  
از خطبه خود یا سخن یا از هر دو را یا از این سخن خود کند بعد از سلام امام نماز خود را  
رکعت دیگر تمام کند و بعد از آن است حکم که کسی که مسوق شود بدو رکعت امام نماز بخواند اگر حق است  
و اگر در روز جمعه مابین نماز است که خطبه در وقت نماز است یا برای نماز و نیز طاعت آخر روز  
جمعه و است تعجیل کردن آن و نیز میسر شدن آن از ادای جمعه در روز پنجشنبه و نیز میسر شدن آن از ادای  
عبادت آن و مکرر کردن در روز جمعه از آن جهت که ضعیف شود بخیر و جمعه و است نشستن  
سوی خطبه در روز جمعه و نیز گرفتن ناخن یا تراشیدن آن اگر احتیاج نباشد بگرفتن و نیز نشستن  
در روز جمعه و نیز نشستن ناخامد و نیز پنجشنبه و دیگر است بیکر برای روز جمعه و نیز گرفتن ناخن  
در روز جمعه و نیز بیکر در روز جمعه و نیز نشستن آن یک بیکر و نیز وقت گرفتن ناخن و نشستن در روز  
بسم الله و بسم الله و است محمد و آل محمد و مکرر است سجده کردن در روز جمعه و چهارشنبه و  
شوک است برای حق در روز جمعه و نیز در هر روز و در روز مکرر است ترک کردن او و بایز است  
نویز کردن در روز جمعه و نیز در آن است نماز کردن در روز جمعه و نیز نماز کردن در روز  
از آن جهت که از آن جهت است نماز آن یکی که خواهد هیچ کند بکتابه و ولایت تعلیم کردن  
جمعه و بایز است نماز او و نماز عید خود گرفتن و در یکی که نماز جمعه را نماز است یک نماز و اگر  
خوب نماز شده است آن و نیز میسر کردن نماز جمعه و یک نماز یک روز یک نماز آن نماز است  
تمام آن و در رکعت نماز آن که در نماز است یک نماز او و نیز نماز در روز جمعه و نیز نماز  
جمعه و نیز نماز هر نماز است آن نماز او و نیز در هر نماز یک نماز و نیز نماز یک نماز  
و استعفا و عبادت کردن در شب جمعه و است نماز او و نماز آن که از آن شایع رسیده است در شب جمعه  
کتابه و عید جمعه و است یک بیکر و در هر نماز آن نماز است جمعه و نیز در هر نماز  
الاکم و الاست و بسم الله و بسم الله و است علی محمد و آل محمد و است غفران غفران  
غفران غفران و است نماز کردن در روز جمعه و نیز نماز آن و نماز آن و نماز آن و نماز آن

در هر یک از اینها







و یا بهر جهت بودا پیش دیگر واقعیت را اندازد و عصبانیت در دست بگیرد و در وقت تکیه بر خود یا اسباب التماس  
خود را بر زمین نهاده و بر حوصله آنیک بلند کند و بایستد در هر مقدم و سر تکیه بکند و هرگاه او کرد و چنان باشد  
جامه خود را از تن بپوشانند و سوار شود و است تکیه گرفتن در عید فطر در عقب چارخانه از غریب و غنا و صمیمیت و نماز عید یا  
ساق بالاکه و دیگر تکیه گرفتن  
خج نماز و تکیه ایست الله اکبر سر تکیه لاله الله الله الله الله الله الله اکبر و الله الله الله اکبر عطا خدا  
و الحمد لله عطا الله الله الله است تکیه عید قربان در عقیقه آن روز نماز یک سوره که در میان است  
عناقه که تکیه کوچ کند کوچ اول که روز و از دم است بی وضع خواهد کرد و تکیه را و کسی که در غیبه  
در عقیقه نماز تکیه بکند که اول آن ظهر و عید است و کیفیت تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بگوید  
بیا الله الله اکبر عطا الله قربان و نماز عید الاقامه است تکیه در هر عید در عقب چارخانه و در  
روز نماز اما زمان آن هر یک است و نیز است چارخانه را می سفرد و آن کسی که حاجت میکند و نیز است  
برداشتن تکیه بر حرکت دادن دستها و کسی که از سر کند تکیه را در هر عید و عید آنیک که نزد  
از موضع خود بر چارخانه است مگر تکیه بر عقب چارخانه را حکم بگوید که  
و مسبق بر تکیه بعد از اتمام نماز خود است تکیه گرفتن عیدین در عقب چارخانه و نیز عا  
کردن نماز تکیه در نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
عناقه که تکیه بر چارخانه است و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
است و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
ظهور است و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
نخچه است و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
قوت در نماز عید و دیگر وقت و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
است و دیگر آن از برای اذان و قبله است عطا الله الله الله الله الله الله الله اکبر و الله الله الله اکبر  
عید حقیقت کردن در روز عید و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
نیز از برای آنکه که تکیه بر چارخانه است و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
بیا بر عید و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است  
و گفته شود که در روز عید و نیز نماز عید بگوید که او تکیه بر چارخانه است مگر تکیه بر چارخانه است

مغناطی

عنا عبدیجا مرشدن بچنگر یکی از ایشان بدینسان باشد **اوج اصلوه الکسوف** ابوالحسن  
 نام در حکم هازا قبا که در معاد است و در اول و آخر سال از آسمان و زمین و سماء و حوضها  
 و در هر شش اندر و بایست و بچاهج حکمت در عوالمها و در راه و در هر مقدار و چنانچه است  
 آقا و آلیست نماز که درین آفتاب و ماه و درین روز از این و آن و در هر جمیع و در هر  
 و نیز و اجتناب از آن که در هر روز و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت  
 تا وقتیکه کسوف شده میشود و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت  
 نماز ایشان در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و اگر متوقف شود در وقت نافله است البت مقدم داشتن کسوف الزام و هر چند در وقت نماز  
 و اگر بعد از آن شروع کردند نماز کسوف تمام کرد و نماز واجب از آن و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 است نماز کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و بخوبی فاتحه و سوره و کلمات که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 فاتحه و سوره و کلمات که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 سر بردارد و کلمات که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 کرده باشد و در وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 یکبار هر کس که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و سلام دهد و سوره بخواند و نماز است که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 افاده کرد و نماز است که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 آن که از این و آن و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 علم که اگر در وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا  
 و در هر وقت که در کسوف از ابتدا و در هر وقت که در کسوف از ابتدا

for







وہا پنا سہا

۱۰۰

سورۃ قدر

سورۃ قلم

خانہ



























نہ بعد از آن کہ متصرف شد

١٢٤

3



























در نه های او

از برای او گرفتن زکوة و کسی که مال را بداند که آن بختان میکنند اما آنقدر استماع بیاید میکنند  
 که خرج سال او و عیال او بشود و یا آنقدر نیست و کم باشد بختان تواند کرد و یا زیادت است و کم و بفر  
 زکوة بگیرد **مهر** گوید که اما بقدر آنچه که در خرج سال او و عیال او و بختان است و اگر آنرا  
 کند یا زیاده از خرج سال خود بگیرد و الله اعلم و یا زیادت است و آن اشخاص زکوة خود را بکسی  
 الصدقة را نباشد مثل پدر و مادر و احباب و اولاد و غلام و کنیز و او را بی احتیاج و یا زیادت  
 زکوة بوالجانب صدقه زیادت از آنچه خرج کند از او و بفر خود در قدر و آنچه خرج سال او و عیال او  
 دادن اشخاص زکوة خود را بکسی که او را الصدقة را نباشد بلکه است محض و کفایت اشخاص  
 بزرگوار یا بعضی از زکوة خود را بکسی که نباشد یا زیادت است و آن زکوة بفر خود را بکسی  
 و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و یا زیادت است و آن زکوة بفر خود را بکسی  
 از زکوة و نیز مثل پدر و مادر و احباب و اولاد و غلام و کنیز و او را بی احتیاج و یا زیادت  
 و یا زیادت است و زکوة زایه به و یا اشخاص آن از خیرات و یا الصدقة را خود و او را زکوة نشود  
 و یا زیادت است و زیاده به کسی که نباشد از زکوة و مثل آن از خیرات و یا الصدقة را نباشد و او را  
 اشخاص زیاده به کسی که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 حکم **مهر** گوید که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 و یا زیادت است و زیاده به کسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 کند و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 بود و مثل **مهر** گوید که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 میشود و هر چند که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 و الله اعلم و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 میت و میت هم بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 زکوة را با عالم نباشد بقدر هر کوه بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 میشود و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 است و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد

دادن و بسیار و کسی که ترسد و از آن اسبق کرد و از این در اینصورت داده و بختان  
 آن قدر که کافی باشد از آن خرج نکند و یا زیادت بقتضی دادن بعضی از مستحقین را  
 بر بعضی بفر خود و زکوة بآن نیست و آن بقتضی دادن بعضی از مستحقین را  
 کردن و یا زیاده از آنچه بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 از آن بدیگری بفر خود و او را زیادت است و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 میا ایشان بفر خود زکوة اما است این دو حکم و یا زیادت است و او را زکوة نباشد  
 از برای اشخاص نباشد و هر کس که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
**مهر** گوید که بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 و از خیرات و یا بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 یا بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 سال ایشان و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد و او را زکوة نباشد  
 مسکن و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 او را زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 بوده و یا زیادت است و زکوة بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 همان بفر خود زکوة و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 زکوة را بفر خود زکوة و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 از خود بفر خود زکوة و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد  
 است اما ده کردن زکوة اگر خود نباشد و بفر خود را بکسی که نباشد و او را زکوة نباشد







حکمت ۱۰  
ایضاً ۱۰  
با استحقاق

وذلك

ویں ویں

و دعا کنند که بر او باد صق و کرمه و سست زبا در دوزخ تصدق و بر کسی که فای نه باشد با خیر نادرده شود



















جانت کردن از برای روزه دار اگر فاعل باشد نیز بر محاسن کرده شده اگر کسی  
ضعیف و غیره و آن در هر خونی که باعث ضعف باشد و چون کندن دندان و امثال آن  
و مکرر که روزه دار داخل حمام شود اگر سرد باشد و ضعف و غایت است سؤال کرد که مسواک نازده  
و غنای نیز فاما مکروه است سؤال کردن بخورد که ناه باشد و باطل میشود و در بعضی که در آن  
روی خود و واجب است بر او قضای آن روز پس اگر خود پیش از آن و بعد از آن و قضای هر دو  
نیت باطل نیست روزه پس اگر نیت یا جوشیدن بر او اما اگر نیت بعد از آن که نیت  
اگر برسد به او و بر باطل است و اگر برسد در روز الحجه و الله اعلم و مکرر دست بردن  
در آب دهان خود از اجزاء مضمره مکرر اندک بیندازد و مکرر و یک تیر نیز نجاست و غایت است  
ببیند روزی که کلمات از او نیز بخواند و از این مالیدن روغن و مکرر آب و کلمات از  
مشک و گراحت شدید و بوییدن کل جگر و بدستیکه مکروه است از آنجا بردن اما  
نیت و مکرر است از برای روزه دار و پسند و مکرر کردن نیز و یا یکی که نیت نیز و مکرر است  
دارد از برای جوانی که نیت روزه باشد و باطل میشود و روزه پس چنان از اینها امتزاشد  
بیکدیگر از آنست که از اینها در صورتیکه عادت و عجز نبوده است بیکدیگر از اینها امتزاشد  
یا آنکه عادت او نبوده فاما بقصد آنرا کرده و امتزاشد و روزه است و در بعضی قضای کتب  
نیز لازم میشود و غایت میکند روزه دار بر آن روز خود را یا از خود را اما بعضی مکرر  
و باطل میشود و روزه پس باطل شدن آن را همان ایشان اگر عمد آن کرده و باطل میشود و روزه  
محتمل است در روز و در حالت روزه و مکروه است خوابیدن بعد از آن تا آنکه غسل کند اما حرام است  
خوابیدن و مکرر است خوابیدن و روزه و آنکه در نیت و غایت است چندین روز و باطل است  
شور باران و از داخل آنها خوردن و بدین آنکه در روز و در آنجا چیزی را و مکرر است  
چندین اگر تصلیح نباشد و آنرا که چندین باید که همان خود را بر سر و پیشانی و  
جایز است خوابیدن و باطل است از برای طفل و از برای بیمار و از برای مسافر و از برای  
آنکه خورد و ویر و باطل میشود و روزه پس اگر نیت آنرا که از اینها امتزاشد  
و نیز از اینها امتزاشد و غایت است کندن موی زیر بغل و واجب است که در روز

است مکروه است از برای روزه دار اگر فاعل باشد نیز بر محاسن کرده شده اگر کسی

از خوردن و آشامیدن باقی باطل کنندگان روزه از طایف صحیح صاف که آن سفیدی  
است که در کف است اما این میشود و بدستیکه واجب است انسان کردن در وقتیکه بقی  
شود یا بشود از آن شیخی را که عمد یا اشتباه است صحیح و عقاد او شده یا با آن گفتن بعد  
صحیح و غایت است خوردن و آشامیدن در شبها و باطل است خوردن بعد از خواب تا  
آنکه ظاهر شود بجم و نیز حاکم کردن تا آنکه باقی غایت طایف صحیح بعد از آنکه در  
و کسی که بخورد و در خوابها اگر وضو بدون وضو صحیح یا وضو در آن عالم شود و در  
صحیح و ناکرده واجب است بر او تمام کردن روزه و قضای آن نیز پس اگر بخورد بعد از آنکه  
بناقض شود و خوردن او صحیح و غایت است بر او وضو و کسی که بخورد و وضو صحیح و غایت است  
در حالتیکه باطل باشد و طایف صحیح یا غایت است آنرا که در روز و در وقتیکه بقی  
مثل فصلی از آنرا که وضو است و اگر وضو کند که فصلی از آنرا که شب بر چیزی خورد  
و وضو کند آن روز که وضو است واجب است بر او تمام کردن روزه و اگر وضو کند  
آن باشد و واجب است بر او قضای آن نیز و اگر وضو کند که فصلی از آنرا که وضو  
و چیزی بخورد و وضو است واجب است بر او تمام کردن روزه و وضو کند آن نیز و وضو  
اگر وضو کند و وضو بقیه کند یکی از ایشان که وضو است واجب است بر او بقیه کند  
است اگر در روز و در وقتیکه بقیه کند و غایت است بر او وضو و کسی که وضو کند  
موافق تر و الله اعلم و غایت است خوردن و وضو کند که وضو صحیح و وضو کند  
از آن هم نیز اگر از آن وضو است واجب است بر او وضو و کسی که وضو کند که وضو  
و الله اعلم و واجب است غایتی از وضو یکسکه افطار کند و بقیه را یکی که وضو کند  
شبیلن بطلان شود باقی بودن روز و واجب است قضای آن که وضو کند که وضو  
شود و وضو کند که وضو است بر او وضو و الله اعلم و بدستیکه وضو کند  
بر وضو کند که وضو است بر او وضو و الله اعلم و وضو کند که وضو کند  
آن در کتب صلیق در این اوقات آن کلمات و الله اعلم و غایت است افطار و وضو کند  
در آن و واجب است افطار کردن روزه دار و وضو است بر او وضو و غایت است بقیه کند

که خبر دادیم

کردن

شام



































[illegible]

و نه هیله ستور  
و ابست که در ستور آن بده نعلت آن و در سینه که شورش  
در نایب ایکه برانج و اجور بنده باشد و کسی که که بدین باب  
و حال ایکه برانج و اجور بنده باشد و کسی که که بدین باب  
ماهل باشد بر موجب حج بر نایب و قرض نام کرد ماهل باشد

و در حیدرآباد مل بوده باشند  
و این نسبت کنونی ناب و محال  
در یکسال  
والله اعلم

پیل از خرم و داخل شدن حرم از دست

ويعبر

[illegible]

二

یعنی مقدار که در کثرت جمع و با قیاس با کم و در کمالات است

آن بعد شاک بعد از آن

الحمد لله



毛

رحمہم انما حکم اللہ پرست جو ہم کو دیکھ چکیا جو ہم سے عقلی پیشتر ہو کر دیکھی کہ انشاء رب العظیم

والله اعلم

۱۲

[illegible]

و صد و عقیق که بایز است احرام  
بیتن انان اولان می است

و باز است سوا که در آن از پیش  
میقات در وقتیکه با بل بسته  
با و بنیزد















و حیوان را که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است

و سفید

و سفید و مکره و غیره و در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است

و سفید

و سفید و مکره و غیره و در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است

و حیوان را که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است و عقیده بر اینست که حیوان را از آنست که در این زمین زنده است

احکام

شش

خود را

و سفید































ويزداد اقل صاير شده

[illegible]











یاد بخیر

وَالصَّادِقُ

لیسی

ماکرامہ

فان







حرم است یا گرفتار شدن بسبب دشمن و در این دو باب در میان است و در هر یک از این دو باب  
و می یکی است در مجموع آنها و بدیهه است که گرفتار شدن بسبب دشمن خلاصه شود از برای  
آنها و بعد از آن شدن و بیچاره شدن و گرفتار شدن از برای او زمان تا آنکه طواف ساجده نماید  
لیکن در بگردن آن و نمیکنند شتر قریای خود را در آنها غرض و کسیکه مانع شتر از این  
از داخل شدن همد و معاشق نیز واجب است بر او و نشاندن هدی را بقیه قریای یا قریای  
و بیچاره کردن از آن صاحب خود بفرج کردن یا بخر کردن آن و محل میشود تا آنکه برسد و قریای  
بقربانگاه و قریایگاه است و از معجزه است پس هر کجا رسید بقربانگاه محل میشود  
میکنند و بر آن لازم است حج کردن سال آنیده و بجا آوردن عمره نیز اگر ممکن شود و اگر  
قریای آن بخر کرده باشد باید که بفرستد سال آنیده و خود نیز لنگ کند و حرام است بر او  
بقربانگاه و کسیکه بجا نشود پس بفرستد هدی خود را پس بعد از آن ساجده شود و از آن وقت  
میشود بر آن ملحق گردانیدن خود قریای اگر کجا کند اما کسیکه ساجده را بجا نبرد باید  
حج را بقیه تمام میکند و افعال حج را و اگر رسد با افعال حج واجب است که محل شتر بفرج کردن  
قضا کردن مناسک حج را اگر واجب باشد و اگر بفرج واجب است که از مال او بگذرد و این  
حکما در کسیکه آنرا دشمن مصلود کند بر عذر او بر طرف میشود و بگوید که در حکام و بر طرف  
میکنند و کسیکه حج قرآن نیت کند پس گرفتار شود به بیماری یا بجزای نیست از برای حج کردن  
سال آنیده مگر به حج قرآن و همچنین اگر در نیت حج تمتع کردن یا از فرج کرد و کسیکه محض شود  
به بیماری و قریای خود بفرستد پس از آن دهد و او را بر او واجب است که بفرستد و بگوید که از آن  
و جایز است مصلود و محض را بفرج کردن در محل شدن و هر کجا که بفرج کرد و بفرستد  
اگر بنا بر هدی و نیت آن از واجب بر آن بدل آن روز که در محل شد بعد از آن  
و اگر بنا بر هدی کرد و نیت آن از هدی و کسیکه در وقت اتمام نیت کند و نیت  
که محل باشد هر جا که محض شود پس محض شود یا مصلود یا محض شود از آن حج که سال آنیده  
و بر آن وقت قضا کرد حج و عمره نیز از برای او واجب است محل شتر و هر چند که طواف کرده یا  
در احرام و بدیهه است از برای کسیکه حج کرده اند که بفرستد قریای از اقامت آنرا و او

کند یا آنجا که میسر و نایب را از لشعرا بایستی از آنجا بفرستد که از آن زمان آنجا بفرستد  
حرم و اما تلمیذ بگوید پس محل میشود در روز عید بر آن و امر میکند آنجا که از آن طواف  
بنیامین و کسیکه چنین قریای است یا بفرستد یا بفرستد و بگوید که از آن طواف  
بجای آورد بگوید که طواف بنیامین از آن چهار روز در میان مصلود طواف است و آنچه  
تابع اولی است و در این محل و هفت ساجده و یکصد و هفتاد و شش ساجده در غنای او و در  
نیت و چهار حجت است در مجموع آنها است از برای کسیکه اراده دخول حرم و شتر غسل  
و غسل را بدست خود گرفتن و بپا روی بپوشد و داخل شود و هر چند که ساعت الحظ  
و جایز است که بگردن بفرج دخول حرم و بجا آوردن آن و تا داخل شود و هر چند در وقت  
عسل کند و است جایز است از هر نزد داخل شدن حرم از برای مرد و زن و غیره و داخل شدن  
از اهل آن از آن کسیکه از جانب مدینه داخل شود و نیز بر وقت بنیامین که بفرج  
کردن تلمیذ از نزد مدینه و از برای جمع و حرام است داخل شدن مگر بدو نفر  
همیش و اما آن که ساجده کند و غسل کردن داخل شدن مگر است از بجا آوردن  
یا بجا عبد الصمد یا غیر آن از آنجا که از مدینه و نیز داخل شدن یا بر هدی و نیز از آنجا که  
شدن غسل و بعد از آن طواف کردن و کسیکه غسل کند از برای غسل و بعد از آن  
میکنند و اما از آن نیست و چیزی نیست از او مصلود است داخل شدن مگر بازم دارد  
تر و شکست که در حالیکه خالی باشد از کعبه نبوده باشد یا ساجده و نیز داخل شدن و بجا  
و با ساجده و قریای و قریای و دعا خواندن و بگوید و نیز داخل شدن و بجا  
که بفرستد و داخل شدن سجد الحرام از آنجا که بفرستد و بگوید که از آن طواف  
بوسیدن جلالت است بوسیدن خانه کعبه و واجب است بنا کردن آن اگر در نیت حج است  
بنای آن بخوبی که طاعت برهان یا بجا ای خود و منک باید باشد و در محل است و بجا  
خزانه که است نشود و صفای آنجا که است و حج که بگوید که جمیع حوائج او و عیال  
و امیتا از دست گذاردن جلالت است و بوسیدن آن و طواف بنیامین دارد و اما طواف  
بنیامین نیست بفرج کردن آن چنانچه خالی است از کعبه و مسجد نبی و مسجد و کسیکه بفرج











صفت طوان

مضرات

کند اما غلط خواهد بود و صورت خود را بدین مکتوب و جایز است استخرج کردن در میان  
طواف و در بعضی روزها طواف سانس هم خوانده شود پس با یکدیگر و تمام کند و است ترک  
کردن طواف و در بعضی ممالا یعنی پشتک و بخار اگر غایب شود از طواف آنرا در یک روز باید طواف  
و بنیاید فاما در کوه آنرا خود نباید کند و همچنین اگر در کسی که بنویسند یا طفل باشد  
و است که در شب اول است نه بانهای خود را بر زمین در طواف اگر ممکن شود و در آن که ممکن  
از آن طفل در روز و عز و اجابت بر طواف سبب فقر نماند بنیاید آن نیز و جایز است  
کردن بنیاید بنیاید که ممکن نباشد آن طواف و در آن مثل مطون و کسی که برادر دیگر  
و طواف و سعی نماید آنرا چیست از هر دو بایست که در آن میان و جایز است طواف کردن  
بنیاید کسی که حاضر نباشد و هر که در علی نباشد نباشد و است طواف کردن از جانب  
غایب نباشد خواهد بود و نباشد و خواهد نباشد و نماز و در طواف آنجا بایست که در  
خانه هم معصوم و در طواف سانس طواف بنال و در طواف و در کسی که بنیاید نماز  
آنکه طواف بر زمین و در بنیاید خود کند و تمام کند طواف و کسی که بنیاید خود  
طواف کرده باشد مجز است آنرا واجب است بنیاید آن خود را در طواف و جایز است طواف  
در طواف و اجابت بر آن نیز و خواندن شعر و خندیدن اما کما و هست اینها که هر که  
غیر از خدا و عاقبت نباشد خصوص طواف واجب است احتیاطی که در نماز و در کس  
برسد اینجا کند بنیاید که اگر غایب شود از سجود و کشید عدا طواف اگر در کعبه و  
میشود و از است آنرا شری و نیز انعامه کردن سال الله و هر چند که جاهل باشد و بدین  
اگر رفت از آن سانس خود را در حال حقیض یا او شود و هر که در آن مشیت و آنرا  
و حج کردن سال الله و کسی که در طواف آنرا بنیاید بنیاید و طواف و کعبه و در  
بر آنکه بنیاید بنیاید یکس که اگر از نصف طواف آنجا آورد که نباشد و کسی که در  
طواف کند آنجا بنیاید اگر غایب شود از حج و یکدیگر و در آنجا بنیاید که طواف کند  
و کسی دیگر بر آن شخص طواف و آنکه در نباشد مجز است آنرا و در آن طواف و در آن  
طواف و قادر نباشد طواف آنجا بنیاید یکدیگر و طواف و است طواف و در آن



بعد از طواف جایز است تا آخر گرفته آن بعد از آنست تا در روز یک و یکسکه و تا روز یک و سوسه  
 آنکه بخورد بعد از آنست لازم نیست آنرا علاوه کردن طواف و یکسکه فایده شود از طواف آنست  
 که مقدم دارد و نیز طواف را بر سببی واجب است مقدم داشتن طواف بر سببی اگر کسی که طواف  
 واجبست بر آن علاوه سعی پس اگر فوت شود از آن سعی لازم میشود تا اگر سبقت پذیرد و اگر فایده کند  
 بعضی از طواف آنست که در سعی واجبست که تمام کند طواف را بر جای آن سعی کند و طواف آنست  
 داشتن متعین طواف سعی و طواف آنرا بر وقوف عرفات و غیره و در مثل اینها اگر کسی  
 اشغال آن جایز نیست بگوید که در تارنجان حاضر و فغان اوین تا آنکه بآن مشغول  
 خود را تمام کند و واجبست تا آخر کرد طواف آنرا سعی و اگر بفرغ مقدم دارد بر آن سعی  
 جایز است اگر کسی در آن مشغول شود طواف آنرا بر آن سعی و در آنجا که کند و اگر خلاف  
 واقع شود میان ایشان باید که از سعی بگذرد و اگر شک نباشد و هر یک بجهت دیگری کند باید که  
 هر یک بقیه خود عمل کند و مکروهست طواف کردن با کلاه و خرامت بر کسی که احرام دارد  
 مکروهست پوشیدن آن در حاکم حرمت طواف کردن با ریش و کلاه و احرام داشتن و  
 غیر آن مکروهست و جایز است آنست که در آنجا طواف و یکسکه کند بجا آورد و باید کرد  
 کند و واجبست بودن دو رکعت طواف واجب و عقیم ابراهیم جای که کلاه است و است  
 خواندن توحید محمد و آن و نیز دو رکعت بعد از آن و یکسکه نماز طواف و در مقام ابراهیم  
 لازم است که علاوه کند از آن عقیم و طواف است کردن نماز طواف است که در هر جای  
 الحرام یا در مکعبه و یکسکه نماز طواف واجب آنرا یکبار و آنرا ادا کند لازم میشود  
 آنرا بر کوبیدن و بجا آوردن نماز عقیم ابراهیم و گوشه او باشد از آنرا بر کوبیدن و بجا آوردن  
 نماز جایز است که نماز کند هر طایفه بخاطر آورد و نیز طواف است که با یکبار یا با طواف  
 ابراهیم و همچنین آنرا که یکسکه نماز کند نماز طواف آنرا و هر چه از آنرا بجا آورده و شود  
 از جایز و طواف است که نماز طواف از آنرا عقیم ابراهیم یا یکبار و نیز آنرا که یکسکه باشد  
 نماز طواف است کردن آن در هر وقت که باشد و همچنین طواف آنرا و است و اگر نماز  
 بعد از آن و طواف است نماز طواف آنرا و در وقت طلوع آفتاب و در وقت غروب و یکسکه

پہاٹ

کند

که نماز طواف الحرام آنکه شروع کند در سعی و حاجت بر او قطع کردن سعی و نماز  
آورده نماز دوم تمام گرداند سعی و سنت است خواندن دعای مأثور بعد از نماز طواف  
و سزاوارست نماز طواف سنت است بخواند و در یک سوره ترک کند نماز طواف الحرام  
تا آنکه بخواند طواف دیگر را از وی حمله بر جای آورد نماز و اجزای او را بر وی لازم نیست  
بجز از سنت بخواندن طواف اسرار و بر و در وی یکی کردن نیز اما با اگر اهل بیت و صاحبان  
استاد گردن مجرای اسودت را بعد از نماز و بعد از آن بوسه آید و نماز است بر داشتن کسکه  
خارج باشد از اسلام کردن و واجبت طواف ثانی در جمیع مطلقا بغير خواهش و خواسته  
و خواهش از ایستادن در هر عرفة و در هر عرفة و کوفت طواف سنت کردن بعد از  
پیش از بقدر و جایز است بعد از هر دو پیش از هر دو حج و مکروه است نیز بعد از احرام تا آنکه عود  
از عرفاتین اگر چه ادا کرده باشد نیز بخیزد و نیز اگر کماله نشو اگر حیض را طواف کردن  
نیست بر او مشروط باینکه در کوفت عرفة اقامت کند و عود میکند و حج افرازه و کوفت  
استه طواف و اجزای پیش از نصف است بر او قطع طواف و هرگاه پاک نشو از سر بر طواف  
و اگر بعد از نماز نصف باشد بخیزد اگر چه طواف تمام کند و سنت از برای او در  
همچنین کند اگر وسعت باشد و اگر ضیق بود بعد از نماز از نصف طواف جایز است بر او  
بخای خود سعی از تمام کردن مسافت را بخای آوردن بقیه طواف را با کشتن  
و اگر حیض پیش از نماز از نصف طواف جایز نیست بخای آوردن سعی همچنین بعد از  
نصف نیز اگر وقت است که در سعی و کلمه عود کند بچ افرازه و کوفت نماز و منکر  
نیز بر طواف میکند و وقتیکه اقامت شود و کوفت و بعد از طواف پیش از نماز لازم نیست  
بر آنچه غیر از آن نماز طواف را با کشتن و هرگاه طواف کرد و حیض را طواف است بر او  
کردن پیش از آنکه کشتن و اگر حیض در تمام سعی تمام میکرد اند سعی خود او است از برای  
او یا جز این سعی را با کشتن و کوفت و شش و نوبت یک نماز طواف نماز را با  
بر وصف که باشد و حیض و نماز است که در نوبت یک در تمام نماز و اگر حیض  
و اگر عذر باشد که این را باید بر سر و داخل شود و جایز است طواف کردن مساجد

استلام برا

وَمِنْ



وفاطوا کردن نیز و مکرر گفت و داشتند از آنجا که بعد و داشتند آنکه معلوم است  
نقص خود را برای قطع شدن خون با نوع کثیر را با آن تر می کنند و آنرا خود داخل می کنند  
نیز نیست که در آنجا برای قطع شدن خون در غای آن و در هر کوفته و در دین در مقام  
و غیر آن نیز **الفصل** در آنکه از دم در پیشانی صفا و هر است و در آن است و در آن است  
نور و هفت حکت است و عموما خواند و در یکصد نیست در مجموع آنها واجب است و در هر یک  
واجب است نزد کردن آن بعد از نماز طواف و ابتدا کردن آن با بوسه بخارج است و در بعد  
کوفتن آن نیز و خوردن آن که نرم از آن می گوید که مقابل حجر الاسود است و در میان آن یک  
و بریدن نیز و خواندن دعا فائو و کشیدن از آن که بخت و است بیرون رفتن بخت  
از آن که مقابل حجر الاسود است و با سبک و قافیه یا از حق بر صفا یک که بر صفا یک که  
و استفا کردن بخت که حجر الاسود خواندن دعا فائو و بکثیر و فائو و بکثیر و فائو و بکثیر  
هر یک صد مرتبه گفت و داشتند در صفا یک خواندن سو و هر و است طول دادن آن  
بر صفا و هر و نه از آن واجب است و در دعا و واجب است و در دعا و واجب است و در دعا  
آوردن نیز از آن که صفا و خم کردن بر و و است هر و که در میان و خواندن دعا  
مانند آن و یکسان است و از شاد و کشیده که در دعا و واجب است و در دعا و واجب است  
چون که در آن است و کشیده که در دعا و واجب است و در دعا و واجب است و در دعا  
بر آوردن و گرفتن و خور و در واجب است که یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک  
برای چینی نیست و است که یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک یا یک  
لازم می شود آنرا از آن دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا  
و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر  
که در دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا  
که از آن که در آن است و از آن دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا  
که در آن است و از آن دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا  
است و از آن دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا و دعا

والتفت

والتست از برای غرطواف و لما زلت سعی کردن از اینجا یعنی و نماز است سوار بود و  
سعی و قصد و نگاه باشد اما بعد از بدون عذر هم از این سخن و عمد و است احتیاط کردن  
بیاده بودن را و کسی که بر او انباشت که سعی بظان و غایت سعی از هر دو و اما نیست و کسی که  
سوار باشد واجب است بر او ایستادن و صفای و نیز ایستادن کند کردن او حیوان را و دفع  
و کسی که داخل شود بر آن وقت نماز و بعد از وقت سعی و نماز کردن پس سعی انجام که در وقت  
که چنین کند اگر وقت نماز باشد و نماز است قطع سعی کردن از برای قصاص است و  
هم میرسد که است و سعی انجام کردن و نیز نشستن از برای نماز است سعی بر صاف و در  
نماز و دو سه نیست هر و کردن از برای نماز در سعی و یا اگر از انجام سعی در کیفیت حرکت  
منهم را گوید که در سعی و نماز است اما قدر آنکه که است و ایستادن  
انجام و نماز سعی کردن بلکه واجب است چنانکه بر صاف و در سعی و نماز است  
قصیدم در این فقرات و آن که نماز و ایستادن سعی بر این است اما نماز در وقت نماز و  
است و این یاد نماز است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
نقص و عمد و متعمد بعد از نماز سعی و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
مکروه است و سعی و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
مویم و هر چه بدید یکسبب است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
سواران پس اگر بر نشاندند و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
عمد و قصد احرام است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
کردن حلق و احرام است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
نیت احرام و لازم است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
و جمیع و قصد و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
پس اگر و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
نحوه و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است  
لازم است و نماز است و نماز است و نماز است و نماز است

پیرا و سالت اللہ و محبت احکام الہیہ و طاعت انبیا علیہ السلام متفق کہ ہر روز دو بار تکبیر کے بعد











نفسه

عربی

[illegible]











ازمنی

[illegible]

کچھ زبان دریا بلبل



















که ایشان است بر حضرت با اذ کون یا برینکه نگاه داشتن و بدینکه کسی که در هوانت باشد از  
 بغیر خود نفی کرده است که باشد واجب که تمام شود کسی که در حق علیه باشد و دانسته  
 دار ایشان از کسی که خود کرده باشد است این را واجب است و باینکه اگر در اهل بی  
 و غیره تا اهل ایشان مکرر بفرموده و باینکه منصفه مثل از غیبت است **مهر** و باینکه اگر  
 جفا کند از اسلام آن که سرگشته می کند و از طاعت و از حق و برین و خود خواهد کرد  
 والله اعلم باینکه کردن ایشان و کشتن ایشان نیز جایز است یا امنیت که بر و داده باشند  
 امام عادل و جایز است که بکشد از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 و در حق و برین و در این نیز بکشد و کسی که از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 است اما از آنکه از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 مکرر و در حق و برین و در این نیز بکشد و کسی که از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 تقاضا است جفا کردن با رفاقت اهل بی و باینکه بکشد از اسلام آن که بکشد  
 کردن بخلاف جفا کردن از امام جایز است و جفا کردن نیز بدین از دست و جفا کردن  
 با اهل بی و جفا دادن با و جفا دادن او و هر چند که بکشد و روزی که از آن کشتن او داشته  
 و بدینکه جفا دادن او بر کسی است که از اهل بی و جفا دادن او داشته  
 از بیت المال است که بکشد کردن اهل بی و جفا کردن تا اینکه بکشد یا باینکه از اهل بی  
 و یا از آن جفا و قتال نیست که جفا کند یا باینکه بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 جفا و نفی از کشتن و امر شده است بکشد و جفا بکشد و باینکه بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 در جفا کردن و بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 و از اهل بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 که از ایشان است که بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 کشتن و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 اهل بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 بودند از اهل بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت

مستکبر

لشکر

لشکر که جفا کند و غیبت است و برینکه جفا کند و غیبت است و برینکه جفا کند و غیبت است  
 و باینکه جفا کند و غیبت است و برینکه جفا کند و غیبت است و برینکه جفا کند و غیبت است  
 کشتن و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 هر که بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 مساوی کردن ایشان در حق و غیبت و بیت المال و باینکه بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 آن وقت که بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 بدینکه بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 کسی که با جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 اگر کسی از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 مال که حرکت داده میشود و باینکه بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 اگر از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 اگر جفا کند از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 در حق و برین و در این نیز بکشد و کسی که از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 و هر چند که بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 بدینکه بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 خواهد بود و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 از اهل بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 نکاح کردن از آن سر که از آن جفا کند و حرمت که برین از بکشد  
 کردن بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 در بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 بی و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت  
 باینکه بکشد و جفا بکشد و جفا بکشد و جفا دادن و بر امانت

از روی امانت

کردن















کویکه حرفت در صورت و وجوبت نذر و الله اعلم و شرطت در رجوع عالم انون  
و منکر و نیز در تجویز و تأثیر و ماس و نیز از این چون از ضرر و واجب است امر و نهی بدین  
بدست و واجب است تا کردن بر آنها اما باشد ایضا که در کتاب خدا گذشت و اقامه  
حد و آنها هم را گویند که اکثر این احکام و واجبات و محرمات از یک کتاب و تعلق بکتاب  
خدا دارد و شرایط و آداب آن گذشت و دانسته پس باطل کردن در این مقام در مکرر این  
احکام بصورت است و الله اعلم و واجب است بر تمام عوام انکار عام بر علماء اعلام  
تغییر در این عالم ای نام و راه ایشان هم عمل میکرده باشند بدینجهان هم را گویند که  
ملك عالم حضور او و نهی عالم انکار و در یک کتاب عالم باشند هر چند که از خارج  
باشد و الله اعلم بحجج الاحکام و واجب است انکار بدینها کردن بدین هر حالت که بوده باشد  
و خواست اضای بودن بان و واجب است اضای بودن خویش و واجب است اظهار ناخوشی کردن  
عنکر و لم اثر کردن از اعلان و نیز در وی کردن از گفته بدینها و حینک ندن بدین  
کردن او هر چه ممکن شود و واجب است غضب کردن از برای خود و واجب است امر کردن  
و عیال خود از خوبی و نهی کردن از بدی و واجب است عیال آوردن خود را بچهار میگردانند و از  
و ترک کردن اینها میگردانند از چهار خواست بغض آوردن مخالفه رضای حق و نهی  
و قمار و واجب است عسکر و مکر و همت و عزت شدن خوار خود و نیز مسخر شدن بچیزی که  
آن ندارد و داخل شده چیزی که باطن ندارد شود و است هوای نمودن بموید و در  
کردن ایشان بستم و اخضا کردن بچیزی که قبول نباشد بدین که باطنی نیست که در  
دین و دنیا کار دارند و نهی کردن از هر که تقوا و واجب است دوستی از برای خدا و دشمنی از برای خدا  
از برای خدا و منع کردن از برای خدا و استیسا از استن طریقها و مجز برای اوای که دانند  
صفحه بخیر را و کردن با آنها و یاد دادن آنها و خواست خجای که دانند غایبها و نهی  
دوست داشتن بچیز و دشمنی با مکر و خواست عسکر این و واجب است دوست داشتن با دوست  
و دشمنی با دشمن و خواست عسکر این و است خواندن دینی ایمان و اسلام نیز با ماست قبول کردن  
و نبودن خوف و نیز دوست نموک است خواندن اهل خود را با ایمان و استخوان

سبب و ایجاب بر عین ظاهراً و جاز نیست باقیه و واجب شود بدین گونه آن ضایع گردانیدن  
 نفس خود و عرض خود را و نیز واجب میشود بدین گونه نفس خود را بعضی ضایع گردانیدن  
 درین خود و جاز نیست حرف زدن در ذات خدا و فکر کردن درین و ترجیح دادن درین و حکم  
 کردن بفرمان او ظاهرین و عموماً واجب بقیة یا خوف یا غم و حضرت صاحب الامر نیز در هر یک  
 بقیة یا خوف و در حالت بقیة هرگاه صورت برضافت شود اما بقیة کردن در هر یک از این سه  
 چگونگی منع یا خوف یا عزت و ترکان نیز در اینها بخصوص در محض و حکم آنها کثرت نیز  
 خواهد آمد در اینجا باید و غیره واجب است بلکه در باطناً بقیة کردن باشیاء نیز ظاهر کردن  
 سلطان از این بقیة واجب اعتماد و اتمام بقیة کردن و نیز برکردن صراطی بر مردان مؤمن  
 و جاز است بقیة کردن در ظاهر گردانیدن که اگر مثل شام دادن بفرمان و انکار و بی زاری  
 از هر یک از این و واجب نیست بقیة کردن در اینها و هر چند که بعضی گفته اند که در اینها  
 که این خلاف آنچه است که بعضی واجب میدانند از اینها و الله اعلم و واجب بقیة و خوف و عزت  
 صورت و جاز نیست بقیة کردن در اینها و هر چند که بعضی گفته اند که در اینها  
 بکشد یا خوف نکشته شود پس از آنکه در خوف نکشته شود و الله اعلم و واجب بقیة  
 در اینها و هر یک از اینها و در بقیة و عزت نام بردن حضرت صاحب الامر و ذکر کردن ایشان را در  
 نفس و عزت و عزت از ایشان با بودن خوف و عزت فائز گردانیدن حق با خود و با  
 او را کردن از ادب بدین خود با بقیة و هر چند که مستحب بوده باشد و واجب با داشتن و با  
 خود از مخالفین و اما از ایشان نیز در بقیة و عزت است هر یک از اینها و هر یک از اینها  
 با ایشان در حالت احتیاج و دست داشتن بقای ایشان را نیز در بقیة کردن با ایشان و هر  
 نیز در واجب بر این حیث از اینها و عزت و صبر کردن ایشان را و در خوف و عزت و  
 از ایشان و ترکان کردن تعظیم ایشان و واجب ظاهر گردانیدن علم خود در ظاهر و در  
 و عزت بر ایشان علم خود را بیوقوف نکردن بقیة و خوف و عزت و هر یک از اینها  
 و عزت ظاهر گردانیدن بدینها را و اما تعظیم ایشان را و ترکان کردن ایشان را و  
 از آنها و هر یک از اینها و هر یک از اینها و هر یک از اینها و هر یک از اینها











در خرد عا و رسیدن غای او و تعلیم و آمدن پادشاه پیر از خرد پیران

آنست که قطع کند فاندرا  
خنده کردن خندان را و اداب  
آنست از نوع آن و بدر سبکهای  
نفس

13



















گود

ارمهال

545

ح

جامع

۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معین  
از



















بصورتی است که راه افق دیگر باشد پس هر دو ما را باشد پس باطل است و اگر دانستیم  
 تعادل ایشان پس باقی صحت و در صورتی که در غیر اینصورت و در صورتی که غلام اگر باشد  
 از آفتاب خود را که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد از افق ظاهر  
 باشد پس چیزی نیست بر او و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و محاسن او و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 آنها را که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 شکر که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 کلاه است که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 تعیین کننده و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 اگر یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 حال آنکه در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 دارد پس غلام و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 فرزند باشد یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 کند از بلایا بصورتی که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 بود بصورتی که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 مالی که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 بدو خود را و اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 غلام و آفتاب و اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 اگر از غلام بدو که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 در حکام پس در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 حقیقت و جمیع آنها را در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد

و شروع

هر چه

در هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 فلاحت و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 در هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 در آخر حال زاده و اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 گفتن سر حاصل یار و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و افق ایشان و افق علم و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و شرط بودن و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 جویند و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 است پس از هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 از هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 هر که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 از برای هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 بعضی دیگر از اینها که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 تا بعد از این که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 میکند یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 آنکه از آن در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 فرشته و یا اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 و اگر است غلام که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 در جمیع آنها که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 از برای هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 از برای هر چه که در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد  
 آنکه از آن در وقت طلوع از افق ظاهر شود و اگر غلام را که باشد

در

بعضی

توضیح

فرض











حدا ۱۴۰۰ رجب ۱۲۸۵

خاصی

۹۲



























۵۱

او مالک بنی کہ

الآله  
رای برل































و کلمه ز کلمه به نیت احم سب و بر او را در آن روز و وقت آن نیز در کتب و اخبار و ترمذ  
اینکه بر او احم سب و در

7



خدمت و نیت ایشان و اگر طریقه ای باشد که عیش و بر او در دیگری ظاهر باشد و  
 همچنین یکدیگر را زاری الحرام میشود بر آن مادر و دختر آنکه کینه داشته و عکس  
 خیار است و جایز است از هر چه که در هیچ کس از پدر و مادر و زن و کنیز و برادران  
 زن خود و از طایفه و از دو ملک است که زن او و از او طریقه باشد و جایز است از هیچ کس  
 زن او و از هیچ کس از پدر و مادر و از او طریقه باشد و عکس این جایز است یعنی از پدر و  
 نانی پدر و مادر و نانی برادر و خواستار و دختر و برادر و برادر و برادر و برادر  
 حرام نیست و عکس اگر از زن و کنیز و برادر است جمع کرد میماند و در خواست از هیچ کس  
 باشد و از عکس اگر از پدر و مادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر  
 که عکس باشد و یکسکه در خواست از یکدیگر عکس کند عکس از هر یک از عکسها و  
 میکند از آن و دیگری و یکسکه از هیچ کس از پدر و مادر و برادر و برادر و برادر و برادر  
 مفارقت کردن از روی نیکو از زن عده نگاه دارد و از روی کینه از او تا تمام شود  
 عده دوی که در خواست باشد بدو و الا فلا و همچنین است که زن که در خواست از  
 کند مادر او را و اگر با جهل از کار کرده باشد و زن دیگری هم رسد زن از او است و یکسکه  
 متعقد کند از اصل نیست از او تا تمام شود عده او و طریقه است از هیچ کس و زن  
 و عده رجوع خواهد بود و عده رجوع کرده با جایز است عده باین بیعت از خواستار  
 رجوع نمیشود باشد و عده رجوع و نیت و خواست جمع کرد میماند و خواست از او  
 در طریقه کردن نزد ملک است و اگر طریقه یکی از آنها بر برادران و عکسها و دیگری اگر  
 از روی جهل بوده باشد طریقه بر او و اگر از روی علم بوده پس طریقه و حرام  
 تا آنکه بیرون کند یکی از اصل خود و جایز نیست از هیچ کس و در خواست از هر چه  
 خواهد از برادر و خواستار و نیت و خواست جمع کرد میماند و خواست از او  
 باطلست عده و نیت عکس بدون از جایز است و طریقه است از هیچ کس و در خواست از هر چه  
 است اگر کند یکی از عده از روی علم باشد حرام نمیشود و بر او و خواست از هر چه  
 بر او حرام نمیشود و یکسکه نیست بل بعد از خود از او زن که را کند باشد و بر او حرام

شد و یکسکه در خواست از هر چه که از او است و اگر از او است و اگر از او است  
 طریقه است و طریقه کردن و نیت از او و عده شده باشد و طریقه است و طریقه  
 احکام طایفه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و آنچه با و حال است و طریقه زن که طلاق داده شد  
 است و طریقه است که میماند و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 از حقیقت است که با او است و یکسکه با او که طلاق داده شد و نیت و خواست از او  
 بعد از آن ناسیما و دیگری از هیچ کس از او و طریقه است که در خواست از او و نیت و خواست از او  
 باشد و طریقه است که با او است و یکسکه با او که طلاق داده شد و نیت و خواست از او  
 که با او است که با او است که با او است که با او است که با او است که با او است که با او است  
 قابله و در خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 کردن و در خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 متولد شد و طریقه است از هیچ کس او اما در خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 زن که در خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 و طریقه است از هیچ کس از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 در طریقه است و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 و طریقه است و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 و طریقه است و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 با او رسد و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 حرام و طریقه است از هیچ کس از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 در خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 تا از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 آزاد و باطلست عده که از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 و طریقه است و حکم نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او  
 شوهر خود و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او و نیت و خواست از او

انعام

میشود



















کنیز

یا قایم نگینده و شوه برین مستی شود حال فرزند پدر کنیز را بفرستد شتر مال تمام بدینا پاید  
 و کشته و قوی خواهد بود و اگر کنیز از شتر مال باشد از او خواهد بود و اگر بدین  
 فرزند کنیز مستی شود یا اگر دخی کرده باشد از او شتر مال و هر چند که از او فرزند آید  
 و جان نواز و طایر کنیز که مستی شود از او و مکر و همت طلبه فرزند کردن از او کنیز  
 مکر که مالک مال کنیز را بکشد و از آن زن بکشد یا به کنیز و کسی که عصبیت  
 کنیز را و فرزند را بکشد یا از او شتر مال بکشد یا از او شتر مال بکشد و اگر دخی  
 فرزند را و مکر و همت که مکر دارد از کنیز گرفته که خود را بکشد یا بکشد یا بکشد یا  
 و هر چند که کجاست یا بشان در چهل روز یکبار باشد و مکر و همت و طایر کنیز را بکشد و  
 و نیز مالک شتر او و قبول کردن بکشد و از او شتر مال کنیز را بکشد یا بکشد یا بکشد  
 باشد و خود را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 بر از او شتر مال بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 آن کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 ترنج کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 بدوای از او شتر مال بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 جان نواز و طایر کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کرد اند و غایتی بر بدست که از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 موقوفه خای ترنج بکشد و کسی که بکشد کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 از او شتر مال بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 و فرزند کنیز و شتر و بدست که از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کنیز را بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد

کردن

کردن

حزیه باشد

کنیزی داشته باشد و کنیز آن خلافت مکر آنکه بر کرد و در عهده آن مشاعرند و کسی که  
 کند کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کردن کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 این خلافت ترنج کردن کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 یا بشان ترنج کردن کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 و بدست که از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 بشان ترنج کردن کنیز را و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 جمع قیمت خود را و جان نواز و طایر کنیز را بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 فرزند خود و جان نواز و طایر کنیز را بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 آن مال و طایر کنیز را بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 و کسی که دخی کنیز را بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کشت و حرامت دشنام زدن و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 است و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 حکم آن ولد خود است و بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کنیزی که مدبره باشد و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 کردن او بکشد و طایر کنیز را بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 او بدست که از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 آقا آنکه بفرستد کنیز را برین مهر ساقا میشود و حواله کردن و در احکام مهر خواهد  
 و اگر فرزند شود کنیز بدو از آن آقا پس فرزند را بشود و مشتری پس فرزند از آقا  
 خواهد بود و بکشد یا از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد  
 چیزی و جمع میکند مشتری و فرشته بفرستد و قیمت کنیز و قیمت فرزند او را بکشد  
 و از او شتر مال بکشد و هر چند که از او شتر مال بکشد یا بکشد

اموال یا زهر











از خود خواهد بود از این آتن نصف هر نصفه آن هر از غله ملک و غیره که از این آتن  
 غله و قلع و غیره باشد از وقت عقد تا وقت طلاق و اگر از این آتن که در این آتن  
 و بدهد و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 خواهد کرد نصف قیمت که در این آتن و مگر در وقت طلاق و در این آتن که در این آتن  
 اینکه به این سبب این باشد یعنی بدی مذهبی اعتقاد و بدی سبب که در این آتن که در این آتن  
 مانع شود از خود را بدهد و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 بدهد یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و بدهد یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 رجوع میکند نصف مالها و نصف مالها و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 بزرگ شود آن بدهد یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 کند و از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 حکم در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 باشد یعنی در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 که نصف هر یک از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 این حکم که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 نشد بکر کند یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 تخلف کند یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 دیگر کند یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 حج معنی یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و یک که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن

طلاق

و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن

بارش از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 ولایت از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 هم در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 میکند یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 فسیده شود و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 خود را از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 نیست که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 میدهد یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 نماید و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 کند یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 ظهور و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 طلاق و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 یا حیوان سواری و اگر در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 بدی که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 بسوی شود و از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 عقد نکاح و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 باشد از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 آتن شده باشد و در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن  
 یا از این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن که در این آتن

نشود

و بهمان کردن میب







و نیز طریکی در خزان و اگر کم کرد ایشان و مکر و همت ناخوش داشتند و در خزان او  
 آنرا کردند ایشان را و است زبانی نریخته بود بر خزان و مهران میبود با ایشان  
 از بهر همت و است خواندن و غلغله و شایسته طلبه فرزند و نیز عاز کردن و دعا کردن  
 برای کسی که خواهد زن او حامله شود و بفرزندی و در وقت نماز می کنند بلخروج و خنوع  
 و بعد از فراغ از حد طلب یکصد فرزند آید و تا بنویزد و استغفار کند هر شبانه روزی  
 صد مرتبه و نیز در وقت صبح هفتاد مرتبه میگوید سبحان الله و در وقت عصر هفتاد مرتبه  
 اقول بلی و نه مرتبه بگو سبحان الله و تمام می کند و همی را استغفار الله و در شام نیز چنین  
 میکند و است بلند کردن صد را یا از آن گفتن در خانه از برای طلب فرزند و آنرا  
 را تا سه ماه بعد از آن و آنرا از نه راه هفت مرتبه بعد از آنکه بگذارد دست خود را بر  
 راست ناف زن بر شمع کند و باید که در دو یا و صواب باشد در هرگاه ظاهرش در جوف  
 است که آن خوابیدار شود دست خود را بر طرف راست زن بگذارد و هفت نوبت آنرا  
 از نه راه بخواند و است دست کشیدن بر سینه از او رحم و مهر را با و و کسی که در جوف  
 باشد یا در سینه از برای حمل زن او است از برای او که نیت کند که نام میکند این طفل را  
 محمد یا علیرضا یا قاسم یا محمد که خدا او را بر کرد و اندکی که از آن است کرده باشد و فرج  
 حلال است از برای او نفعی کردن و زنند اگر او هم بد و کسی که از آن است کرده باشد و فرج  
 که بکر باشد درون و جوف را حامله شود از آن ملحق میشود با آنرا افزند و بدست  
 ملحق میشود بان بدون و جوف درون از آن و کمتر این طفل در شکم متولد میشود  
 بیشتر آن نه ماه است و بدی که ملحق میشود طفل بدی که می کند زیرا اگر کمتر از شش ماه  
 یا بیشتر از نه ماه باشد و است بیرون کردن زانود ساعتی که طفل بدی آید و کسی  
 علاج کند یا کمتر خود پیش کشد و قتل جایز نیست از برای او اما اگر زن بد و  
 که کرم کرده باشد بر او که طلب فرزند از او کند و است میان باری بفرزند و تا که در  
 در روز هفتم و یکصد نیت نیست که بگوید یا بفرزند که شکرت را واجب و بگوید  
 یا اله و هو یا بفرزند و نیز بگوید یا بفرزند که شکرت را واجب و بگوید یا اله و هو یا بفرزند

مرد

بسیار فرزند و است  
 خود نیت نزد جلال از برای  
 طلب فرزند و

که بعد از

که بعد از تولد و حق طفل که نام تمام بدی آید یعنی سقط شود پس اگر سقط شود  
 پس با وی کند که مشک باشد میان دو خرد و است نام گذاشتن و نیز نام خونی و  
 تغییر بدست و اگر خونی باشد و یا از خونی فرزند و بدی و تمام بدی که در شکم است  
 مذکور است و است نام گذاشتن با سه خای پیران و اما با و یا بچه دلالت کند بر بدی که  
 عبد الله و است نام میگذارد و کمتر نام گذاشتن محمود را و هفتم است بر تغییر از آن  
 اگر کم نمودن و کسی که نام از خود را یا از خود را بگذارد و مکر و همت ترک کرد نام محمد از برای  
 متولد شد باشد از برای او سه فرزند و است نام گذاشتن و نیز محمد حسن و حسین و جعفر  
 طالب عبد الله حسن و فاطمه و نیز نام گذاشتن که از برای فرزند و کی که آن و نیز گذاشتن  
 بر کسی که نیت باشد اگر از برای او نیت باشد و است که کسی که نیت شود در ایام و فرزند  
 و مکر و همت نامیدن طفل را حکم حکم و خالد و مالک و عارف و قیس و یحیی و حسن و عطاء و  
 صبر و صبر و نام های شریفه و مکر و همت که در ایام باشد یا یا ایسی یا اله حکم یا اله یا یا  
 القاسم اگر کم اصل میباید و مکر و همت گفتن لقب که نیت کند یا خورشید و گفتن اهل رضا  
 یا انکه اقامه ای در ایام و یا از آنرا او که او است اطعام کردن مردم نزد تولد و زنند  
 روز و است خوردن زن حامله را و همچنین بدی در وقت حامله شدن و است که خوردن  
 که فرزند او متولد شود و اولی قاسم خورد و یا و اگر نیت بدی هفت خورای خنک از آن است  
 مدینه و اگر نیت بدی از خورای خنک و یا خورای خنک بدی از آن است و است و یا خورای خنک  
 مدینه و است اطعام کردن زن حامله کند و است از آن گفتن در وقت تولد طفل از آن  
 و اقامه از آن چنان بپزند برین ناف و بچکانده بیرون است و در وقت تولد از او بپزند و بپزند  
 از آن و است که در کام طفل از خورای خنک و یا خورای خنک از او بپزند و بپزند  
 از آن کام او را خواهد آمد آتش الله تعالی و است بر سینه از او سستی عسل طفل در وقتیکه متولد  
 میشود و بعد کردن خال بر آن و است که است عقیقه کردن طفل و نیز است از برای او  
 که عقیقه کند خود را که نیت بدی از عقیقه کرده یا نه و بگوید یا بفرزند که شکرت را واجب و بگوید  
 یا اله و هو یا بفرزند و است عقیقه کردن و کوسند از برای طفل و یا بفرزند



در وقت تولد

از

محرمانه و عقیقه نوزاد که از انکیا باشد و اگر یافت نشود پس بر هم خورست و است  
 که با و باشد یا نه و بعد بر سر عقیقه در و خنجر ترا ویت و است که از سر قیاس باشد  
 یاد و گویند ماده و ساق قیاس و عقیقه از کسی که فقیر باشد و است که عقیقه کن طفل را  
 روز هفتم و نام بگذارد او و بر سر او و قصد کند برون موی و فقره را خلاصه و ماده از  
 احکام عقیقه است که بقیه در برای دیگران آنرا یا چنانچه فقیران او اگر بگوید یا باشد از گو  
 نه و همان وقت بدهد که چنانچه باشد و اگر بیدار نشد اختیار او با مادر است که بخوا  
 دهد و باقی اطعام کند به نظر نو منین و بقرات که تا ماه دوم روز هفتم باشد و یکس  
 و بقرات که استخوانهای آن شکسته شود و باقی اطعام آن خواهد آمد و بعد موی که در عقیقه بر سر است  
 نثار شود در برای و دهد که بیک خنجر است که سفته و بقرات که منیر و است که با و باشد  
 و است که در کون اسم طفل از دین عقیقه و خوانند دعای مأثور و مکرر و است که در  
 و مادر و عیال بدین عقیقه و کراهت شد بداد او برای مادر و جان است که بخورد از عقیقه پس  
 که با نغیر به مادر اما مادر آن نشان و جای نیست تا بدین سر طفل این عقیقه و مکرر  
 که بگذارد تا آنکه او را در سر طفل و نیز بوشاید این امر را بران و جان است که عقیقه کن از  
 طفل عزیزم بلکه است و است و سر او را بگویند که سر است طفل را از این کوفت و بچه را  
 ایا لایق و بگوید اندک و شوره را در دست و حلقه را در چپ و اجابت خنجر کردن طفل و جان  
 نیست که در آن و واجبت بریدن ناف آن و جان است خنجر کردن هیوی طفل از اسلام است  
 کند ایندن بلکه بر طفل که بگوید خنجر کرده شده و است برون خنجر در روز هفتم  
 و است تا بجز برون تا بجز که تا از یک بلوغ و کسی که خنجر کرده باشد و واجبت بر خنجر  
 بعد از بلوغ و هر چند که بعد از بلوغ باشد و هر چند که از فرزند بیسلمان شده باشد و اگر خنجر  
 کرده نشود مثل اسلام پس حجت است از اهل اسلام و واجبت خنجر بر او و واجبت نیست بر او  
 و واجبت افاده خنجر بر او و بدان علایق بعد از خنجر کردن و است از برای خنجر و کد آن  
 که نیست در او با کتب و است خوانند دعا و خنجر کرد و بعد از آن نیز و است و کد است  
 سر تراشیدن و عقیقه کرده و بگذارد و روز هفتم و اگر بگوید طفل در روز هفتم بشار عقیقه

۲۰

ان ساقط و اگر بعد از ظهر بود و است خاموش کردن بنیم اگر گریه کند و جان نیست  
 طفل را بر کمر ایشان و است چندی که سفته عقیقه کردن از برای بکلیف و به سکه اگر  
 عقیقه کند از طفل را اگر توانی کند چنان یا برای کسی که بگوید بیعت عقیقه و مکرر  
 تراشیدن موی از سر طفل و کد است موی از آن و است خدمت کردن شهر خنجر  
 و این طفل خود را و صبر کردن او بر حال طفل و بر ولادت او نیز و جان نیست چنانچه در  
 بر سر این طفل خود و است خنجر کردن شیرینی آنرا و جان است چنانچه اگر آقا کثیر و مادر  
 خود بر سر او و است از برای خنجر کردن طفل از این شفا و مکرر و است از برای او  
 شیرین کردن هر طفل را و که خنجر کردن نیست که است و کد است و بعد سکه لازم نیست  
 بر زن آنرا و در طفل خود بدون ضرر و از برای آن جان است که در آن طفل را  
 آنرا و هر چه با کد است از آن طفل را و مکرر و است جماع کردن در وقت شیر دادن و جان  
 نیست منع کردن شهر خود از آن جماع و بعد سکه در آنرا و سر او را است نگاه دارد و کد  
 خود از برای که علامت باشد و هر چند که این شهر کند تا آنکه آن شود بدین سر و در وقت شیر  
 تر خود بود و آنرا از آن مادر و بعد سکه در آنرا و سر او را است نگاه دارد و کد  
 باشد و بعد سکه که او را در آن نگاه دارد و برای حال است و بگوید کسی که از خانه نرسد  
 باشد و جدی که او کرده میشود طفل را اما از جدی که او کرده میشود قیاس ایشان در خنجر  
 و جدی که او کرده میشود قیاس ایشان و قیاس آنان و در میان این اجماع که میان دو طفل  
 بنماز میشود و هفت سالگی یا ده سالگی و نمی پوشیدن خود را از این جماع خود و طفل و است  
 و زبان نیز از شش سالگی یا ده سالگی و مکرر و است شیر گرفتن و سکه سر او را و بگوید و سکه  
 خود را از نهم سیده باشد مکرر که کد است که لا اله الا الله و سکه سر او را و بگوید و سکه  
 کد است از آن و مکرر و است شیر گرفتن زن و بگوید و کد است که بگوید یا کد است  
 از خوردن شراب و کد است و مثل آنها از جماع و بگوید و سکه سر او را و بگوید و سکه  
 مکرر و است شیر گرفتن و سکه مکرر و است و مکرر و است شیر گرفتن و سکه مکرر و است  
 بعد از شیر باشد یعنی عقیقه و این در باشد است طبعی که شیرینی که خنجر میشود و سکه















و بعد سیکه اختیار

زن بگو گالت آن خود طلاق بده پس اطلاق صحیح خواهد بود اما با شرط و بعد سیکه  
طلاق بدست نهانست باز زن میگزیند و عقد برون طلاق از دست زن این شرط باطل است  
و بعد سیکه اطلاق بدست نهانست اما اگر زن او را نداده باشد یا اگر زن از اقامت غلام  
نباشد نیز اگر زن را باشد پس اختیار جدا کردن و تفریق نمودن با فاست و بدست سیکه  
اختیار طلاق بدست شوهر از دست اگر زن او کند نباشد بدست اقا اگر زن طلاق بدست شوهر  
غلام طلاق بدست شوهر از دست اقا **و بعد سیکه** اولی و دوم و ثانی اقسام طلاق و حکمها  
طلاق در این پنج وجه ثابت و حد و چهارده حکم است و در این چهارده وجه و در حد  
است و جمیع آنها کیفیت طلاق است و بیان از احکام آن اینست که طلاق میگوید زن از این مرد  
مذکور باین پس زن میگوید او را که از عده بیرون میروم پس ترویج میکند از این عقیده از  
پس طلاق میدهد از این بیان و میگوید تا سه مرتبه پس حرام میشود بر او و حلال نیست با شوهر  
دیگر که در اقامت طلاق عتی و بیان از احکام آن اینست که طلاق میگوید از این مرد از این  
شرط طلاق پس ترویج میکند در عده و طوطی میکند پس طلاق میدهد از این مرد و دیگر که پس  
میکند تا سه مرتبه پس حرام میشود بر او تا شوهری دیگر نکند و واقع میشود طلاق دوم بدو  
رجوع و رجوع نیست بدون طوطی و نه رجوع و گویند شرط است به شوهری که حلال است پس  
عقد دام و در حلال رجوع نیست ترویج از برای شوهر اولی و غیرین شرط خواهد آمد تفصیل  
آن را الله اعلم و بدست سیکه اگر زن خود را طلاق بدهد سه مرتبه طلاق است حرام میشود بر او تا  
شوهر دیگر نکند و رجوع نیست هر زن که طلاق داده شود و بدست سیکه اگر زن عده یا حلال  
حرام بودن حرام نیست مگر در شوهر دیگر و بدست سیکه اگر زن طلاق حرام شوهر دیگر نکند  
از این مرتبه پس حرام است که طلاق بدهد و رجوع خود را طلاق عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق  
از برای اقامت شوهر دیگر نکند و حرام میشود بر او و بدست سیکه اگر زن طلاق  
ست از این مرد از طلاق او بدست سیکه حلال نیست شوهری که در طلاق او طلاق است حلال  
گردد این باطل و حرام است که طلاق دهد و طلاق از این چنانچه باطل و حرام است که در این  
طلاق هم را در شرط است که حلال و حرام و ترویج باطل نباشد و ترویج عقد است که حلال و حرام

و بعد سیکه

پس طلاق نیست و اگر عقد متوجه ترویج کرده باشد و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
بدست سیکه زن را که طلاق داده باشد پس طلاق بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
تصدیق کند و رجوع نمود اگر عقد است که طلاق بدهد و احتمال بر او و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
حلال شد و نیست شاهد گرفتن بر رجوع و رجوع نیست پس اگر خواه باشد با عتی و بدست سیکه  
شاهد بگیرد و رجوع کند یا رجوع نکند و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع با عتی و بدست سیکه  
عده پس زن و شوهر اختیار میکنند در این پس قسم میخورند آنکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع  
از عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع کند یا عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
و ثابت کرد و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع کند یا عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
کیسکه رجوع کند نه نهانی و طوطی نکرد و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع کند یا عتی و بدست سیکه  
خواهد بود و اگر طوطی شود بعد از آنکه شوهر مرد پس شوهر حرامی حقیقت دارد با زن و کیسکه  
طلاق دهد و نه نهانی پس طوطی کند که طلاق دوم پس ترویج نیست و اگر طوطی کند که ترویج  
کرده بعد از آن پس قبولی شود مگر با ثبات و شاهد و کیسکه طلاق بدهد طلاق عتی  
رجوع واقع میشود طلاق اگر رجوع نکند پس طلاق بدهد رجوع خواهد بود و عده نگاه میدارد  
از این و کیسکه رجوع کند پس طلاق بدهد پس ترویج اگر زن طلاق بدهد طلاق عتی و بدست سیکه  
از این طلاق شرعی خواهد بود و صحیح است ترویج کردن بدون تمام پس بعد از رجوع حلال  
میشود و رجوع چند بعد از عده یا بعد و کیسکه رجوع کند پس طلاق بدهد بدو و رجوع  
است طلاق او اما در حکم طلاق عتی خواهد بود و چنانچه طلاق داد و زن حامله باشد یا طلاق  
عتی دوم و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع نکند یا عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
سبع تا آنکه شوهر دیگر نکند و مکر و هست طلاق دادن به او و چنانچه ترویج آن پس اگر  
دخول کند صحیح است و اگر نکند ترویج باطل است و هر چه هم ندارد و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
پس اگر طلاق بدهد یا با رجوع یا بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع نکند یا عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
و یا شوهر دیگر نکند و اگر از این مرد یا رجوع یا بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد و رجوع نکند یا عتی و بدست سیکه اگر زن طلاق بدهد  
طلاق زن که شوهر را مقهور از این نباشد و حکم عده او و ترویج باطل نیست که اگر او طلاق بدهد و رجوع نکند

و بعد سیکه

و بعد سیکه

و بعد سیکه

و بعد سیکه















که باید از سلطان گفته شود که **الکتاب** کتاب است از مباح کتاب که کتاب خطاب  
یعنی که این لفظ از خود از غیر مطلق که حکم او داشته باشد است لایحی سبب گرداند  
از انصاف و بهر خود را یکی از ذی محارم خود متجاوز خواهد و این چنین نیست  
مگر با شریک و در این نیست با است و نمود و هفت حکمت در عنوانها است  
هفت حدیث است در مجموع آنها که بگوید بن خود که انت علی کلامی یعنی تو  
بمن متجاوز می باشی پس حرام می شود بر آن و حکم کردن آنرا تا کفار بدهد و بیک  
واقع میشود و خطا و مکر و چهری که جماع نکرده باشد در آن و شنیدن و متاثر شدن  
در حالیکه بالغ و عاقل و با اختیار خود باشد و نیز واقع میشود مگر با قصد و اراده  
آن و بدیهه که اگر شنید کردن از خود را یکی از نهان محرم خود بقصد خطا از این  
منتهی و از آن بر او تا کفار بدهد و واقع میشود خطا بر شریک و قصد واقع میشود  
قسم خوردن و نه از آن که در این غیر خطا واقع میشود و غضب نیز در صورتی  
از خود و کسی که بگوید بن خود انت علی کلامی یا بگوید بجای خود که انت علی کلامی یا  
عضوی از افراد بر خطا واقع میشود با است و واجب است کفار بر شریک خواهد  
و حکم کردن بر آن و قرار نگیرد یعنی ساکت نشود مگر با آن که طلاق بدهد بر کفار و عا  
خواهد بود پس اگر جموع کند و اراده و حکم کند باشد پس واجب خواهد شد کفار  
اگر بعد از طلاق صریح کند تا از عهده بیرون رود و بعد عقد جدید از آن و هیچ کس که  
واجب است و بدیهه که خطا واقع میشود از آن و کمتری هم کنند باشد بلکه  
او باشد و واقع میشود خطا از مردان و عاقل هم اما بر عالم بضرر کفار واجب  
کرد و دانستن بیکاه باشد و نیست بر آن که در آن خطا کردن و کسی که خطا  
کند دیگر بر این مرتبه بر آن است که کفار بدهد و بیک از آنها که بر این حد  
بیکلفظ باشد واجب میشود بر آن که بیک از آنها که کفار و کسی که خطا از این  
جماع کند بر آن کفار از روی علم دانسته ای لازم میشود از آن کفار دیگر و جلال  
نیت از برای او و حکم کردن تا آنکه کفار را بدهد و مجاز است معانی گردانیدن خطا

و کسی که از این بگوید بن خود انت علی کلامی

بر شرط آن شرط کردن و حکم است یعنی اگر حکم بر تو از خطا خواهد بود و بدیهه که این است  
خطا واقع میشود با حاصل نشود جماع و بدیهه که این هر دو خود را بر این حکم  
پس بر حکم است که جبر کند آنرا بر کفار دادن و حکم کردن اگر طلاق نهد و کسی  
که قادر باشد بر کفار نذر و فقی که با خبر باشد از آن و بدیهه که کسی که خطا از این  
کرده و خوشی بر کفار دادن و حکم کردن یا طلاق دادن مگر بعد از نگاه از روی حکم  
حکم کند و حضرت کفار مرتب است یعنی مرتب از غایت خوشی در هر یک بجای آوردن دیگر  
خواهد بود و اما احکام کفار اول بند از آن است دوم و فاعلی و راجع  
کوفن است ششم شصت مسکن خطا و دانستن و اگر جمیع شود قسم خود را با خطا  
کردن در بکر یک که بگوید خطا و الحاقی کرده بیک کفار میدهد و اگر بیک از  
لفظ علی بدهد گفته پس بر آن که بیک از آنها که کفار خواهد بود و بدیهه که کسی که  
یا خطا واقع میشود و طلاق با خطا از این واقع میشود یعنی باید که بیک علی و بدیهه  
بر شریک معلوم واقع شود و نیز اگر شوهر خود را کند آن هم اعتبار ندارد و واقع  
میشود **کتاب الایالات** و **الکتاب** کتاب چهارم در بیان ایالات و نیز قسم خود را بر  
و حکم و نیز در این احکام جمیع کفارات کج و غیره است و در این کتاب و ابواب است  
این **الایالات** و ابواب و احکام ایالات و در این سوره با است و پنجاه و هفت  
است در عنوانها و مجمل و حدیث است در مجموع آنها بدیهه که واقع میشود  
ایالات و بن خاری گردانیدن لفظ قسم و هر چند که روی کند از آن خود یکسال  
یا بیشتر فاما هر چه میشود بعد از خطا یا هر حکم کردن یا طلاق دادن اگر زن  
صریح کند بر آن و کسی که ایالات کرده باشد بر آن که با شریک و حرامی بر آن نیست  
خطا و نه بعد از آن هم اگر ساکت باشد از این خطا باشد میان و عاقل و از این نیز  
حاکم و بدیهه که با واقع میشود مگر بلفظ الله یا الله که مخصوص از خدا  
و نیز واقع میشود بقصد اصلاح و خوب شدن و بیکه واقع میشود و فقی که قصد  
صبر باشد و نیز واقع میشود مگر و نگاه قسم خود بر ترک و حکم کردن بر شریک

خطا







افضل و بغيره پس خلاص قسم خود کرده مسکن طعام دادنت از برای هر سکنه یک  
 واستقار نیز بکند و سرور و نه بکیر و کسب کوفتی کند چو نیست او را آن طعام  
 گوشت قربانی از طعام کفاره قسم که بر ذمه او باشد یعنی قربانی بعیوض کفاره قسم چنان  
 در ابراجیض عیش و کفاره و کفاره خنجر کشت و کفاره ترویج کردن در عده در ابراجیض ماه  
 گذشت با تقضیل آن و کفاره خالفتد اگر نه روزه باشد پس کفاره روزه ماه یا  
 رمضان خواهد داد و اگر غیر آن باشد پس کفاره قسم خواهد داد و واجب است کفاره  
 که قسم مذکور شد اگر مخالفت کند محمد خود را و کسی که از اجتناب او و موافق  
 در جای افطار کند بی بیماری یا حیض یا طهر عیش و یاری بوی و واجب است اگر  
 در کفاره از آن کردن کثیر که مادم و زندا و یا باشد و مجزی نیست در کفاره از آن  
 کوفت و غنای کیر و خور و در عقیقه عجز است و لکن دست و نه و یکیش  
 واجب است کفاره جمع بکشتن مؤمنی را بعد از نوبتی و ظم و کسی که بکشد و علام  
 خود را بکشد و مینویس از آن کفاره جمع و کسی که زندان خود را از هر چیزی باشد  
 از برای کفاره دادن یا از آن کردن آن بده و کفاره در بدین جامه بر لب زین یا  
 و زند کفاره قسم است و بریدن موی خود از کفاره حیره ماه رمضان و در  
 او صورت خود را تا بخون آید و در کردن موی خود در عقیقه کفاره قسم است  
 خاییدن از نماز حنن تا فتنه غضب کفاره شود و روزه گرفتن از روزه و کفاره  
 غیبت استغفار کردن از برای کسی که غیبت کرده است و کفاره کار سال و  
 بر آوردن حاجتهای برادران شوهرت و کفاره افطار ماهی که رمضان گذشت در  
 صوم و تجارت و غیره و کفاره خنده بی اینست که بگوید اللهم لا تحقده و کفاره فال  
 زدن توکل کردن بر خدا و اخل شدن آن امر است و کفاره کسی که ترویج کند شر را  
 داشته باشد اینست که نصف کند بهر جماع آورد و کفاره مجلسه نیست که هر که در  
 سنان آن بکشد رب العزیز و السلام علی المرسلین و الحیة و رب العالمین و بقیه  
 از آنچنانسان بجا آید که مستوجب کفاره میشود در موضع آنها از روزه و حج و غیره

و مجزی نیست

یا کفاره

مذکور شد و احکام آنها نیز بتفصیل در مقام خود تحریر یافت و بعد از این هم نیز  
 بعضی از آنها مذکور خواهد شد در بجز و عقود و ایمان و عقود و غیر آنها  
 الله تعالی کتاب الکفارات کتاب پنجم از کتابها و لغات و آن لغت کون هر یک از  
 و در حدود ابر و اخبر که از اینها آن عاجز اند و در مقام شک و ریب در آن باز نده  
 باب و یکصد و شانزده حکمت در عنوانها و هشتاد حدیث است در مجموع کفاره  
 کیفیت آن و بیان از احکام آن اینست که لغات ثابت میشود و نیست دادن بزنان  
 یا دعوی دیدت پیشوهر بر ابرام چار مرتبه شهادت میدهد بخدا که اینصورت  
 راست است و در مرتبه پنجم میگوید که لغت خدا بر من آورد و کفاره پس اگر نرسد  
 شد از اسکا میبکشد و اگر نرسد آن چهار مرتبه شهادت میدهد بخدا که اینصورت  
 گواهی دهد و مرتبه پنجم میگوید که لغت خدا بر من آید و راست گویا باشد پس بعد از این  
 مؤید میشود این نیز بر آنرا باید که در وقت لغات مام است بقبیله باشد و مرد در  
 راست و در طریق و موطن کند هر یک را و واقع عیش و لغات مکرر بعد از آن  
 و حکم لغات کردن بآنند مثل بخت و کفاره قذف کنند برایش از دخول لازم میشود  
 بر او در حد قذف و ترقی میشود میان ایشان و کسی که ساکت شود پیش از تمام لغات یا  
 نکند بکشد نفس خود از مردمان حدیثه میشود مرد و سکا میشود و ترقی  
 میان ایشان و کسی که قذف کنند خود را ثابت میشود بان میان ایشان لغات کردن  
 تا آنکه مردمان بکند دیدن زبانی بر او اگر آن لغات لازم میشود و اینصورت  
 مرد حدیثیون شاهد و لغات کردن نیست میان ایشان و همچنین لغات بپایند کردن  
 زنا دهد نیز از غشوه و از خویشان او یا کسی که اجنبی باشد و ثابت میشود لغات میان  
 مردان و زن که زن و میان غلام و زن از او و میان غلام و کنیز و میان مسلمان و زن کافره  
 که از آنها کشته باشد نه تمام از او و کنیز خودش و کسی که او را کند بفرزند خود یا کند پ  
 کند نفس خود را بعد از لغات کردن لازم میشود اگر احدی در حال نیست زن از برای خود  
 میشود یا زن از آن زن پس از آن بپدر و مادر و غیره از آن پدر و مادر از آن پسر

مذکور















اداکوون

مفتی

طُفْلٌ

مادر فندی

ایسی ابرار کی صورت

۱۰



بقیودن شیء بری پس آن تعدی میکند با او از آن نیز و کسی که قسم بخورد  
که برین غلام خود جایز است بخشدن آن مالک است و کسی که قسم بخورد  
که برین غلام خود ایستادن معنی جایز است که جمع کند چو چند را با هم خواند و بگوید  
یکتر و بیشتر بدان و کسی که قسم بخورد برتصفت صفتی مشق قسم آن و لازم می  
نماید گفتن آن یک گفتار و کسی که قسم بخورد برای طلب کار خود که بیرون نرود  
بدرمگر بدانسان آن و بگوید باشد برین در این قسم خوردن صریح نیست منعقد خواهد  
شد و جایز است قسم خوردن از برای وارث بر بیرون مالی از برای میت با وجود  
و وصیت بخودن با مال او اگر کردن با مال از غیر و کسی که قسم بخورد از خطاب  
دیگری که چنین خواهد گردان قسم منعقد نمی شود و لازم نیست پیش از آن  
چیزی و جایز است قسم خوردن بر دعوی که غیر واقع باشد بجهت رسیدن حق و رفع  
کردن ظلم و افساین جوهر و کسی که قسم بخورد که نکند و برینند خود را منعقدی  
قسم آن شخص اگر قسم بخورد که ترک کند اصلاح کردن میان مردم و از آن اگر قسم  
بخورد از برای شوهر خود که بعد از توشه نکم این قسم منعقد نمی شود و شخص اگر  
قسم بخورد که آن شهر بیرون نمی آید بسوی تو یا باوانی هم منعقد نمی شود و منعقد  
قسم بر کسی که قبل معلوم نیست و در کتاب قضا خواهد آمد ان شاء الله تعالی که اگر  
چنین کرده باشد نیست بر آن که چیزی بمعلوم کند و جایز است و جایز است بر  
داشتن بقدر خود از مال مسکریس اگر قسم بدهد آن اعیان از جایز است که  
او کند که آن برای او بر نهد و چیزی نیست و کسی که بر نهد غیر خود مال داشته باشد  
پس مسکریس او را پس قسم دهد و او را دیگر بعد از آن جایز نیست تقاضا کرده از مال  
او یعنی برداشتن بدون علم او و جایز است تقاضا کردن پیش از قسم پس اگر چه کند  
مال را بعد از قسم خوردن پس جایز است قبول کردن و کسی که خوش را در آتش عیال و  
بترسد از اخلت زن در کتاه و قسم بخورد که با آن کتاه مساس نکند هرگز نمی برد  
عمر و آن کتاه را بر سر دیا و حکم قسم او باطل میشود و حلال میشود آنکه از برای او

و یک قسم بخورد و فراموش کند آنچه را که از آن گذشت و پادشاه بخیردینت و بوجه بها  
علا کند و اعیانیت که آن قسم پیش مخالفت کردن بلکه بعد از آن و اعیان شود و است  
نزد کردن مدعی طلب کردن قسم را که آن قسم توجه می کند باشد استاد الله الله است  
از هم از ملحق از حکام در عهد است و در این است و پنج بایست و یکصد و  
هفت حکم است در عوالم و هفتاد و شش حد است در مجموع که اهل ادب می دانند  
معتقد می شود تا آنکه بگوید الله علی و نام بر سر شرط و آن در این و بوجه باشد  
نزد و بوجه معتقد و یک یک کند و نام بر سر آنچه که کند کرده لازم نیست برای چیزی  
و اگر نام بر سر آن اجرا بدین تفصیل پس نخست از آن و طاعت عبادت الهی بدو  
توابع خواهد بود و کسی که نذر کند بعد از نذر نایب و اوج است که نذر کند  
بنا بر دو هم و کسی که نذر کند که هر یک کند طاعتی یا کوشی را که بعد معتقد می شود  
میشود اگر نذر کند که هر یک کند بسوی کعبه شری یا مثل آن از پیش از نذر کعبه و کسی که  
نذر کند پس عاقل شود و واقع شدن شرط بر آن نذر پس معتقد خواهد بود و لازم نمی  
بر او چیزی و مگر وقت واجب گردانیدن چیزی را بر خود پیشه بیند کردن نا شایسته  
و سنت است کشیدن خیر را دفع کردن شر را بر نذر اما نه همیشه و نه همیشه که  
بگوید اندر نفس خود چیزی را بدین واجب گردانیدن بر خود لازم نیست و بر آن و هر  
کدام حج فضا باشد و نماز است نذر کردن یا از روی حج کردن نیز و کسی که نذر کند حج  
پای پیاده یا برهنه لازم نیست بر آن و اگر عاجز شود سوار خواهد شد و کسی که نذر کند  
که صدقه بدهد یا هیچ چند معلوم بر گردانیدن الزامی است و اگر لازم است بر او  
کردن و اگر نذر کند و در دو معنی است همیشه اتفاق یا بعد از آن و بر روی هر یک  
واجب است اطاعت کردن و قضا کردن آن نیز و کسی که نذر کند هدیه از او نام بر سر کار  
پس لازم نیست که آن را بمانی و اگر معایر کند یا غیر البس در آن مکان نباید بکند  
بر آن نیست اشعار و نه تقلید و نه قوف و نه فحاشا بآن مگر در وقت نذر قصد کند  
و کسی که نذر کند و نه نذر عاجز شود از آن است که بدو راه روی می کند

جنوبی داریو لکھی اس حالت ترقیات کہ جسکے مذاکرہ کو کہ حج مکہ پہنچنی از حج عمام اواز دہا باشد لازم پیشہ۔



























زاهها و ضایعها و امثال آنها با قسمت شده باشند یا نه لام بغیر قسمی که گفته شد  
 میکرده اند و حرمت خوردن کل و کلوخ و حرمت نیست خوردن خال کبر لا اما مقید  
 و بعد از آنکه حکایت خوردن آن در کتب ظاهر است و حرمت خوردن آن بخلاف  
 نفس و خوردن خال قهای آن معلوم نیست حالا خوردن آنها اما بقصد ترک یا خوردن  
 زانتن آنها حرام و زائد و جایز است و اگر در کمالی بغیر خوردن آن نیز حرمت  
 خوردن و آشامیدن و طرا و نفقه و مکروهت نفقه نشان مطلقا و حرمت  
 چیزی خوردن بر سفره که در آن شراب مخموره باشد و حرمت است نشستن بر  
 سران سفره در حالت اختیار اما حرمت نیست چیزی خوردن بر سفره که شراب در آن  
 شده باشد و حرمت خوردن و خوردن از طعام غیره و از آن و حرمت  
 شده است و خواهد آمد که آنجا نیز نیست و این میگویند طعام و سفره که خورده باشند  
 آن و غیره و بفرمایند اینها را نیز حرمت است و طعام و سفره است اما طعام را حرام  
 نمیدانند و حرمت تا علم به هر چه حرمت و مکروهت و عیوب و آنکه در آن باشد باشد  
 بنات و جایز است اما بعد از آنکه سنت است نشستن و اگر این خوب باشد که مکروهت آنجا  
 نیست و آنچه از آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 بابت و چهار صید و سازه که است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 مکروهت بسیار چیز خوردن و طعام خوردن بر سر و جثای خوردن آنقدر که آنقدر  
 و نیز در الوقت سه سوای آن که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
 از طعام و مکروهت آن و کسی که بخواند در وقت طعام و جایز نیست که تابع خوردن در  
 خود و مکروهت طعام خوردن در حالت تکلیف بر او نباشد و حرمت است و حرمت  
 نشستن بر آنها و جایز است بر این است که در وقت طعام و مکروهت نیست  
 دست بر زمین در وقت خوردن و است کردن گفتن از وقت خوردن و است  
 کثرت چیزی خوردن و مثل خوردن غلام بخورد بر روی زمین و بخورد بر روی  
 است که نشستن بر آنها و جایز است و در آن است و در آن است و در آن است

کرمانیها

و بیار بر کواند  
خودم

و بشنید مثل نشستن  
علام

نیز و حرام است و مکروهت خوردن و آشامیدن و کوفتن بدست چوب و غیره  
 عذر مکرر و آنکه در آن و مکروهت چیزی خوردن در وقت ارفاق مکرر و  
 و حرمت نیست و سنت است جمعیت بر خوردن طعام و نیز خوردن مرد با عیال  
 خود و مکروهت جدا کردن طعام و خوردن برای سباه ها و حرمکاران و نهال  
 و خلوت و است طول دادن نشستن بر سفره و ترک کردن تعجیل از بر کسی  
 چیزی بخورد و هر چند بدیده باشد و همچنین بخوردن بلبند و مکروه است  
 اجابت کردن کار و رفعتان و فاسق خوردن طعام و سنت است اجابت  
 خواندن مؤمن و مسلمان کرده و هر چند که تا به جمیل او باشد و خوردن ترکان و  
 مؤکد است اجابت دعوت کردن در خنده و خاتر و سنت است عرض کردن طعام  
 پس بپایان و صوفی و مؤمن هر که و اگر بدو و جایز نیست طعام دادن بکافر  
 و سنت است از برای مؤمن آنکه اخشام نکند از برای خود و بکافران نکند از برای  
 و آنکه بخورد بدهد و نیز قبول بخورد و بکند و جایز نیست که شرم در آنجا بخورد  
 نزد هم و آنچه شرم در آن و همچنین که شرم در آنجا و حقیق کردن او و سنت  
 از برای هم که تکلیف نکند ضایع خانه را بخوری که بدو نباشد و منع کند  
 ضایع خانه را از خوردن چیزی از برین خانه و سنت است از برای ضایع خانه که  
 هرگاه بخورد ببلد خود را آنکه تکلیف کند از برای او و سنت است احرام هم  
 و آنچه از آن است خوردن و از خانه ای جماعتی که بدو نشان آیتان نمانده است  
 بدین و معاد آن و برادران و خواهران و عموها و خاله ها و وکیلان و غیره  
 و رفیق و مصاحب بخورد بدون اذن او و حرام و آن که خورشید را در فاسد  
 نکراند و جایز است که معتقد کند نیز و همچنین است زن از خانه شوهر خود  
 کردن او و نیز از طعام و نان خویش بقدری فاما از غیر اینها جایز نیست  
 است خوردن چیزی خوردن در خانه مؤمن و خورشید خوردن در آن و بسیار خوردن از  
 آن و هر چند بعد از سیری باشد و ترک کند بقصد سیر خوردن را و طعام زدن را



المستقبل

دستهای خود را بشوید پیش از طعام و بعد از طعام در آخر هر شوی دست ابتدا  
کردن در شستن دست همان یکیک که در جانب دست راست طعام خانه باشد شستن  
او که یکیک در دست چپ باشد در شستن دو وقتی ابتدا کند یکیک در جانب دست چپ  
دست راست و هر چه باقی باشد در دست شستن دستها را در یک ظرف دست راست پاک کرد  
دستها را از شستن دو وقتی به سمت ای و تر آن نمود در شستن دو وقتی و مکرر دستها  
دست را به سمت ای کرد آن چرخ از طعام باشد تا آنکه آنرا بیک درجه بگردانند دستها را چرخ  
در جانب دست چپ انداختند و دستها را بر رویها را بعد از طعام و شستن دستها و کفنی الحاق  
الحق الحاق الحاق و خواندن دعا و توبه و شستن اختیار کردن طعام شعیان از غریبها  
و است الحاق الحاق کفنی در او و چرخ کردن و شستن دستها را در طعام و الحاق  
در آخر آن و یکیک در ظرف کفنی در او طعام شستن که بگوید هر وقتی که بخواهد  
بنیاد الحاق علی و که و آخره و اگر کثیر از میان جماعتی بگوید که بنیاد الحاق علی و  
بود است خواندن دعا و توبه پیش از طعام و بعد از آن و مکرر کردن خدا را و شستن  
و است خوردن طعام که در آن راه یا آن و است الحاق کفنی و هر وقتی از دعا  
و هر یک از آنها و هر وقت که خود کند و دعا و هر یک که بگوید و است خوردن  
بنیاد الحاق آمد از خانه و هر چند آن و ملک باشد دست طعام در دعا  
طعام صیغه الحاق بنیاد طعام الحاق بنیاد آن تا سه روز و است شستن  
دستها پیش از طعام و بعد از آن و مکرر خوردن از سر کاسه شستن و است خوردن  
اگر کارهای آن و یکیک از این طعام و یکیک در ابتدا آن و خوردن و شستن  
است خوردن از این خوردن از این خوردن است لیسید کاسه و مکرر انگشت  
بعد از طعام خوردن و است خوردن یکیک از این خوردن و است خوردن  
است انداختن میوه را پیش از تمام کردن خوردن آن و مکرر خوردن سبزه  
نزد خاص و طعام و طعام اگر حاضر کنند در وقت نماز است مقدم  
خوردن و اگر نه است مقدم داشتن نماز است دادن بخور نقره را و است خوردن

یادگیری عمیق  
و مکرر است

و صراحتاً آنند  
خواهش بودیم

و اکبر او بی بی را



کردن این چیزها را از سفرها اگر در حین آن باشد و هر چند که قدری آن کو سفیدی باشد  
 و بوداشتن آن اگر در منزل باشد و سنت است خوردن میوه و گوشت از برای عیال و  
 روز جمعه و سنت است بدینست خوابیدن گذاشتن بایستی است از برای چه و مکرر است  
 گذاشتن دستمال بر بالای جام خود در وقت خوردن و سنت است اجابت خواندن  
 غزل و چیز خوردن نزد او و هر چند که خوانده شده و رفته سنت دانسته باشد و سنت  
 تجسس کردن آنچه در سفر و در خانه و هر چند که غشالانه گنج باشد و در وقت  
 بخت و نیز خوردن آن و نیز قصد شکار کردن بان و کسی که نباید از خوردن یا یکبارگی  
 سنت بوداشتن آن و خوردن آن و سنت است لبیک گفتن از آنان خوردن و حرام است  
 استیفاء کردن میان و اجابت اگر ام کرده بان و مکدم و جوار و حرام است اجابت کردن  
 با آه و پیامال لبیک آه و نیز گذاشتن بر سفره و سنت است شکسته کردن از برای غذا  
 بزرگ خوردن طعامهای کهنه و نیز خوردن آن و نیز از گوشت در تنوع طعامهای عیال  
 آنها و مکرر است گذاشتن نان از دست و مکرر است ترک کردن از خوردن  
 پیش و حرام است استیفاء کردن طوطی و طایفه و سنت است که هرگاه حاضر شود بان انتظار  
 نکشد چیزی دیگر را و جایز نیست گذاشتن بران و نیز خوردن آن مکرر است از خوردن  
 که جایز است خوردن و سنت است شکستن نان از دست مکرر است خوردن نان و سنت  
 خوردن آن پیش از گوشت هرگاه هر دو حاضر شوند و سنت است کوبیدن گوشتها با آنرا  
 نیز شکستن نان را با بیابان و نیز گذاشتن خنجر یا ناخن بر سینه که خطی باشد  
 و مکرر است خوردن در بازار و نیز ترک خوردن گوشت با چوب در روز مکرر است  
 گوشت خام تا آنکه تغییر دهد از آن استیفاء و سنت است خوردن و نان و طعامهای پیرایه  
 مکرر است خوردن طعام یکبارگی و سنت است ترک کردن آن تا سه روز و یا آنکه در آب  
 قرار گیرد و بخاطر آوردن آن خنجر نیز طعام یکبارگی و مکرر است بقیه کردن در طعام  
 و حرام نیست و سنت است خوردن طعام پیش از آنکه بر او شود و مکرر است تمام و مکرر است  
 مینا کردن در پیرایه کردن استیفاء اما حرام نیست و حرام نیست قطع کردن گوشت از دست

و نیز از این که در سفر است  
 و نیز از این که در سفر است  
 و نیز از این که در سفر است

سفر و بکار داشت اندک کردن نمک در چرخ خوردن و ختم کردن بان و بکار داشت  
 کردن بان و سحر کردن بان در کتاب صوم که در دست هر کس که بخورد ظاهر است  
 است اگر در نمک و ختم بان و میان سر و کلاه و دیگر مصنفه و صنفه و باید که بخت است  
 یا حدیث عک حقیقه و اما حدیثی که اضافیت یعنی اگر نمک نباشد بر کرم حکم آن دارد و الله  
 اعلم و سنت خوردن انگور از دهان بر بستر و نه مکرر بران و طعمهای کوچک که باید  
 یکبارگی خورد و سنت خوردن موز و سیب هر روز و سنت یکبارگی خوردن و سنت است  
 انار را تنها خوردن و مکرر است شراکت کردن در یک نان و سنت شراکت در شیره  
 سنت است جمع کردن دانههای انار را و استیفاء کردن خوردن آنرا تمام و جمع کردن آن  
 شود از آن و مکرر است شرب و دارد خوردن آنرا از خود یا بقیه یا سنت است خوردن  
 زعفران و استیفاء و روز جمعه و شب جمعه و سنت است خنجر کردن و نیز خوردن آنرا  
 و خوردن از آنها و مکرر است خالی بودن سفره از آنها و سنت است خالی کردن از آنها  
 طعام و مکرر است ترک آن و جایز است خالی کردن بر چرخ و مکرر است خوردن طعام از  
 ظرف بزرگ درخت و یا با سمن و مکرر است خوردن آنرا و سنت است خوردن آنرا و سنت  
 آن ندارد دندان پیش آنها و نیز آنکه بیرون دهان و نیز آنکه بیرون دهان و سنت است  
 بود و باشد در دندانهای کرم و جایز است خوردن آنها و سنت است شستن دهان را  
 بعد از غذا و طعام و آن در آب است و نیز در آب و آنکه در آب و سنت است شستن دهان آن  
 که در آنرا در دندانها و آنکه در دندانها و آنکه در دندانها و سنت است شستن دهان آن  
 بیرون دهان و آنکه در دندانها و آنکه در دندانها و آنکه در دندانها و سنت است شستن دهان آن  
 یاد مای آنرا و سنت است گذاشتن کلاه بر روی دهان یا بر روی دهان و سنت است  
 میوهها را با نمک و نیز خوردن یک از طعام از برای کسی که چیزی خوردن با سمن آن  
 مکرر است لبیک گفتن و جایز است چنین کردن در تنهایی گوشت که بخورد نه با سمن و حرام است  
 خورده دارد در خوردن دو میوه یا دو رنگ در یک نعلی آن اما اگر در وقت دانسته باشد آن  
 مسلمانان بر باید در خوردن نمک آن در وقت یا بر وقت آن باشد و الله اعلم و بان از احکام

خوردن  
 انداختن



و غیرت و شجاعت

22

في القلعة

و خوردن آن



ناز مکر بعد از حاجت کردن در صورتی که آنرا کباب غنایند و مکر و هشت خورد  
 ماهی و نیز پشای خوردن آن و مدح دارد خوردن تخم مرغ و قفسه دل در بر کشت  
 بجهت و با هم آمیخته است که زیاد میکند و زنده را و هر حیوانی که گوشت آن خورد  
 باشد پس تخم آن و نیز آنکه نه حلال است و نه حرام آن نیز و هر چند آن تخم از مرغی باشد  
 که حرام و حلال باشد و همچنین شکر و سفند و عقل حیوانی دیگر که مری آن  
 حرام نگردد با و مدح دارد خوردن عسل و دگر کردن بان اگر کلبه و عقرب و غیره  
 که در آن مضر است مانند و پاره از حاتم های حلال و حرام و ترابهای حلال و حرام پس  
 اجمالی است که هر آنکه غذای انسان باشد حلال است و حرام است از آنها هر چه در بدن  
 انسان است شکر باشد مگر در صورت و نیز مصلحت هر میوه که غذای انسان باشد  
 مگر آنچه در بدن حرام باشد برای بدن حرام خواهد بود همچنین جمیع سبزه ها و غله ها و  
 نباتات حرام است از آنها آنچه حرام است شکر باشد و گوشتی که حرام باشد و قفسه دل و غیره  
 و حرام است هر چه حیوانی در بدن یا محلی که ناخن ندارد شکر باشد حلال  
 هر حیوانی که حیوانی باشد و حرام است که شکر باشد از بدن و حلال است  
 مگر آنچه که در دهن و سوراخ و سوراخ باشد نه عسل و حلال است از آن و شکر است  
 نه آنکه شکر باشد و حلال است هر آنکه عقل اختیار نداشته باشد که آن که گوشت  
 پس آن عقل را پس آنکه آن هم حرام است و سنت است خوردن سرکه و نیز تون و مدح  
 دارد و نیز خوردن سرکه به تنهایی و نیز خالی گذاشتن خانه از آن و مدح دارد شکر را  
 سرکه شود و مدح دارد خوردن نان خشک و آب و عسل و مدح دارد خوردن تخم مرغ  
 و مالیده و تخم از آن و نیز خوردن زیتون و مدح دارد خوردن عسل و طلب  
 کردن بان و خوردن شکر و بسیار کمال و دگر کردن بان و مکر و هفت و دگر کردن  
 که قلع باشد و سنت است خوردن شکر و وقت خواب اختیار کردن سبزه های و طبع  
 و سفید از مرغ آنها و دگر خوردن با آنها مگر گوشت که اینها هر یک از انواع شکر اند که  
 بار آنها را حلال نموده و در لایق و ایمن ساختن آنکه بان نام نامیده از آنها را

با یکدیگر

قد و نبات و قفسه و نقل و غیره از آنها که باشد تعریف این بر شکر  
 و نبات و الله اعلم و مدح دارد خوردن روغن زرد و خصوصاً از کاه و تراب و  
 مکر و هشت خوردن روغن از برای پیران بعد از بچاه سالک و شکر و مدح دارد خوردن  
 شیر و سنت اختیار کردن گوشت سیاه و کاه و سبزه را از برای شیرین و حرام  
 شیر با عسل یا خرما و اختیار کردن شیر کاه و تراب از برای خوردن و آشامیدن و حرام  
 است آشامیدن بوی تراب کاه و گوشت و طبع شکر کردن بوی طبعی شکر و غیره  
 آنها و جایز است خوردن شیر فانه الاغها و آشامیدن آنها از برای پیران و غیره  
 نیز و جایز است خوردن پیر و مثل آن از اینها هر یک که در آن حلال و حرام است  
 بر سبیل احتیاط و یقین تا آنکه طبعی نباشد که آن از قلم حرام است بعینه و شاهد  
 است خوردن پیر از او و وقت عشا و مکر و هشت در طبع و صبح و وقت حاجات  
 است خوردن آن با جوهر و وقت باشد اما هر یک از پیر و جوهر را بر تنه ای خورد  
 مکر و هشت و سنت خوردن پیر از او و آماه و جوهر از او و شکر و مکر و هشت  
 در وقت که نماز و مدح دارد خوردن پیر و دگر کردن بان با شکر و نیز تون و غیره  
 و مدح دارد خوردن خود که پیر باشد و پیر از طعام و بعد از آن و شاید که این حق  
 عدد باشد و نیز خوردن عدد و مدح دارد و این عدد شکر و هشت و مدح دارد خوردن  
 با قلع و هر چه که با او سنت باشد و نیز لوبیا و ماش و هر چه که در مدح دارد و دگر  
 کردن با سبزی آن با پیر و دگر و دست داشتن خرما و خوردن آن و اختیار کردن  
 پیر آن و لوبیا کردن بان نیز و ختم کردن بان و سنت است خوردن خمای برقی که در  
 میان است و اختیار کردن آنرا بر خرمای دیگر و مدح دارد خمای عجی که در  
 از آنها و نیز خمای غران و خمای مشان و نیز خوردن خمای تلخ و خوردن آنرا  
 بعد از آن و سنت خوردن هفت از خمای عجی و پیر با شکر و هفت دان در وقت  
 خواب است اگر کم کردن درخت خرما و سنت اختیار خوردن آنرا و ملا سوز کردن  
 یا پند آنرا گوشت و نیز سبزه های کوهیت در مدینه یا هر سبزه که در کوه یا جای

و مفسر



بهره و اختیار نمودن به زانو انکون از زنی را و حرمای تازه نشان را که نوعیست معر  
 در میند و نیز شکر را بر اقسام میوه های دیگر و استیست شش تن میوه را بش  
 خوردن و مکر و هفت پوست کردن آن و جایز است از برای کسی که عرق کبک  
 که بخورد از میوه که در آن زراعت باشد هرگاه بقصد خوردن آن نرفته باشد یا  
 فاسد نکند چیزی از آن زراعت و کاشت در کتاب بخان متدین و بیخ خار و مدح  
 انکون خوردن آن نیز و استیست از برای کسی که عکس باشد خوردن انکون خصوص  
 انکون سبب و مکر و هفت نامید انکون اگر مکر و مدح دارد و میوز خوردن و نیز با  
 خوردن آن خصوصاً در شب و نیز تا شش و ترش و مدح دارد خوردن  
 با و خای ملک میان آن که بیدار میماند و هر چند که در گذشته است بخورد  
 انار یا بید و پوست آن و مدح دارد انار سوراخ که موضع است نزدیک بغداد و نیز  
 اصلاح کردن درخت انار را و مدح دارد سیب بونیدگان و مکر و هفت خوردن  
 سیب ترش و کشیز و پنبه و نیم خرم و موش و مدح دارد سبزی سیب و اگر در  
 بآن و همچنین به خوردن آن و استیست خوردن برابرا نشاء و مدح دارد بخورد  
 آن و ام و خوردن آن و خوردن انکون خوردن نان خشک بعد از سیر کردن  
 خوردن تر و مدح دارد خوردن تر بعد از طعام و نظر کردن به سبزی تر و  
 کبوتر تر و نیز خوردن موی که میوه است از میوه های عربی و هند و مدح دارد  
 سبزه و کوشش آن و پوست آن و استیست آن و نفع بسیار دارد و مدح دارد خربزه  
 و خوردن آن و با شکر و طبع خن و خوردن آن و مکر و هفت باشد خوردن و نیز  
 خوردن خربزه و تلخ و بی مزه و استیست خضی و بنری و برک های سبز از سبزه و  
 از آن و مکر و هفت خالی بودن سفر از آنها و مدح بلغمی دارد کاسه و استیست خوردن  
 هفت برك از آن در وقت خواب و تر و زلال و تر و هفت شود و اگر در بان  
 و مکر و هفت بخانیدن کاسی را در وقت خوردن و بلاد بخوبی که نوعیست  
 و تر و برك مدح دارند و میبایست هر دو و مدح دارد باد بخوبی و ختم کردن بان  
 ایشان کرد

بابا و بر نادر

سنت است و در کردن بکند با و همیشه خوردن آن مدح دارد و استیست شستن آن پیش  
 از خوردن و مدح دارد و تفصیل را در برکات و بر بانی سبزه ها و مدح دارد و تر که  
 نوعیست از سبزه ها که مکر و هفت خوردن آن و مدح دارد و نیز که نام از جنس تر و تر  
 است و همچنین خض و سبزه مدح دارند و مکر و هفت جرمی که آن اصل تر و تر است  
 است و مدح دارد چندی و کما که سوار باشد و خدا که نوعیست از آن که میوه کو  
 و کونیک برك چندی است و اینها مدح دارند و واجب نیست بریدن سر کردن و افروغ  
 کردن آن و استیست و مدح دارد خوردن آن و تر و مدح دارد و نیز برك که آنرا  
 که میماند و تر و شکم و خوردن آن و خیار و خوردن آن نامک و از پائین آن و نیز  
 با و بخان و خوردن آن و نیز با و خوردن آن و کسی که داخل شود بولادی است  
 که بخورد اینها از آن و مکر و نیست خوردن سیر و بیاز و نه کند با خام آنها و بخورد آنها  
 اما مکر و هفت داخل شدن کسی که در دهان او بوی یکی از اینها باشد در مسجد و جایز  
 کردن ایندن شک و عجز و باقی بولهای خوش از طعام و مدح دارد و سبزه که او را  
 کونید و جایز است خوردن لقمه کبر و پیا اینها از همان غیر از اسمی که از طرفی که از آن  
 باشد و میگردان انکشتا غیر از زبان زن و دختر خود از اینها مر شده است و  
 بخورد و با بجز خوردن و اگر در زیاد تر طوبت را با طریقه و جایز است و اگر در غیر  
 و جایز است شق کردن و کما و جرات و نیز دای کردن با شق و اسمی که در آن با شد  
 بلکه همیشه استیست باشد مثل اسحق و غار یقون و هر چند که احتمال آن باشد  
 و همچنین جایز است قطع کردن رگ از اینها بخانیدن و از اینها و نیز جگر کردن  
 و نیز و هفت کردن و جایز است و اگر در لغاب و خوردن آن مدح دارد و باره  
 از آن چیزهایی که سوار است و اگر در آنها و بخورد جایز است از آنها و کشتن برك  
 از آنها حاجت و غسل و پدید خط و سر که شراب و سغوط و حمام و هفت و فالیدن  
 و دای کردن و تر و باری که کوشش افروخته باشد و نقد و کند و سغوط و ناخواه  
 و خشتاش و سوزن و هیل و عاف و کاسم و عفران و کدنا و پید و لعل و شمع و خاک



کربانه شکوفه از آن و معطر و سیاه دانه و انار با این دانه و آب زرد و فلفل و کافور و  
 و اول و کشتن و شستن و کمال و شکم در ده و صمغ عربی و بلبل و بلبل و زرد و  
 و دار فلفل و دار جینی و زنجبیل و شفاقل و دوح و استیو و حو لیجان و شکوفه و بادام  
 و مققر و نیا و فلفل و سیاه و بلبل و عود و آن و آن و فلفل و سیاه و بلبل و عود و آن و آن  
 و جویز و بادام و سیاه و بلبل و عود و آن و آن و فلفل و سیاه و بلبل و عود و آن و آن  
 غایبانه از این است و اینها جویزها نیست که واکره و شود با آنها بخورند و شفا  
 و بر هر کس که ناله دارد بعد از هفت روز و بر هر کس که ناله دارد و ناله دارد  
 که و است ترک و اگر آن را نکام و در قتل و در چشم و سرفه و بالکان و اینجاست  
 چشم و اگر در چشم و است که غری و صبر و کافور و اسرار و کوفه و چشم و کافور  
**الاشهر المباح** ابواب چهارم در شفاهای مباح و حلال است و در این سو و چهار باب است  
 و یکصد و هشتاد و هشت و در شفاها و یکصد و سی و چهار حدیث است در مجموع افقا  
 است اختیار کردن این برای اشفا و نیز ناله کردن با اشفا و نیز اشفا و نیز اشفا  
 میکند و نیز در این یکصد و هشتاد و هشت و در شفاها و یکصد و سی و چهار حدیث است  
 آن نزد ضرورت و مدح دارد اشفا و آن بعد از عود و مکروه است و اشفا و اشفا  
 خصوصاً بعد از غری خوردن و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و جایز است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 اگر اخذ و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 در قهای شایع و مکروه است در قهای شفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 جایز است و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 که در این باشد و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 که در این باشد و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا

و مکروه است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و طایفه که این بان از هزاره و مکروه است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 حضرت و این می باشد و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و نیز خوردن این خور و مکروه است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 کردن و در قهای که است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و نیز و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 آن در این کوفه و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 است خوردن اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 بان و کام طایفه از این بان و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 میکند و نیز خوردن اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و کوفه و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 نزد یک و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و بلبل و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 نزد اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 بر این کردن اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 بنظر این که بخورند و است اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 از آنکه بخورند و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 میشود و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
**الحکم** ابواب پنجم در شفاهای حرام است و در این سو و هشتاد و هشت حدیث است  
 چهار حدیث است و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 که در این باشد و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا  
 است که در این باشد و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا و اشفا



والله اعلم

مکرمہ

شرف

که حاصل باشد

وَأَمَّا مَا نَقُودُهُ



کود ایمن

خوردن

بر او

کمیغض

که بعضی میگویند که مالک غضب صاحبش هم را تصرف نمیتواند کرد و الله اعلم  
و بدین سبب که برای مالک هست که حد کند مال خود را از کسی که نباید نزد او هر چه که  
این شخص را کسی بخورده باشد که او غضب کرده پس این صورت مال را با صاحبش تسلیم میکند  
و خود رنج میکند یا آنکه بکشد از او چیزی را که او میداد داشته باشد و اگر او قسم میدهد  
از مالک استغفار یا استغفار از خود را بطلبد از احکام شفعاءست و این دو از  
باب است و بجهت و نه حکم است در حق او ای و سه حالت است در مجموع کتابی که  
نابینیت کرار برای یکدیگر و ثابت میشود شفعاء برای کسی که تشریک نباشد و نیز  
نابینیت از برای یکدیگر هم که برین قسم است که او واقع شود در حق و بعد از قیمت  
پس شفعاء برای او ثابت است شفعاء بعد از قیمت ملک نیز اگر اقرار نباشد ملک در  
دو روز آن ملک و فسخ شده باشد اگر با آن ملک و ثابت است شفعاء در غیر اینها  
و مگر با او یا او هر چیزی که در حق خود مگر آنی مستثنی شده و گذشت اینجا و غیر  
آمد و شفعاء ثابت است از برای هر دوی و بعضی از اینها و هر چه تشریک نباشد و تا  
است از برای کسی که غالب باشد و از برای تیم و میگوید شفعاء از طایفه صغیر یا مصلحت آن  
و ثابت نیست شفعاء مگر با او تشریک بر غیر کسی که ثابت شود پس شفعاء ثابت است برای  
ایشان و ثابت نیست شفعاء در کسی و فرقه و آسیا و جام و اگر با شفعاء و بعضی  
از کفر شفعاء حینا میشود و شاهد و قسم در این نشان و بدین سبب که ملک اگر  
ولایت طایفه باشد تا سه روز انتظار کشیده میشود پس شفعاء و اگر حاضر نباشند  
و در ولایت دیگر باشد پس انتظار کشیده بعد از آن بر وند با عا و بر وند و زیاده بر وند  
پس اگر پیش از این عمر کشیده شفعاء با طایفه نباشد و ثابت نیست شفعاء در خانه که خریده شود بینه  
و قاع و جواهر و بر وند و مهر و جوهر و اینها اگر شفعاء بر او و دفعه نباشد شفعاء  
بود و اگر تمام دفعه نباشد شفعاء باقی خواهد بود و بدین سبب که شفعاء بر او نباشد  
فاما بر این طایفه که کتابت از او کتابت از او هم و باینکه در اینها آمده  
حرف است و این را از باب است و فسخ و قیمت حکم در غیر اینها و بجهت و نه حکم است و در

۱۰۰



























از حضرت

میں نے

وایضا

باشد



پیست

علامه

و چون که صحیح است کما و ثابت است میراث و اگر چه کند باطل است عقد و میراث  
 نیست میان ایشان ابو ایوب الانصاری ابو ایوب انصاری در بیان میراث بر آن افغانی را گفته  
 است و در این چهار باب است و بیست و هفت حکمت در عنوانها و در حدیث است که مجموع  
 آنرا گفته میراث غیر از با هم یکس از خویشان نیست و میراث اگر خویشان نباشند پس اگر از  
 کشته خود می رسد اختیار و لایزال کرده شده و غیر مذکور است و در حدیث است که اگر از  
 و خواهد فوت اگر از کشته و نباشد و بدست کسی که از کشته میراث غیر با بود و از  
 کشته نباشد بلکه خدیجه میشود و آن را زن از کشته و باقی با و داده میشود و و لایزال از  
 باقی کشته که از کرده و میراث زن از او خواهد بود یا نبودن خویشان پس و اگر از کشته  
 مرد باشد از زن و یا از احکام و از آن که در این باب است و بدست کسی که از کشته  
 خود از خدیجه است هرگاه از کرده نباشد یا اگر از کشته و غیر خویش نباشد از  
 امام خواهد بود و در آن ابو عثمان الجری ابو عثمان در بیان میراث گفته که من  
 حیات او شده نباشد و در بیان میراث بر آن امام و در این حدیث است و چهار و یک است  
 در عنوانها و بیست و هفت حکمت در مجموع آنها و از خدیجه میراث غیر از با نبودن خویشان  
 و آقای آنرا گفته و بدست کسی که خالص نمیتواند شده مگر کسی که از کشته نباشد و شرط است  
 در خالص و معتمد بر آن را بودن هر دو و جایز است بر آن که خالص نباشد خدیجه  
 زنی از خدیجه و خالص از آن و میراث غیر از او از خالص خدیجه و کسی که غیر و وارث نباشد  
 او از خویشان و نه از زوجین و نه از آقای آنرا گفته و نه از خالص خدیجه پس از او از  
 امام خواهد بود و اگر ممکن نباشد و سنان در بیان امام سال آنکه که خالص نباشد و از کشته  
 غایب بودن امام یا غیر اینها و بیست و هفت حکمت در مجموع آنها و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 و سنان بعد از رضا یا غیر که در حدیث است و آنکه که میراث و وارث نباشد و از کشته  
 رضا و حدیث و از حدیث است که میراث بر کسی که از کشته نباشد و از کشته  
 حضرت از امام داشته باشد و گرفتن میراث او یا حق دیگر یعنی از خلیفه یا از کشته  
 امام و حق نموده نباشد از آنرا پس بیست و هفت حکمت در مجموع آنها و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان

باله

باله و زن و شوهر و از میراث میراث نصیب علی را با وجود خالص خدیجه و میراث بر آن  
 با امام و از او میراث از او از کشته و بدست کسی که خالص نباشد و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 او از کشته میراث غیر از او از امام خواهد بود و در حدیث است و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 ابو ایوب در بیان میراث و از کشته میراث و از کشته میراث و از کشته میراث و از کشته میراث  
 باقی و شصت و هفت حکمت در عنوانها و بیست و هفت حکمت در مجموع آنها و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 که میراث غیر از آن بداند و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 خواهد بود و از کشته میراث غیر از او از امام خواهد بود و در حدیث است و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 و از کشته میراث غیر از او از امام خواهد بود و در حدیث است و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 از او از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 اصول او از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 عشق و بی که از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 که از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 انکار او بعد از آن و حکم از آن کردن و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 تفصیل آن و اگر کسی که از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 کردن و زن از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 بدست کسی که از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 و نه ایشان از او از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 او از کشته میراث غیر از او از امام خواهد بود و در حدیث است و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 در دفع او قبول میشود و او از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 زن با کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 در میان خود و از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 میکند و از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان  
 نیست و میان ایشان و از کشته میراث غیر از او از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان و از کشته میراث غیر از با نبودن خویشان

که در میراث میراث میراث

سین







در اکثر احکام معانی از ایمان و طهارت و نماز و روزه و غیره  
و مقام و درجات و غیره از این جهت است که مصنف کتاب حکم را در این مقام  
در آخر مکتب نقل و بیان کرده و اشاره کرده است که هر کس که از این خصوصیات  
در طریق اسلام در هیچ وجه اشتراقی تمام نمیشد و اگر این جایز نبود اصل این مکتب  
میگردید و این پوشیده است که هر یک از اینها را و الله اعلم غامض شدیدی و اینها را در این مکتب  
در کتاب قضایا و احکام که از آن کتاب توفیق الملک العالم و جمیع احکام که در این کتاب  
نموده بودند در سبیل الخیر و تحمیل معلوم گردید که علی بن ابی طالب علیه السلام در این کتاب  
هر یک از این قضایا و احکام را در سبیل الخیر و تحمیل معلوم گردید که علی بن ابی طالب علیه السلام در این کتاب  
اولی و در بیان صفات فاضله و بیان آنچه را میتوان حکم کرد و این روز و شب از این قضایا  
که از این کتاب و معانی است و این سبب در بیان حکم کردن و اینها را در این کتاب  
احکام و علا است و الله اعلم و اینها را در این کتاب  
که این حکم کرد و اینها را در این کتاب  
حدیث است در این کتاب و اینها را در این کتاب  
در احکام و جمیع حالات و غیره از این جهت است که مصنف کتاب حکم را در این مقام  
که احتیاج میشود به جمیع اینها را در این کتاب  
و در این مقام و اینها را در این کتاب  
اینها را در این کتاب و اینها را در این کتاب  
احکام و طهارت و نماز و روزه و غیره از این جهت است که مصنف کتاب حکم را در این مقام  
جوابی و اینها را در این کتاب  
حکم اینها را در این کتاب و اینها را در این کتاب  
قبول کردن و اینها را در این کتاب  
هم جایز نیست عمل کردن و اینها را در این کتاب  
عمل کردن و اینها را در این کتاب

در این کتاب

باطل است و خیر که در این کتاب  
علم از این جهت است که مصنف کتاب حکم را در این مقام  
و حکم و تقوی نمیتوانند در این کتاب  
که حکم عالم را پس حکم میکند و اینها را در این کتاب  
عالم است و اینها را در این کتاب  
و آن نیست که هر یک از اینها را در این کتاب  
نیز در این کتاب و اینها را در این کتاب  
در این کتاب و اینها را در این کتاب  
است با اینها را در این کتاب  
و اینها را در این کتاب  
حاصل و اینها را در این کتاب  
اینها را در این کتاب و اینها را در این کتاب  
یعنی در این کتاب و اینها را در این کتاب  
آن از اینها را در این کتاب  
پس همان حال بودند آن از اینها را در این کتاب  
نشود مثل گوشت یا از مسلمانان و اینها را در این کتاب  
باشد یا از غیر مسلمانان و اینها را در این کتاب  
طبیعی است و اینها را در این کتاب  
آن که حکم آنها را در این کتاب  
از این قضایا و احکام که از آن کتاب توفیق الملک العالم و جمیع احکام که در این کتاب  
و اینها را در این کتاب  
با اینها را در این کتاب  
آنها را در این کتاب و اینها را در این کتاب

طالب  
حکم







تنبه او هر چه جایگاه است و بر این اتفاق شده است که فتوی غیر معلوم و بدون این  
 علم یا خاص الزام قرار میگیرد و فتوی آنرا که عمل کردن جایز نیست و الله اعلم فافهم  
 تعلیم و تلبیس است اینجاست که باید که واجب است چنانچه در حکم و فتوی نیز نبوی  
 روایت کنند که در حدیث از شیعه جاد خبری که روایت کنند از امام از احکام شرعی  
 نه آنچه را که بگویند برای خود **مخرج** گویند که اینست آن تعلیمی که باطل است عمل کردن  
 در این و الله اعلم و واجب است باز ایشان و سعی کردن در تحصیل علم و حکم و فتوی  
 و عمل و هر مسئله که نظری باشد یعنی مختلف باشد حکم آن و دانسته شود حکم بنحوی  
 حلی خاص یا عامی از آنکه **مخرج** گویند که اینست آن حکم که بجهت اشیای این زمان عمل  
 بان در جمیع احکام باید عمل کرد و سعی در تحصیل علم آن الزام یا باید و میباشد غیر  
 فاما عمل شک در وجوب جایز نیست و شک در حرمت نیز مگر در حق حکم مثل آنکه  
 سابقا مثال آن را بیان کردیم در اول این ابواب و کسی که ضایع بداند که ترک توقف  
 حرمت توقف کرده و داخل در حریم کرده و الله اعلم و جایز نیست استنباط کردن  
 حکمهای مختلفه است یا دلیل ندارد ظاهر اوقات قرآنی مگر بعد از استنباط آن  
 از تفسیر **مخرج** گویند که کسی نیز مدعی هر عمل ظاهر قرآنی جایز نیست مگر آنکه  
 احکامی که مختلفه است که اگر ظاهر اوقات حکم باشد اختلاف آن خواهد بود پس  
 در حکم ایان نیست پس در غایت اوقات احتیاج به تفسیر است و در بعضی که اختلاف  
 نمیکند مگر کسیکه عقل ندارد و الله اعلم و نیز جایز نیست عمل کردن در حکمهای نظری  
 مختلفه از ظاهر کلام نبوی تنها با تجربه روایت کرده باشند اما از غیر اهل علم و توفیق  
 که تفسیر دانسته شود از امامی مثل احادیث کتب عامه بدون نمایند یا مثل با نظر آن  
 در احادیث معصومین علیه السلام و الله اعلم بحقایق الاحکام و الموقوع الا انما حاصل  
 العلم فی الاموال و الاموال **ابواب دوم** از کتاب فضا و فضائل و فضائل  
 غیر حکم شده و در این دوازده باب است و شصت و یک حکم است در عنوانها و  
 شصت حدیث است در مجموع آنها با آنکه آنرا اینست که بگوید در هر باب از این احکام

و غیره اما لای و خاتمان از برای ایشان و تسلط ندارند بر موضع کند و در آن  
 باطل و بداند ایشان را بر حق و مواضع کند و عیان مسلم آنان بر وی خود و بیکت  
 خود و نشان خود و حکم کنند هیچ قصه مگر بقول معصوم و در مجلس قضایان  
 نشیند مگر بعد از خبر خود و باید که عدالت کند در میان مردمان و مکره است  
 کردن در حال غضب و جایز نیست حکم کردن بدون تأمل کردن و نیست مساوی کردن  
 قاضی و مدعی و مدعی علیه در اشتهار کردن و نظر کردن و نشان و مکره است  
 ضیافت کردن یکی از ایشان را بدون دیگری و جایز نیست حکم کردن نزد کسی که  
 و نه در خصوص کسی که عالم او باشد و نه پیش نشیندن کلام مدعی و مدعی علیه و  
 واجب است بر او انصاف دادن و در مراجع انصر خود و غیره اگر حکم بر خودش باشد یا بدینها  
 نکرده است از برای ایشان که بایستد و دست است خصم خود در برابر قاضی است  
 از برای قاضی که مقدم دارد حرف زدن با کسی که در دست است خصم خود باشد و  
 مکره نیست نشان نبوی قاضی **مخرج** گویند که اگر تفسیر باشد و الله اعلم و بدین  
 فتوی دهند که خطا کنند کار است و ضایع است و حرمت است و کفر و حکم  
 کردن و نیز کفر و فتوی در حق سلطان بر حکم کردن خود **مخرج** گویند که این کفر و فتوی  
 طیفه و الله اعلم و حرمت تجاوز کردن از خود حکم کردن و نیز میل کردن با یکی از دو خصم  
 بدینست که اگر قاضی خطا کند در حکم در باب خون یا قطع کردن دست زدن تفاوت آن  
 بر حسب مال مسلم آن خواهد بود و جایز است فتوی دادن و حکم کردن در غیر خون  
 تعذر اما در حرمت و ترسان ایشان و نیست در این وقت احتیاج کردن سکوت  
 و حرمت حکم کردن بجز و ظلم **ابواب اول** **کیفیت احکام** **ابواب دوم** از کتاب فضا و فضائل  
 حکم و حکم کردن و نیز در باب احکام و عنوانها و در این باب شصت و یک حدیث است  
 فتا و هفت حکم است در عنوانها یکصد و چهل حدیث است در مجموع آنها و بدین  
 حکم کردن بدینهاست یا اتم و نیز در این باب شصت و یک حدیث است و در این باب  
 از آنکه باطل و هر چند که قاضی حکم کند بان باطل از برای او یا معصوم نیز باشد

الدعوی



یا قوی و بدستی که حاضر کردن شاه بر مدعیست و قسم خوردن بر مدعی علیه در دعوی  
و دعوی قتل و جراحت ثابت میشود و بر بخواه قتل و جراحت قسم خوردن بخلاف و راست این  
عکس دعوی مالیه است و بدستی که شاهد مدعی علیه قبول نمی شود یا تعارض باشد یا  
در غیر تعارض یعنی با وجود شاهد مدعی با غیر آن هم ثابت میشود و دعوی بر منکر اگر  
خود و غیر قسم را رد نکند و ثابت میشود دعوی بر مدعی علیه که شاهد مدعی خود و غیر  
باینکه خود را بر او ثابت و بدستی که ثابت میشود بر منکر شاهد و باقی حقیقت  
ثابت میشود بر شاهد هر چه که از اینها نباشد و باقی معلوم نیست که چنانچه شاهد  
و الله اعلم بر کسی که قضاوت خود را بر شاهد عدالت نموده این حکم کرد و اگر کسی  
ایشان را حکم نمیکند و اگر کسی باشد بر او میرسد از احوال ایشان ثابت است و شاهد  
دیگر عدالت ایشان را باطل نموده از اینها ثابت است که هیچ کس از اینها برسد و کیفیت  
برسدن احوال ایشان و تعریف از ایشان نیست که میرسد از اینها و قضاوت از ایشان و از  
ایشان از اوصاف ایشان و هر چه از اینها ثابت است از اینها و از اینها و از اینها  
ایشان بقیه و با از ایشان و شواهد از احوال ایشان و حاضر کردن شاهد که از اینها  
اگر چنانچه ثابت است و از اینها و اگر فسق و شهادت از اینها حکم نمیکند اما اگر عدالت  
دادند ظاهر میکردان عدالت ایشان را و اگر فسق و شهادت از اینها ظاهر میکردان اگر  
ثابت شد دعوی بطریق بدست است که ایشان از اینها و در میان ایشان برضا  
طرفین ضایع کند و بدستی که مدعی علیه شاهد نباشد از برای او هست که قسم بدهد  
بر او که قسم بدهد بر قسم خود و دعوی ثابت میشود و اگر مدعی و مدعی علیه  
بر دعوی و باطل خواهد بود و بدستی که مدعی علیه شاهد نباشد بر قسم بدهد  
مکرر دعوی قضاوت کند و کسی که از اینها و بر قسم بدهد بر قسم خود و دعوی  
خواهد بود و از اینها و هر چه از اینها شاهد از احوال ایشان و ثابت است و از اینها  
مدعی قسم بدهد مکرر از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها  
که خود را با او بخیر و اگر اینها و اگر نباشد از اینها و از اینها و از اینها

از مال او بقیه خود دیدن از مال او بدستی که حکم و قضاوت حکم میکند و بدستی  
در این و در غیر اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها  
باینکه بر منکر و شاهد مدعی علیه قبول نمی شود یا تعارض باشد یا  
ایشان بر منکر و شاهد مدعی علیه قبول نمی شود یا تعارض باشد یا  
و اگر خود را بر او ثابت و بدستی که ثابت میشود بر منکر شاهد و باقی حقیقت  
ثابت میشود بر شاهد هر چه که از اینها نباشد و باقی معلوم نیست که چنانچه شاهد  
و الله اعلم بر کسی که قضاوت خود را بر شاهد عدالت نموده این حکم کرد و اگر کسی  
ایشان را حکم نمیکند و اگر کسی باشد بر او میرسد از احوال ایشان ثابت است و شاهد  
دیگر عدالت ایشان را باطل نموده از اینها ثابت است که هیچ کس از اینها برسد و کیفیت  
برسدن احوال ایشان و تعریف از ایشان نیست که میرسد از اینها و قضاوت از ایشان و از  
ایشان از اوصاف ایشان و هر چه از اینها ثابت است از اینها و از اینها و از اینها  
ایشان بقیه و با از ایشان و شواهد از احوال ایشان و حاضر کردن شاهد که از اینها  
اگر چنانچه ثابت است و از اینها و اگر فسق و شهادت از اینها حکم نمیکند اما اگر عدالت  
دادند ظاهر میکردان عدالت ایشان را و اگر فسق و شهادت از اینها ظاهر میکردان اگر  
ثابت شد دعوی بطریق بدست است که ایشان از اینها و در میان ایشان برضا  
طرفین ضایع کند و بدستی که مدعی علیه شاهد نباشد از برای او هست که قسم بدهد  
بر او که قسم بدهد بر قسم خود و دعوی ثابت میشود و اگر مدعی و مدعی علیه  
بر دعوی و باطل خواهد بود و بدستی که مدعی علیه شاهد نباشد بر قسم بدهد  
مکرر دعوی قضاوت کند و کسی که از اینها و بر قسم بدهد بر قسم خود و دعوی  
خواهد بود و از اینها و هر چه از اینها شاهد از احوال ایشان و ثابت است و از اینها  
مدعی قسم بدهد مکرر از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها  
که خود را با او بخیر و اگر اینها و اگر نباشد از اینها و از اینها و از اینها

شهادت او



میشود قسم در باقی بر مدعی پس که قسم بخورد خصم ندارد و اگر جماعتی داشته باشند و در میان  
 ایشان یک نفر را داشته و بگوید که این را نیست مگر یک نفر حکم میشود بان از آن شخص جان  
 است از برای قاضی حکم کند باین جهت علم آورد بدو شاهد و مستان برای تفریق کردن  
 شهروندان از شهادت و نهایت رسانیدن سوال از آن شود از جمیع خیرات آن قضیه پس که با  
 یکدیگر اختلاف کنند و میسکند شهادت ایشان را و اجماع تفریق کردن است از برای  
 قاضی تفریق کردن امر دعوی و اجماعی که میسکند نیز شهادت دعوی و نهایت رسانیدن  
 سوال از ایشان و باطل کردن دعوی ایشان اگر اختلاف کنند با یکدیگر و تفریق است  
 تفریق و با آن از قضیه و حکم جای که بقیه باشد است از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود  
 جایز است برای قاضی که در میان آنها بخواهد حکم کند در میان ایشان و دوازده بیعت نقل کرده  
 که هر یک شامل است بر قضیه و نوع حکمی که آنحضرت بعضی را بمصلحت بعضی را بحاجت  
 ادعای باقر مدعی برخلاف مدعی خودش کرده اند و این معنی که باین طریقی  
 و هر خواهد چو حکم بوسیله اهل سنت و امام شود یا نه و هر یک از آن احکام بر سبب  
 است وجوب الله الاموال و الجاست عمل کردن در این ظاهر حکم جاست اولاد یعنی  
 اختیار رسیده و صفی و عقل و افعال آنها است با مدعی و متمسک باین فرائض و شوم  
 بزوجه و دیگر و امثال آن سیم طاعت بودن بعضی ظاهر این شایع است از ابوی و اولاد  
 میت و اقربای او چهارم زیاج بعضی حیوانات حلال گوشت اگر در بازار مسلمانی باشد  
 در ظاهر حلیت آن ظاهر است و امثال آن از وجوه معانی و ادب و بیعت و بیعت و بیعت  
 ظاهر و خوب باشد و این را باین قول است نه است از هر چه گویند که اینها بیعت و بیعت و بیعت  
 تفحص و تجسس برای قاضی ضرورتیست که باین روش و الله اعلم و اگر آنها بگویند  
 یا این که بگویند از این بدو خبر کرده و باقی از این بعضی شایع است و بعضی از اینها را  
 قبول میشود و قولی در این صورت پس نیز بدو شوم هر چه گویند که اینهم بیعت و بیعت و بیعت  
 بیعت و این پیدا نشود و الله اعلم و است از برای مدعی علیه صدق کردن مدعی یا احکام  
 را اسبق یا نبی بودن احتمال اسبق و واجبات حکم کردن بملکیت چیزی که در تفریق شخص

باشد تا ثابت شود خلاف آن و نیز جایز است شهادت دادن از برای کسی که تفریق دارد  
 چیزی را عملی که گمان از آن شخص و واجبات بر قاضی بر وی کند حکم های قاضی  
 از جمله او که اختلاف کنند زن و شوهر هر شایع خان حکم آن در صورت زوجی گذشت  
 و ترجیح نیست گذشت که اگر شک نباشد خوف مخصوص زن از زن و مخصوص مرد از  
 مرد خواهد بود و قضاوت میان ایشان بمناصفه بعنوان صلح قضاوت میشود و آنست که  
 تفریق از چیزی بر این در این صورت با ادعای ملکیت معارضه و بیعت و بیعت و بیعت  
 بود و اگر شخصی غایب باشد بر هر چه بر او ادعا کنند شهادت میشود و قاضی قال  
 میفرماید و قضاوت و الا ما سکنه اما قاضی میگوید از طلبکار که اگر غایب باشد  
 ظاهر کرد اندک و بعد از آن و بدو و ضامن خواهد بود و اگر با او باطلی بر سر شده  
 باشد نیز شخصی و ضامن و تفریق باشد پس باید یکدکدام نهادن و قاضی که در حاکم  
 یا از اولاد بدهند و بدی که هر یک باین میزند و قاضی شهادت میفرماید این  
 جایز است حکم کند میان ایشان حکم اسلام و جایز است که ترک کنند ایشان را و حکم کنند  
 و جایز نیست حکم کردن بنوشته قاضی که بر سر برای قاضی دیگر چه گویند که باین بیعت  
 نزد خود و الله اعلم و هر که است غلیظ کرد اندک قسم را باین میزند و بیعت و بیعت  
 بخورد اگر دعوی که از بیعت قطع است باشد بیعت و بیعت چه گویند که چهار بیعت  
 است و الله اعلم و جایز است غلیظ کردن از این قسم را و اگر بیعت و بیعت و بیعت  
 دارد و قسم نمیداشد بر صکر در حدود و حبس کرده نمیشود کسی که حذر شده که بعضی  
 احکام بعد از آن خواهد آمد مثل زنی و امثال آن و ضامنیت صاحب تمام جاهل را از هر چه  
 گویند که اگر بگوید شود و او نیز تفریق کند و الله اعلم و بدی که باین شایع حدیث  
 کسی است که حکم و فتوی یا است و حدیثی که باین میشود در آن حکم باینها و خبرها که  
 در وقت غیارت که باین احکام یا باین زده سالکی است و خبر بعد از آن سالکیست که از  
 آنها خبر است حدیث تمام هر چه گویند که تفریق بر سبب است بیعت و بیعت و بیعت  
 و جماعتی که جایز است حبس کردن ایشان کسی است که کامیاب از او شخصی را امتیاز کردی







خود بشمار بلوغ و شهادت بدهد بآن بعد از بلوغ قبول میشود انشاهات و قبولی  
 شهادت خلفاها پیش از بلوغ اما در چیزی و در قتل و زانیان و غیره آنها گرفته میشود  
 با و کلام ایشان و قبولت شهادت متد و مکاتبه برای اقلایان ایشان و جازای  
 شهادت زانان در قتل و شهادت متدی بان و در غیره و جازای و غیره و در ولادت  
 و در بکارت زانان و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 نظر کردن در انشاهات و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 از هر یک از چهار یک آن و همچنین است در ولادت و جازای و در انشاهات و در ولادت و در  
 ماه و در ولادت و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 شوهرش و شهادت شوهر برای زنش و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 برای زن از برای بلوغ و شهادت بر بر و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 خود اما اگر خود شهادت در ان و قبولت در غیر آن و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 از برای ولادت و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 از برای مستاجر و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 شهادت در ان و انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 باشد بلوغ و شهادت و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 نیز و کسی که شهادت بدهد و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 باطلی که ان و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 فاسق و ضالعه و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 ایشان که از انشاهات و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 قائل کننده و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در

خارج است اگر کلام کند بر جواز خود و استخفاف کند بر ان خود و قبولت شهادت و جازای و در  
 و اگر کلام کند بر جواز خود و استخفاف کند بر ان خود و قبولت شهادت و جازای و در  
 و از ان بعد از قبول و قبولت شهادت و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 پیش از ان و قبولت شهادت و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و هر یک از آنها و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 پس سلطان شود و شهادت بدهد قبولت و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 برست و غیر ایشان نیز و وصیت در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و شهادت و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و در جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 ایشان قبول و غیبتان حرام مکرر خلاف این و وصفت از ایشان ظاهر  
 شود و قبولت شهادت کو و کر نیز در آنچه ممکن شود ایشان را عالم  
 شدن بان و ناچار است در شهادت زانان انکه شناخته شود با و  
 یا حاضر شود و کسی که ان را بشناسد یا گشوده شود صوت ایشان ناظر کند و جواز  
 تا انکه در وقت شهادت دادن معرفه آن باشد و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 شاهد دیگر که شاهد اصل را حکم نشود حاضر شدن و هر چند که در همان بلد باشد  
 و ناچار است هر شاهدی را دو شاهد دیگر بر اصل و قبولت شهادت و جازای و در  
 و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 قبول میشود از ایشان شهادت کسی که عدالتش بیشتر باشد و اگر کسی را نباشد پس  
 قبولت شهادت اصل و قبولت شهادت و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 باشد و جازای و در انشاهات و در ولادت و در غیره و جازای و در  
 و بشناسد آنرا از غیر آن و بابت عیث و قتل و هر چیزی نباشد و بشناسد و زانان  
 دیگر از چهار شاهد و مکرر است از برای نشان که بوده باشد اول شاهد همان باشد  
 سزاوار است که در آخر شهادت بدهد و بدین حکم میشود نزدیک هرگاه شهادت



بهند و مرد عادل بر زندق بودن او و هر چند که هر از نفر دیگر شهادت بدهند  
 نبودن او و نیز حکم کرده میشود بر ساحرید و شاهدی که گوید که بگوید و غیر از این  
 حدیث ناکت هر که ثابت شود این اعتقاد از ایشان و شهادت نفی قبول نیست و حکم  
 ایشان مثل کفار دیگر نیست که محقق باشند و الله اعلم و بعضی در هرگاه شهادت بدهند  
 شهادت یا چیزی دیگر آن قبول نمیشود و هر چند خودشان بگویند که شهادت بدهند از ایشان دو  
 عادل بر جای است شهادت ایشان در جمیع و نه و مکر و هفت محفل ثابت کردن یا  
 داشتن قبول نکردن او در وقت ادایان و قبول است شهادت کیو تران و نیز کسیکه  
 سبقت میبرد و در ویدی آنچه را که در وقت کوفت نکند و شهادت بر طایف  
 بوسود و بر طلاق غیر نیست بفرم قبول نیست و باطل است بلکه هر چه از حدیث  
 و اگر عاقل باشد یا کفار و نیست شهادت بر من هر که در حق گوید شهادت بر من  
 و نیز شاهد کردن بر فرض و بر غیر فرض و نیز شاهد بر اجماع تمام شد  
 قصاص و شهادت و جمیع احکامی که در اینها مذکور بود و عاقلان و عقلاء و هفت  
 حکم است پس شروع میشود در کتاب حدود و ملحق آن تا آخر کتاب در باب و ملحق آن تا  
تعالی الله و الله اعلم در کتابی که در حدیثی است که در کتاب دیگر و صغیر و در  
 غیر نیز بتنبه کردن بعضی از آنهاست و در این کتاب و از نه ابواب و کتب ابواب  
 اول در عقوبات حد و است و در بیان حکمهای عام است که هر کس در این سر کند یا  
 دهم در بیاحتیاج است ابواب سیم در حد و طایفه است ابواب چهارم در حد و مساحقه  
 یعنی جمع شدن زنا یا یا یکدیگر و نیز در حد و طایفه است ابواب پنجم در حد و طایفه  
 حرام زنا و نیز در حد و طایفه است ابواب ششم در حد و طایفه است ابواب هفتم در حد و طایفه  
 است ابواب هفتم در حد و طایفه است ابواب ششم در حد و طایفه است ابواب هفتم در حد و طایفه  
 خلع و طلاق کردن یا از است اگر کافر و مسلمان و غیره ابواب نهم در حد و طایفه است ابواب  
 دهم در حد و طایفه است ابواب دهم در حد و طایفه است ابواب دهم در حد و طایفه است  
 و غیره ابواب یازدهم در حد و طایفه است ابواب یازدهم در حد و طایفه است ابواب یازدهم در حد و طایفه است

چهار باب است

کردانیدن خنجر دشمن ارجان و مال و عرض خود و از دشمن در زنا غیبت و این بوی  
 ابواب بر سبیل احوال ابواب این کتاب که مذکور شد فاما مقتضای این حدیث  
ابو جعفر حد و طایفه است ابواب اول در حد و طایفه است ابواب اول در حد و طایفه است  
 و در حد و طایفه است ابواب دوم در حد و طایفه است ابواب دوم در حد و طایفه است  
 حکم است در حد و طایفه است ابواب سوم در حد و طایفه است ابواب سوم در حد و طایفه است  
 اما با شریعت خواهد آمد حرام است محفل کردن از حد و طایفه است ابواب چهارم در حد و طایفه است  
 هر کس که خلاف شریعت کند پس بر آن حد تمام است یا تنبیه جایز نیست مجاز و در وقت  
 حد و طایفه است ابواب پنجم در حد و طایفه است ابواب پنجم در حد و طایفه است  
 عفو و الله اعلم اگر کسی از این حد و طایفه است ابواب ششم در حد و طایفه است  
 قصاص خود و کسی که در حد و طایفه است ابواب هفتم در حد و طایفه است  
 باشد از این بر تمام است هر کس که گوید که اگر حد آن کشتن باشد و الله اعلم و نیز از حد و طایفه است  
 شدن انسان نزد کسی که در حد و طایفه است ابواب هشتم در حد و طایفه است  
 صاحب کینه و نیز از حد و طایفه است ابواب نهم در حد و طایفه است  
 چهارم و طایفه است ابواب دهم در حد و طایفه است ابواب دهم در حد و طایفه است  
 در شهادت و زندقه و در حد و طایفه است ابواب یازدهم در حد و طایفه است  
 بالغ و کسی که در حد و طایفه است ابواب بیستم در حد و طایفه است  
 در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 جاری میشود و در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 بچه و بزرگ و تعیین نکند از این حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 که در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 اگر در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 و حکم بر آن که در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است  
 است که میگذرد از این حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است ابواب سی و یکم در حد و طایفه است



باشد یا اینکه شریعتی که کلام احکام آنها را میگرداند یا امانت یا همین معنی باشد  
سلوک بعد از بدعت طاعت و الله اعلم و کسی که کاری کند که خلاف شریعت باشد و جاهل  
باشد بجهت آن لازم میشود یا چیزی و کسی که لازم شود بر او حدیثی چند که اگر  
کشتن باشد قبل از حد زده میشود و دیگر کشته میشود پس اگر از اخبار بدین دست باشد  
اول دست او بریده میشود و اگر کشتن او را بریدن را مقصود باشد بر جلد و کسکه توبه  
میکند مثل آنکه گرفتار شود و اسفاده میشود از آن حد و است احتیاط کردن توبه را از آن  
کردن نیز لازم و جایز است عقوبت کردن از حدی که از برای مردم است پیش از بدین  
احکام و بی غش و انحراف و خلاف کلام اگر او را نکردن باشد در صورتی که ثابت شده باشد  
و بعد از آن کسی که بجهت خود بر او حدی از برای نیست بر گردیده و حدی نیست از  
برای کسی که بر آن حدی نیست مثل آنکه هرگاه ده شام بدهد یا شام داده شود و جایز  
نشد شفاعت کردن در جلد از رسیدن سبوی امام و قبول نیست و جایز است شفاعت  
غیر از برای نیست طاعت یعنی کفایت بدین شدن در حد و مکره است جمع شدن مردم از برای  
نظر کردن بخود و در صورتی که حدی از برای بدین مال و حدی نیست اما اگر طاعت اختیار  
دارد و اگر ترک کند بر حقه است و او قسم نمیشد در حد و بدین حدی که حد و رفع  
میشود بجهت شفاعت یعنی اگر حکم مستحب باشد پس بر او شفاعت میشود از آن حد و جایز  
تاخیر کردن اقامه حد را و جایز نیست نزد مسلمان بدین حد و مکره است اگر در  
در حال غضب و خواست زدن عالم این حد بدین سبب و بلاغت و مکره است  
زدن بدنه نزد معصیت او آقای خود را و است در این وقت از کردن او را و زدن  
و بدین حدی که اقامه حد و بدین است آن حدی که کسی است که اختیار حکم و فتوی بدین  
است و واجب است اقامه حد نمودن بر هرگاه که بخایا و برادران از آن کار یا  
بیایند و حکم خود را بسوی عالم مسلمانان و بدین حدی که از برای اقامه حد و بدین خود  
و تادیه کردن او بعد از آنکه او را باید که تعزیر نکند یعنی مجاز نکند از حد و مکره  
است که اقامه حد نماید در حقوق خدا که از برای خدا بر او مثل حدی بود و مکره  
شد

ثابت

ثابت شود نزد امام حدی از حدی که از اقامه آن نکند و اگر از حقوق مردم  
باشد و واجب است اقامه آن مگر آنکه طاعت صاحبش است که امام متوجه حدی  
کردن باشد و اگر کسی که بخایا یا برادران از آن شود پس باید بر حرم که اقامه  
کرده میشود و بر او حدی است که در حدی است و او را آنکه بدین حد و از آن حد زده شود  
کسی که در حرم خیانت کند اقامه حد میشود بر آن و اگر حدی از برای اقامه در حدی است  
و در این حد و واجب است رعایت و بدین حد و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
است در مجموع که اگر حدی از حدی از اقامه آن است که محض و محض است  
میشود بدین حدی که بعد از این مذکور میشود و غیر آن حدی از برای زده میشود و کسی که اقامه  
باشد اما در حدی که در حدی و بدین حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
از آن حدی از حدی از حدی و بدین حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
بعد از آن حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
چون حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
تا از آن حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
و حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
یا که در حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
باشد یا مکره است یا نه باشد یا نه باشد و حدی از حدی از برای زده میشود و کسی که  
بودن از طریق و ثابت میشود محض بودن یا بودن زنی که عاید باشد و نیز از حدی از  
اما اقامه حدی بر رسیدن سبوی و بی واجب نیست سبک کردن بر یکی از آن حدی  
و تا کردن حدی سبوی که آن حدی بودن بیرون میاید و حدی از حدی از برای زده میشود و کسی که  
و در حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که  
محض خواهد بود و نیز ثابت است حدی از حدی از برای زده میشود و کسی که  
ثابت است سبک کردن در زنی از حدی از حدی از برای زده میشود و کسی که  
هرگاه در حدی از حدی از حدی از آن حدی از برای زده میشود و کسی که

در حدی











و حامل شود آن خمر که فروخته شود مهر آن خمر از آن بستاند که کار او بیست خط بر طرف  
 میشود و آن تر است که میکند که محض است و فرزند را اهل از تولد بدیدند  
 و صبر میکنند آن خمر وضع حمل او بشود و بعد از آن زده میشود و زنی که زایل  
 کند بکارت دختر را یا نکشت خود گرفته میشود و او و هر آن خمر و هشتاد تا یا نه زده  
 میشود و حمل تواند کرد و زن هفتاد و پنج تا یا نه زده است و اگر بکرون او را نداد  
**ابو الحسن** ابو الحسن میگوید که شام دادن و میوه و است و در این بیست هشت  
 و یکصد و چهل و چهارم است و میوه و است و شام زده میوه است و در چهل و چهار  
**مترجم** گویند که قاف شام دادن بزنا و لواط یا خمر یا کاه یا شام و میوه و چندی که  
 بکند یا بوزنه باشد و بیست و ده شده و اما با شام یا میوه یا کاه یا شام یا میوه  
 و در غیر اینها نیز بیست و ده است و آنچه بدارد و الله اعلم خیر است این بیست و ده تا یا نه کسی را  
 که مسلمانی نباشد هر که مطاع نباشد و میوه یا شام است شام دادن یکسکه یا و شام  
 و ثابت است در شام دهند هشتاد تا یا نه هر که زده است و نه زده یا نه یکسکه یا یا نه  
 یا بیدار و نه زده است هر کسی که شام دهد و نه زده است و نه زده یا نه یکسکه یا یا نه  
 شده است و نه زده هر که تمام او یا بعضی و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 تا یا نه زده میوه شود و اگر از او هر یک از شام دهند نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 غیر هم جایز است و اگر کوچکی بزرگ شام دهد آنرا نمیکنند و اگر بزرگ را بزرگ  
 شام دهد اگر نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 میکنند و اقامه کردن و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 فرزند زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 زنا کار آنرا احد تمام فرزند و اگر بگوید که کسی بزرگ را آنرا نمیکنند و نه زده  
 میشود و نه زده کسی که شام دهد و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 و کسی که و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه

اگر کند لازم میشود بر آن زن حد قذف و اگر مکرر شام دهد بشمار حد یک است و  
 بعد از آن حد مکرر میشود و اگر شام بدهد چنانچه را که از ایشان هر یک تنهائی میوه  
 نیز و حاکم از برای هر یک حد زده میشود و اگر بجهت بیانی نیز و حاکم از برای هر یک  
 زده میشود و اگر شام بدهد چنانچه یک نفر یا هر یک از آنرا شام بدهد یا نه زده  
 شاهدان را نه هر که کم باشند از چهار نفر یا چهار نفر باشند اما غافل نباشند و اگر شام  
 زده شود آنرا بیست و نه یا بیدار یا بکند یا حد قذف لازم میشود و اگر بگوید که یک نفر  
 تنهائی کند آنرا و اگر شام بدهد نیز تا در آنجا نفر که یکی از ایشان شوهر نباشد نیز کم  
 شام بدهد و اگر از آنکه معلوم نباشد و اگر حد زده میشود و اگر شام بدهد  
 در خود را و اما در حد قذف حد قذف شده و بیست و نه یا بکند یا حد قذف لازم میشود  
 و کیفیت حد شام دهند اینست که زده میشود و وسط و بر شام حید و میوه و نه زده  
 یا لا ای حید و نه زده میشود و از او را و این نیز که اگر کند بیست و نه شام دادن بزرگ کند  
 شام قذف شود از آن حد و اما نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 هر که شام بدهد یا شام داده شود و هر که زده و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 از ایشان حد لازم میشود و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 زنا را بجهت تنهائی و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 غیر از اینها و همین حکم را در مجور کردن و کسی که بگوید که بیست و نه یا نه زده یا نه زده یا نه  
 است و هر که کسی که شام داده شده است از خواص خود و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 یا شام بدهد از میوه یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 بر لواط و خروج کردن یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 ضامن ایشان و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه  
 است یا ایشان و حکم از این برود حد قذف و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 اگر طاعت کند از امر میوه و حکم شام دادن و نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده  
 تنهائی است و اگر بگوید که بیست و نه یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده یا نه زده







بدن خود بریده میشود دست او و کسی که گران کند و لایق این گردند از بابا بیکه  
اولی که در گوشه و خلعت و کمر و کتله رجوع کند بر این فاما قطع نمیشود دست او  
و قطع نمیشود دست او اما قطع میکنند دست تمام آنها را اگر در یک کتله و بدستی که  
بریده نمی شود دست زنی که گران کند زنی که در جری یعنی وضعی که مال را بپایان کرده اما  
و پاره از آنجا که دست ایشان قطع نمیشود و نیست که بقدر سفر و نوزاد اگر در  
از غایب یا برادر یا خواهر خود که حجاب کرده نشود و نوزید از حمام و نوزاد را  
سراپا از صفا و قضا آنها را مواضع که بدون از داخل شوند و حاشا گفته و بها  
در دست و اگر کسی که بآمره چند ناست و کسی که بدزد از او بفرستد دست او  
قطع میشود و اگر کسی که در ناست و همان حکم را در دستری نیز و اگر کسی که  
و اگر کسی که در ناست و از آن بلد بدزد یا کسی که بدزدی و غایب قطع نمیشود  
و نیز قطع نمیشود زدن سنگ از سنگ است و قتل آن از بابا و غیره و در  
میتوان پیش از اینان کردن آنها و کسی که بدزد از غنیمت یا بکشد و یا بکشد  
خودش بر این و بیشتر قطع کرده میشود و اگر کسی که بدزدی و قطع و اگر بدزد  
از غیر از حمام غافل گشته میشود و الا فلا و کسی که بدزدی کند در مال فیض و کسی که از  
آنچه از مال خود و غنیمت قطع نمیشود دست او و کسی که بغار یا بکیر و غیره از مال  
یا غیر از مال خود و غنیمت قطع نمیشود و اگر صاحب ناست قطع و اگر بدزد  
وضع کنند هر چه خود و نهاده و هر حکم که در او بدزدی و هر چه در حقش بقول ندد  
قطع و طفلها اگر بدزدی کنند پدر او را و در دم بخشد و نمیشود و رسم بقیه کرده می شوند  
بر اگر کسی که قطع می شود و اگر ایشان از جای بدزد یا بکشد و هر چه بدزدی که  
عید کنند بریده و می بایست از آن و بدنه اگر بدزدی کند از آفتاب خود قطع نمیشود و اگر  
از غیر آفتاب قطع نمیشود و بدستی که با جار است بدزدی را غافل خود بخشد و اگر  
شد قطع دست او و نیز با جار است از آن کردن دست زده که بریده شود و نیز با جار  
آن و نیز جرح کردن بر او با جار شود و اگر بدزدی و اگر بدزدی و اگر بدزدی و اگر بدزدی

دست زدن او اگر بدزدی کند یا قطع نمیشود قطع است اگر از آنجا بدزدی و با جار است  
کردن از دزد و بدنه که بکشد اگر بدزدی کند و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
قولی که قطع میکنند دست او این می کنند و هر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
اگر بدزدی که قطع می کنند دست او و با جار است بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
شوند با جار است بدزدی که اگر بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
میشود دست او اگر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
قطع نمیشود و اگر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
با جار است بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
و بدنه بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
حکما می دانند اینست که با جار است بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
اولیای مقتول بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
بکشد می شود و اگر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
میشود و اگر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
برهه بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
آن بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
کردی شود از آن بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
اینست که از آن بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
نمیدهند و بدنه بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
از حمله با جار است بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
بشار بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
میشود و بدنه بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
نیز اگر بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی  
مردن و بدنه بدزدی که بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی و بدنه بدزدی

برهه بدزدی

کسر

شان



باز کافر شد و برکت مذهب خود را بغير آن و فطره اوست که از اول فطره اسلام  
 حاکم بود و برکت شد و عارف بان کردید برکت و هر يك حکم دارد که  
 مذکور میشود و این نیز بواسطه وفود و حکم است و عموما او نمود و  
 است جمیع آنها را فطره حلال است کشتن او از برای هر کس که بشود از او رفتن  
 بکفر و یا از احکام او گذشت در حلال و حرمت و خواهد آمد و بدین معنی که فطره  
 هر کس یکی از اینها را و مسلمانی باشد یا غیر آن که از این دین و بیرون جبر کرده  
 بگوید که تو بر کفر یا و اگر کشته میشود از بیرون و هر چه می شود و توبه  
 در غیر آن توبه بر کفر یا و اگر کشته میشود و اگر بعد از آن توبه نمود کسی  
 توبه نموده نمی شود **خبر** گویند که کشته می شود و الله اعلم از آن که مرتد شود کشته می شود  
 بلکه جسد کرده میشود و زده میشود و قتل گرفته میشود بر آن در زندان و بزرگی  
 کشته میشود و مضاف بر کشته میشود اگر مسکین باشد و جسد است حکم با جسد  
 غلات و حیوانات و غیره و آنچه قایل شده اند و فطره را کشته اند که بجز  
 اشیاء آن قایل شده اند ایشان از توبه میفرمایند اگر قبول نکردند کشته میشوند یا  
 سوخته میشوند و کسی که دشنام دهد یا بگری کند یا فریاد کند لازم میشود کشتن این  
 دو نفر و هر که بشود از ایشان این را و مردی که زنی کند او را کشته میشود و  
 یکشنبه میشود و کسی که نماز کند از برای توبه از من میفرمایند اگر قبول نکرد و میشود  
 آنرا و یا از آن چیزها که نایب میشود یا آن که فرارند از دست که کافر است که  
 خدا را نشناسد و اندیگری و بجز او قایل نبود و انکار کند احکام بعد از آن  
 تا قیامت نیست و در جگه که از ایشان را اختیار کردند و انکار کنند امام و فقه  
 آنجا که اندک میکنند اختیار را برنده و اگر انکارند و خدا را فواحی نمایند  
 کسی که توبه نکند یا کفر حققت و کسی که نماز کند یا بگری کند و کسی که  
 از این احکام کفر دهد و کسی که در بار خدا شک کند یا در پیغمبر از او شک کند  
 از اینها با امام قاضی می نماید و یا با کسی که انکار کند و کسی که در بار خدا

بر قبول اسلام

پیغمبر یا اعیان

از عا

و کسی

و کسی عبادت کند اسم خدا را یا اسم را با معنی نه معنی نه ای او کسی که اعتقاد کند که  
 حق تعالی دین خود را تمام گذاشته و کسی که رد کند که خدا را و کسی که نشناخت  
 امام خود را و کسی که حال انداخته از این خرافات یا بزرگ یا کوچک و کسی که برای  
 جود از نبی و هر خدیو باشد و مرتجع باشد که بتاخر از اعتقاد عذاب را از عصیت  
 جماعت بکس ایشان **خبر** گویند که از برای این احکام انواع دیگر هست غیر آنچه مذکور شد و  
 داخلند و الله اعلم و در هر جماعتی که حضرت علی المؤمنین را نداشتن میدانند که خدا  
 مشرک است و غیر اینها اعتقاد نیست **خبر** گویند که درین و چهار نفرند که هر یک از اینها  
 ثابت است و احکام خدا بر هر يك از ایشان بیوع خاص جاری میشود با عدم خوف  
 و الا حکم اسلام دارند و هر که در اعتقادات خود تمام یا در جزو آن برین یا غیر آن  
 مثل ایشان خواهد بود و حکم ارتداد نیز بر او جاری میگردد و الله اعلم **ابواب مباح**  
**ووطی الاقربات و الاستمناء** ابواب در میان محرمات که کجاست حیوانات را  
 و نیز کسی که کسب فرمها را و کسی که طلب کند منی را بعضی ازین خود یا غیر آن و  
 در سینه است و منی و بیک حکم است و عموما او بجزو است در جمیع آنها و نیز  
 میباید که کسی که کجاست کند حیوان را یا یکی از احکام آن است که اگر مردی است که کشته  
 کشته میشود و سوخته میشود و یا آن هم متفرع نمیتواند شد و نیست و نه تا از این فرزند  
 و اگر از او نباشد یا بدقت آن را صاحبش بدهد یا بجزو کند و بدین عمل او و یا بدین کار  
 اخراج بلد کند یا یک او کشتن حیوان است نیز و قیاس هم و اگر از جمله حیوانات است  
 باشد قیمت آن را عفت میکند و او را بتیغ میکند پس بخواند و لایق دیگر می شود  
 و کشتن هم را و از من میشود اگر کسی بکشد یا بتیغ و هر تیر و کسی که تا کند فرقه یا اول  
 کند آن پس آن خدا را و الله اعلم و کسی که طلب کند منی از بدن خود یا قتل  
 بر آن تیسر از من میشود **ابواب فی الحدود و العقوبات** ابواب در حد و عقوبت و تنبیه  
 و در این باب و بابت و حدود و عقوبات در حد و عقوبات در جمیع آنها و الله  
 که حد را کشتن است و سؤال کنند و بجز خدا باید و تنبیه و تنبیه و تنبیه و تنبیه

انخوان











خود را و ثانیست قضا بریده اگر یکصد وزن ندارد یا از آن کم کند آنرا اگر مردی بکشد  
 زن را و عورتی بکشد یا از آن کم کند و نصفه بکشد یا باطل آن و اگر زن بکشد مرد را  
 پس میبکشد آنرا و مردی نیست میان زن و اگر بشردن شوند طفل مرده یا نابالغ و زن را  
 در کشتن مردی پس اگر مردی بکشد مرد را میبکشد و میدهد یا بی دین را و اگر خواهد بکشد  
 میبکشد و آن دیگری در میبکشد یا بی دین را و اگر خواهد میبکشد از هر یکی نصفه یا اگر  
 غلام که آنرا بر بندگی گرفته میشود و ز کرده میشود یا بی قیمت آن اگر زن یا دینا یا نصف  
 دین را بکشد یا آنکه غلام میدهد بعضی غلام آقای او بکشد و کشتن او شخصی را بکشد  
 خطا در برید بر او اگر زخم میشود و اگر کالی نداشته باشد بر او غلام خواهد بود و حکم بر بالغ  
 در قضا و عدا میان حکم خطا در برید بر او اگر زخم دارد و خطا در کلاه بیشتر بر  
 قضا میبکشد بعضی آن و قضا کرده میشود بعضی دیگری و اگر کسی شخصی را بکشد  
 بجز کردن پس با عورت کشته میشود و کسی که بکشد بینه خود را پس قضا نیست آن  
 و بر او کفار و اجابت و توبه نیز تعیین کردن آن و بصدق کردن بقیمت آن و حصول کردن  
 آنرا یکسال و ثلث است قضا بر کسی که عادت کند کشتن بندگان را یا بکشته میشود  
 عدا که بینه خود را یا بکشد و بر دینا یا بی دین قطع کند پس او خواهد شد و بر غیر  
 او را که قضا بر عجز او را و غلام کشته میشود بیست ساله و کشته میشود از او بیست ساله  
 تا او میسر دهد قیمت غلام او را که بکشد یا داشته قیمت غلام از دینا بریده میشود و بکشد  
 غلام را بقتل میبکشد پس اگر بکشد غلام آزادی را کشته میشود غلام بی دین او را و بی دین  
 جایز است نیز که غلام را بر بندگی نگاه دارد یا با قاضی دهد از آن غلام پس مردان محسوب  
 میکنند آنرا و اگر حکم بینه مدتی در قضا حکم بینه دیگر دارد در قضا و مدتی که  
 که آقای او بینه زنده باشد و کسی که غلام داشته باشد پس اگر از ایشان بکشد دیگر را  
 پس از آن آقا هست اختیار قضا و بخشیدن بدون آنکه حاکم این در سلطان بر او  
 اگر و از آن بکشد یا بکشد یا از آن کم کند یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 مقبول این است که اگر زن او خواهد که بر بندگی نگاه دارند و اگر خواهد بکشد

چونکه مستقل شده از ملکیت هر یک بعد از دیگری از ایشان بترسد اما اگر زخم زده و  
 نفر را زخم زده باشد یا بکشد قیمت آن بر او غلام از هر دو نفر خواهد بود و اگر بکشد  
 غلام بکشد و اگر بکشد بکشد بر دیگری پس از آن غلام از هر دو نفر خواهد بود و حکم قضا  
 میان کائنات غلام نیست که اگر از آن کشته باشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 و اگر بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 آنکه از او آرد شده باشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 آزادی خواهد بود برای او و مقبول آنرا با عدا از آن بکشد که خدمت کند یا از  
 و حکم آنکه اگر نصف آن آرد شده باشد در کتاب بیان مذکور خواهد شد ان شاء الله  
 تعالی کشته می شود و مسلمان اگر بکشد کافر را مکررات کند کشتن را پس کشته می شود  
 بکافری از آن بعد از آن کردن ایشان زیادتی در دین ثابت است قضا میان دین و دینا  
 و اگر بکشد مسلمان را کشته می شود بیست ساله و هر چند که مسلمان شود و از آن برای  
 هست که بینه بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 شخص را که امقطع المذیبات پس اگر در غیر جنایتی بریده باشد و گرفته باشد و بکشد  
 بر او صورت میبکشد کشته او را و با اوان عید دهند بخیر و اگر در جنایتی بریده  
 باشد پس بر او مقبول عداقت دست بریده را دهند و قاتل میبکشد و کسی که کند  
 ختم شخصی را و بر او کشته های او را پس بعد از آن بکشد از آن جنایت کند بر او عداقت  
 و بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 عورت کشته میشود و قضا بر دیگریست و اگر بر او ضربت بوده باشد پس او را از آن بکشد  
 از آن قضا میبکشد پس میبکشد و اگر بکشد بعضی و از قاتل باید که کوفت را بکشد  
 پس برای باقی است که قضا کند قاتل را بعد از زدن بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 باشد پس بکشد و اگر قاتل پس هرگاه بکشد بکشد و بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 رسد خود را و اگر بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 و میان ایشان نباشد پس برای ایشان است اختیار قضا و بخشیدن نیز و ضلح کردن

و بیشتر







خطا باشد مگر آنکه مدعی علیه بنیاد و بعد از آن بنیاد قسامه کرده است  
 قضاوت ثابت شود و دیده لازم میشود برین مال و کیفیت قسامه و یا از  
 احکام آن نیست که قسم بخورند از جانب مدعی یا بنیاد و درین اگر کسی نباشد یا با  
 کنند قسم را پس از جانب دیگر بنیاد و در قسم بخورند که نکرده اند پس در این وقت ساقط  
 است قضاوت و دیده را در میشود ازین مال و بعد قسامه در قتل عد بنیاد و در است  
 و در قتل خطا نیست و نیز در و در باقی اعضا و جوارح اگر رسد باین حد و در قتل  
 مرد خواهد بود و آنچه که از این ثابت پس همین نحو حکم میکند و حبس کردن در قتل  
 ناشر و نه بنیاد پس اگر ثابت نشد و حصص میشود و باین نیست اگر در غلام  
 بر خضایی کضر او با قیاس رسد و نه از آن کردن حیانت کننده بر ضرر خویشان  
 خود **و انما اقصا القصاص** ابو بصیر در بیان قضاوت و قضاوت و کیفیت آن  
 و چگونه حیانت آن و غیر ذلک و در این بینه و بی گناه و بی گناه است  
 حکم است در حیوانها و بنیاد و یکدیگر نیست در مجموع آنها ثابت است قضاوت  
 میان مرد و زن و در اعضا و جوارح نیز تا رسد بحد و در بعضی نام مشا  
 و بعد از آنکه دیده و در برابر خواهد شد و گوهری گویند چشم نیز را پس اگر خواهد  
 چشم مرد اگر ندیده و در برابر خواهد داد و اگر خواهد دید و در برابر او میدارد  
 قضاوت نیست اگر گویند در چشم مرد را پس اگر خواهد از چشم زن اگر میداند  
 و اگر ندیده چشم خود را میدارد و غلام اگر جراحت کند از این را پس اگر خواهد از اعضا  
 میکند غلام را و اگر خواهد دید و میدارد از آن اگر قیمت غلام با جراحت مساوی باشد  
 اگر نباشد پس بقیه دید میدارد یا آقا قدامیکه در حد از غلام با جراحت میشود و در  
 اگر جراحت غلام را با قطع کرد عضو از این قضاوت نیست بر از او میدارد و خواهد بود  
 تفاوت جلیوت قیمت غلام از برای آقا و حکم جراحتهای بندها بر مثل جراحتهای  
 است و قیمت بعضی از جراحت کند غلام را پس بر از او لازم میشود بقیه قیمت آن و  
 حیانت کند غلام را زادی یا بر غلام دیگر قضاوت کرده میشود و غلام و حکم حیانت و حیانت

از آن است که در این حد و بعد از زادی خود آقا و و میان کاتبی که بقرآن آید باشد  
 یا نباشد قضاوت نیست و اگر آید نباشد ثابت است قضاوت و قضاوت نیست بر سزا اگر  
 کند که در قضاوت یا قضاوت آن نباشد است و کسی که قطع کند فرج زن خود را و متعلق کند از  
 زاده و درین قطع میکند میشود فرج او اگر زن طایفه قضاوت را و اگر قطع کند شخص  
 شخصی را پس قطع کند و دیگری که از این قطع کرده میشود دست دینی داده میشود  
 و در آنکه آن او و کیفیت قضاوت کردن هرگاه بر دینانی بنیاد بر چشم دیگری بر نال  
 شود یا چشم را بنیاد پس از او میشود یا و یکدیگر یا در و در پس اگر قول نکرده و حق  
 خود را خواهد پس یکدیگر بر در و چشم او بینه و تری را و چشم او را بینه و چشم او را  
 یا این که می کنند و او میکند که نظر کنند آن پس آید و چشم او را و در و در  
 میشود و ثابت است قضاوت و در میان و یا لاهاب کسی که قطع کند دست است استانی  
 پس بریده میشود دست است و پس اگر دست است نباشد نباشد پس بریده میشود  
 دست چپ او و اگر نباشد او از دست چپ پاری او و اگر نباشد نباشد پس بریده میشود  
 از آن و همین حکم دارد کسی که قطع کند دستهای چپ او را از عقب یکدیگر و ثابت است  
 قضاوت و جراحتها و نیز قطع کردن عضوها اگر عدا باشد مگر آنکه هر دو از هم  
 را قطع شوند بیدان یا کمتر از آن یا بیشتر و ثابت است قضاوت و شکستن دست  
 اگر جراحت شود و نیز در دندان طفل اگر وید و ثابت است تفاوت قیمت و ثابت  
 است قضاوت و یکدیگر اگر یکدیگر چشم انسان صحنه را و کرده میشود بر آن نصف  
 و ثابت نیست قضاوت و در خسرها و غیر آن اگر و در دنیا استخوان از موضع خود  
 کند یا بر آن از آن بیرون آید یا استخوان سر و شکند یکدیگر را حکم است بینه  
 گرفتن و دست یا بجز این خواهد شد و صاحب یا حکم کند بان حاکم شرع بینه و ثابت  
 آن اگر در آن حکم بینه نباشد و حکم اگر یکدیگر چشم یکدیگر را ثابت است قضاوت  
 یکدیگر او را از آن نصف دید و قضاوت و در و چشم آن و ثابت است قضاوت و در  
 شاهد فرج اگر عدا باشد هرگاه قطع شود دست آن شهادت داده شده

ت















شود بدین تقریب ضامنیت آنرا و کسی که بخواند دیگر از آن خانه خود پس برون کند  
آنرا از منزل خود در شب ضامن خواهد بود تا آن خانه خود بر گردد و کسی که بگوید  
قاله از دست و طاعت و در هر کس از آن لازم میشود بر آن دیگر در آن یادیه  
اگر ممکن نشود در کردن آن ضامن نیست کسی که در کند حیوان از آن خود برون  
کردن آن بر تعلق نشود بخوان یا تلف کرد چیزی را و اگر درگاه احتیاج نداشته باشد  
بعضی گفته پس برساند آنرا دیگر یا بخوف آورد یا بحداج شود بر آن پس لازم میشود بر آن  
عضا که آن کند و اگر چیزی بفرستد یا بفرستد بر کسی یا بفرستد بر کسی یا بفرستد  
شرایکها کند بجهت محافظت پیش بکند آن شتر بر آن شتر و اما او آن میکشد پس از آن  
رسد شتر را او آن میکشد و صاحب حیوانات چند ضامن نیست اینجا را فاسد  
کر باشد اینجا فاسد و در ضامنیت اینجا را فاسد گردانند در شب و کسی که  
انتهی بفرستد در خانه غیر ضامن است اینجا را فاسد گردانند و ثابت است ضامنیت  
بجراح کنند اگر آن جراحت برسد بنفصل استانی یعنی با بقدر دیگر تمام و اگر جراحت  
شخصی ارد و نفیس بر و جرح بر و جرح بر و جرح بر و جرح بر و جرح بر و جرح بر  
بجراح بیکدیگر یا بوقد است یا نباشد و شکی ندارد و فکر بر یکسو اسوا باشد  
در ضامنیت اگر حیوان ضایع کند عیالات یا بیکدیگر و اگر کسی بگوید که یا بفرستد  
و تیری یا بفرستد از آن ضامن نیست و کسی که در خور کند بر وجه خود پس و ضامن  
کند آنرا یعنی هر چه بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید  
لازم است و اگر آنرا بگوید بر آن چیزی نیست و بر آن خرج از آن بگوید بگوید  
الباب ثانی فی الأعضاء ابوابیسم در بیان دیگر اعضا و در این چهار هفت  
باب است چهار صد و هشتاد و نه حکم است در خواها و یکصد و چهل و دو حدیث  
در مجموع آنها آنچه در بدن ایشان از آن یکی بود باشد مثل بینی و زبان و غیره پس  
آن دیگر مالم است و هر جز آن در ایشان و نباشد مثل دست و پا و غیره پس در هر یک  
باید یکدیگر تمام خواهد بود و هر یک از آنها نصفه و یا است مگر در و پنج حصه و در

ک

کرده و یک در علم این است که مذکور خواهد شد و باین از اقسام نباتات و دریم  
 یکجا چشم که قطع کند یک بال را یا نباتات دیگران چشم است و اگر یک بال یا این  
 قطع کند نصف دیگر است و آنچه کمتر از این باشد همین نحو جدا خواهد شد و در  
 شقیقه اگر چنان شود که نتواند ملقت شد پس نصف پنج یکد است و آنچه کمتر از آن باشد  
 همین نحو جدا خواهد شد و دیگر و اگر بر طرف شود تمام موهای آن پس نصف یک چشم  
 خواهد بود و آنچه کمتر شود از آن کمتر خواهد شد و چشم و گوش و دندان و بینی و بر طرف شد  
 آن تمام و آنچه بر آن که آنش می شود و کمی و زیادی نیست که اول و پس از چشم و عقلت  
 کرد و پیشانی می کند و از برای چشم و یک بال یا بینی و یک کشاند از او را  
 می کند که هر قدر است و تمام چشم شش نف است پس اگر بر یک بال یا بینی شش  
 تمام و باید که چشم خود بد و در اینجا هر یک و کمتر از شش یک نیز جدا است که  
 خواهد شد و **مجموع** گویند که اگر آنچه شود بدید سابق مذکور شد که اگر آنچه خواص  
 می کنند **مجموع** اقل و الله اعلم و دیگر بینی سوراخ کردن آن و قطع کردن آن است  
 که اگر قطع کند یک بینی اگر که نصف آن باشد نصف دیگر است و در سوراخ کردن  
 آن که اگر بر طرف شود نکت دید و اگر چنان شود پنج یک دید خواهد بود و در سوراخ کردن  
 یکی از دو جانب بینی **پستیک** دید است و در بریدن آن نکت دید است و آنچه کمتر  
 باشد از دیگر کم خواهد شد و در هر دو بال اگر قطع کند نصف دیگر و در هر یک که کند  
 نصف دیگر و اگر یک بال را قطع کند و نکت دید می شود و بعضی آن را بجز نکت  
 بخاک آن خواهد بود پس اگر شود و چنان شود و یک بال آن خواهد بود و اگر قطع شود  
 یک نکت پنج یک و اگر عیوب شود یعنی پنج نصف آن خواهد بود و دیگر و در صورت  
 که سوراخ شود که نباید که همان و در ششانی نباید دهد و اگر چنان شود و از آن  
 باقی باشد پس چاه اشرفی میاید و در بیکانی که داخل استخوان نخلان شود و یک صند  
 اشرفی باطل و در سوراخ کردن آن که ضرر نکند صد اشرفی و در شش نمودن استخوان صند  
 پنجاه اشرفی و در سوراخ کردن آن اشرفی و در شش نمودن استخوان هشتاد اشرفی

پس از برای هر شش یک بنای سنی یک قاعده یک کعبه و یک منبر و یک

۵۴







اشته سینه که نرم شود یا با صد اشرف در صورتی که کلاه و دوتا شود و طواف  
آن یعنی از فلان شکار و او شود و اگر یک طرف نرم شود نصف این خواهد بود و اگر  
شکار شود و سینه که دوتا شود یا کفهای سر را از شرفی و در یک طرف یا با صد اشرف  
و نمودن هر یک از استخوانهای سینه و شافا او پشت بپست و پنج اشرف و یک سینه  
سینه و یک طرف و میل کردن یا با صد اشرف و شکستن پشت اگر چاق شود صد اشرف و اگر  
مثل اول شود پس از شرفی و قطع کردن سر سینه و هشت یک یک است و در هر استخوان  
از استخوانهای پهلوان آنها که مثل استبدل اگر بشکند بپست و پنج اشرفی و در شرفی  
دوازده و نیم و در حرکت استخوان هفت تا نیم و در هر یک از نمودن استخوان و شرفی  
کردن پهلوان یک سینه شکستن او است و در هر یک از استخوانهای پهلوان که در پهلوان  
ده اشرفی اگر بشکند و حرکت استخوان آن پنج تا و دیدن آن دوتا و نیم و همچنین است  
سوراخ کردن آن و در هر سوراخی که بماند و سینه داخل شود ثلث دین نفس است پس اگر  
نفوذ کند تیرگی از این پهلوان که بیرون آید از جانب دیگر پس چهار صد و سی و شش اشرف  
و یک ثلث اشرفی و دین سینه شکستن پشت دین یک شخص تمام است فلما دین شکستن  
در آنها است که اگر بشکند ششگاه و چاق شود و دست اشرف و در شرفی شکستن  
شصت اشرفی و در غنوم استخوان آن پنجاه اشرفی و در حرکت استخوان یکصد و  
پنج و در جلا شدن آن از یکدیگر سی اشرف پس اگر بشکند و چاق شود اما مثل اول  
ثلث دین انسان است و دین آن اگر بشکند و چاق شود و دست اشرف و اگر مثل اول  
چاق شود دین ثلث دین انسان است و در هر شرفی که یکصد و شصت اشرف و همچنین  
اگر سوراخ کند آن را و در هر سوراخی که چاق شود شصت و مثل اشرف و در هر سوراخی که  
در غنوم استخوان آن پنجاه اشرف و در حرکت استخوان صد اشرف اما دین آنرا که  
و چاق شود و دست اشرفی و اگر شکند آنرا یکصد و شصت اشرفی و در غنوم  
استخوان آن پنجاه و در حرکت استخوان یکصد و هفتاد و پنج و در سوراخ شدن  
پنجاه اشرف پس اگر بشکند و چاق شود مثل اول دین ثلث دین انسان است و اگر

نَشْرًا

از بند و در دسی اشرقی و اما در ساق اگر نینکند و چاق نشود و دست  
و شوق شود یکبار و شصت و نمودن استخوان آن پنجاه و سه است و بست پنج  
و حرکت استخوان پنجاه و هجده و هفت و هشت استخوان و در حقی که چاق نشود دسی و سه  
اشرقی و ثلث اشرقی و اگر مثل اول چاق نشود پس ثلث دسی است و همین حکم که  
قول یا اگر نینکند و چاق نشود و در عیب و اما در دسی و در انگشتان است که اگر  
قدیم نینکند و چاق نشود و دست اشرقی و نمودن استخوان آن پنجاه و حرکت استخوان  
صلد اشرقی و هفت و هشت آن با بند و در دست اشرقی و در سوراخ شش آن پنجاه  
اشرقی و اما در انگشت شصت یا ثلث دسی است و در شش کستن بند که  
متصل است به قدیم پنج یکبار و انگشت است و حرکت استخوان آن بست و شش اشرقی  
و نمودن استخوان آن هشت اشرقی و ثلث اشرقی و سوراخ شش آن چهار اشرقی  
و شش یک آن و شش یک آن سینه اشرقی و ثلث اشرقی و از بند حرکت کردن آن  
پنج اشرقی و در ناخن آن سی اشرقی و در هر انگشت شش یکبار آن یاست و در  
از آنها شانزده اشرقی و ثلث اشرقی است و نمودن استخوان هر یک چهار اشرقی  
و شش یک آن و حرکت استخوان هر یک هشت اشرقی و ثلث آن و در سوراخ کردن هر  
چهار اشرقی و شش یک آن و در شش آن سینه اشرقی و ثلث آن و در حرکت کردن آن  
از بند پنج اشرقی و در ناخن آن هر یک سی اشرقی و در حقی که چاق نشود و دسی و سه  
اشرقی و ثلث آن و در هر بند میان آن چهار انگشت با هرگاه قطع شود پس در  
اشرقی و در ثلث اشرقی و در هر انگشت آن موضع شانزده اشرقی و در ثلث آن شش  
شدن آن هشت اشرقی و چهار پنج یک آن و نمودن استخوان آن در اشرقی و حرکت  
کردن آن پنج اشرقی و در ثلث و سوراخ شدن آن در اشرقی و از بند افتادن آن  
هشت اشرقی و در بند ای از انگشتان آن ناخن است بست و هفت اشرقی و چهار  
پنج یک آن و در هر انگشت آن پنج اشرقی و چهار یک آن و در شش نمودن آن چهار اشرقی  
و نمودن استخوان آن یک اشرقی و سه یک آن و حرکت استخوان در اشرقی و پنج یک

مقدم

ودولت اشراف

وہ غنیمت  
وہ زینت

حرکت کرد

لا بد من

...  
...  
...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه

صفت کے فناء

هو

۱۰۰

ان کے لئے

الشيخ

لَا تَقْرَأُ

10











آن قضا می کنند و اگر در عود نکند یا عقل او پس از او در تمام می گذرد و اگر بعد  
از کوفتن در غایت شود و یا عود نکند پس در کوفته نخواهد شد و اگر کسی که در کوفته است  
دو حیانت و بیشتر طاعن شود لازم میشود بر آن حیانتی که بیشتر باشد اگر طاعن باشد  
و معتدل باشد داخل بکند اگر نخواهد شد بکند همان حیانت علی طاعن حیانت شود  
اگر غیر طاعن از کسالی و از اقصای طاعن خواهد کرد و کسی که در نصرتی شخصی پس در آن  
شود بعضی دیدن او پس از برای او خواهد بود و در نسبت آن چه کرده از اینانی چشم او  
از غایت میشود اینست که چشم او پس از آنکه می کند و از غایت او نشان می کنند  
از چنانچه پس می کشند و در حق او می بیند ناقص را و کس که در نشان می کنند  
موضع را و امتیاز می کنند با آن تفاوت صحیح از ناقص دیده داده و خود بان معلوم  
یکسال بعد از قسم نیز بر کس بعد از آن عود کند نظر آن در کرده نمی شود و آن در کس  
و دیده اند که در آن از او کس که هر دو کس است در آن در کتاب نکاح و غیره و دیده اند که  
لک در شک است از آنکه آنرا بکند بجامه خود را در باب او مذکور شد و اما در سلسله  
و سلسله الفاظ هر یک از انسان تمام است **ترجم** گویند بعضی اینکه شخصی را از نری  
بر نیکو تواند محافظ کند بولهای طاعن را در نماز و الله اعلم و در تمام است اگر آنرا  
روز باشد و ناقص و در وقت است و تا بلند و در نیکو است و در هر طرف  
کروا پس در حفظ نیکو است بعد از قسم خوردن و عود نکند و او تا یکسال و در هر یک  
دو و بیشتر از آن دیده تمام است و در **ترجم** که این در کردن چنانچه بیکطرف فصل  
کند و دیده تمام است و قضا که در ثابت کرد از این حیانت یعنی برون انسان  
یا اعضای آن در کمال است بر شش رسد و یا شد از برای هر شش یکسان میباشد و در  
قسم خوردن و کس که شش بعد از نفس زدن او پس از آنکه در می شود و نفس خود  
او یا بیکدیگر پس حقا می شود تفاوت آن و دیده داده و شود و با حقا و در هر طرف  
از آن از دیده تمام است **و اولی از این است که** **ترجم** ابو یحیی در بیان شکست  
و در جراحت آن در این قضا است و هفا حکم است در عود و او می و چنانچه است و

و بجزش

و آن حد شریعت

مجموع آنها اقام آنها و قضا اینست که شش محرمین بعضی کلیدی و نقل کرده اند  
که او از اعضا و است و اگر از حد شریعت می باشد که چون نیامده باشد پس از اینست که  
نخون آمده باشد پس با صفت می گویند که بکوشش رسیده باشد و قطع کرد  
باشد از این صفت می گویند که داخل در کوشش شده باشد بعد از آن استحقاق  
است که با استخوان رسیده باشد و صفا اقام آن برده نازک است که در روی استخوان  
طی باشد پس می گویند که استخوان نمودار شود و دیگر بعد از آن هاست می گویند  
که داخل استخوان شود و یا از آن یکدیگر پس منقله است که استخوان از جای خود  
کرده باشد پس می گویند که آن رسیده باشد یعنی سر دیگر و می گویند که  
داخل مغز شده باشد و اما تفصیل در هر یک از اینها از شکسته و جراحت  
باز از احکام آنها اینست که گذشت بجز احکام آنها در دیات اعضا پس در جامع  
شکست و در هاست در شش در موضع شش و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
و از شده است و در مامور می و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
پایان در شش و در شش است و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
از بعضی اعضا شکست در بعضی خواهد بود و در شش و در شش و در شش و در شش  
شده است و اختلاف آن حمل شده است بر اختلاف جراح میان سر و بدن و جراح  
مرد و زن مساویست و در برابر شکست در انسان پس از وقت مضاعف است  
در جراحت سر و بدن و در جراحت شکست و از شش و در شش و در شش و در شش  
و اگر شکست در شش و اگر شکست شود شکست و در شش و در شش و در شش و در شش  
او شکست و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
جراحات شکست نوع آن حکمی دارد و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
اراده قضا می کنند و از یکدیگر را شش شوند و در شش و در شش و در شش و در شش  
پس آن جراحت را شکست است و از این جراحت شکست است و از این شکست است و از این شکست  
میست هر که جراحت شکست است و از این جراحت شکست است و از این شکست است و از این شکست

صفات

بر صورت

شکست



اوست فادامه ز یاد شود از فتنه آزاد و نایب است حکومت در خارج و حدیث  
 صریح بر این یا حکم آن نباشد پس در انوقت لازم حکم کنند بان دو عاقل را عالم  
 باشند با حکام بی غیر **ابواب العاقل** ابواب ششم در بیان عاقل و احکام اوست و  
 این باب در باب و نود و نه حکام است در عاقلها و بیست و پنج حدیث است در مجموع  
 آنها در سببی که عاقلها را نام است و عاقله نیده آقای است و اگر کافر فی  
 حال است نباشد بی خیانت او بر مال او خواهد بود و بد سببی که عاقله ضامن میباشد  
 و غیره خط از آن هر دوی عاقله خویشان بد عاقله است اما در کوفت ایشان و بر زبان  
 چیزی نیست پس اگر یک نفر خویش نباشد کسی دیگر از خویشان او را مانع شوند از رفتن  
 بر تمام و بر اوست که اگر کند با سایر اهل کربین نباشد و خویشان چندین باشند  
 از بد عاقله که هر دوی از آن مردن و خویشی مساوی باشند پس قیمت میشود و در  
 ایشان اگر بالغ باشند و مسلمان باشند بر خویشان بدی و دولت و بر خویشان ما  
 یکنش پس اگر از خویشان بدی کسی نباشد بر خویشان مادر خواهد بود تمام و در  
 از خویشان مادر کسی نباشد پس بر اهل ولایت او خواهد بود از آنجا که در آن  
 و ناکرده و بر آن شده است و بر ناکند و اگر علم نشود ولایت او در  
 صورت عاقله و امام خواهد بود بد سببی که اجتماع ضامن نیست و بد سببی که  
 عاقله و غیره که اقل خود او را که در آن و نه نقل بر او بد سببی که عاقله ضامنند  
 خطای محض او پس بر آن و کسی که یک شخص را عاقله او بد سببی که عاقله است نباشد  
 از آن مال او میدهند اگر نباشد بر او بد سببی که از خویشان نزدیکتر باشد و کسی که عاقله  
 ضامن نیست و بد سببی که اقامت آن در خویش است که بد سببی که عاقله و غیره  
 عاقله که بد سببی که عاقله است خوان بد شده و بد سببی که از آن بد سببی  
 روی استخوان و کفر از آن بد سببی که از بد سببی که عاقله است و بد سببی که عاقله  
 و بد سببی که از آن بد سببی که از بد سببی که عاقله است و بد سببی که عاقله  
 خود بر عاقله او امام است و همچنین است و نه عاقله و بد سببی که از آن عاقله است

بر عاقله اوست

اگر از

نباشد بر عاقله آن شخص خواهد بود و کسی که مسلمان شود و از برای او آقای از آن  
 نباشد بر عاقله او کسی است که ضامن خیانت او شده باشد و بد سببی که خطای  
 صحت ایشان بر عاقله اوست از همان جماعه حجت ایشان در اهل شهر و بد سببی که کسی که  
 در شهر و بد سببی که از آن جماعه حجت خودش و بد سببی که عاقله ضامن نیست هر آن  
 قتل که بشاهد و معتقد ثابت شود بد سببی که اقل او را که در آن بد سببی که عاقله خودش  
 بود و نقل او را که واقع شود و بد سببی که ضامن او حکم پیدا دارد و اما اقل عاقله و بد سببی که  
 و ناکند و بر اوست و بد سببی که در مو جاحمان که عاقله اوست و اگر کافر  
 خطای بی کسی بر آن خواهد بود از بد سببی که از آن بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که  
 و اگر عاقله و بد سببی که او امام خواهد بود و اگر کسی را نکند بر عاقله که عاقله است  
 طفل از او طفل بر عاقله از آن خواهد بود و کسی که از آن بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 پس ضامن خواهد بود از آن که ضامن میشود خویشان بی نباشد عاقله با نایب شاهد  
 بر برای خود و کفر و مادر و غیره که یک نفر از آقای خود را که نکند حکم آن که کفر میشود  
 پس اقل او خطا باشد پس از او خواهد بود و بر آن جری نیست از بد سببی که عاقله است  
 خانه کتاب و نایب است و شتم است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 و بیان و مکره اند اما در این کتاب نیز ایشان میکنند و آنچه عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 و بد سببی که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 بر این بد سببی که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 و با آن و بد سببی که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 که هر بد سببی که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود  
 صدوق که عاقله او است و عاقله او است و بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود

ان

جایی

و اگر از آن بد سببی که عاقله او خواهد بود و بد سببی که عاقله او خواهد بود



اسان ائله اجماعاً صدق و عدمش و بحاجت اجماعاً فایده دوم در کورتی شرح ابو  
حضر محمد بن الحسن الطوسی که کلام است و حدیث است و در بیان اسانید است که ائمه  
است که از راه کتاب حدیث است یا در راه است یا در راه است یا در راه است  
کتاب مذکور و مصنفه میگوید که من هم از ائمه این علم است که مذکور شد و فایده  
اول و دوم شماره آنها چهار و هشت طریق است و در آنها اندک تفرقی هست و تحقیق  
که من ملحق میگردم باین شماره مذکور اینجا که از ائمه بحاجت اختصاص از همان طریق  
شیخ طوسی که مذکور شده است که کتاب حدیث و در کتاب بحال اخبار و ان شش  
است و نیز در این فایده ذکر کرده ام طریق سید مرتضی که از ائمه بحاجت و متشابه باین  
طریق نقل میکند که از رساله الخذ کرده ام از تفسیر غفرانی **الکتاب** فایده سیم در بیان  
شیخ محمد بن یحیی و طوسی و غیره میگوید که بسیاری از اسانید خود که در این  
از باب خارج اند و بعضی دیگر از دیگران میگویند که شیخ محمد بن یعقوب و غیره  
نیز از علمای که گویند از این سماع غیر از واحد باین نیز باب خارج اند و میگویند  
و دیگر طریق را فایده ذکر کرده است از رساله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
خود نوشتند و دیگران نیز بسیار است **الکتاب** فایده چهارم در ذکر کتابها است  
معتمد است در آنجا نقل کرده ام از ائمه این کتاب و سایر از ائمه فایده و  
است و بعضی از آن کتابها بواسطه دیگر نیست که ذکر آنها از اول همین کتاب است  
که در **امام** فایده پنجم در باب بعضی طریق است که روایت میکنند باین کتابهای مذکور  
از صاحبان کتابها و ما نقل کردیم از کتاب سائل نقل کرده ام **الکتاب** فایده  
ششم در کتابهاست که از علمای اصحاب این کتابهای مذکور و نقل  
این کتابهاست و معتمد بود از ائمه این کتاب بود از ائمه این کتاب بود و نیز  
نایت بود از ائمه این کتابهاست از ائمه معصومین علیهم السلام و تحقیق که ذکر کرده ایم در کتاب  
عبارت شیخ صدوق اسمری محمد بنی است که در آن کتابهاست و لا یخبر الفقیه نقل  
کرده است و شهادت داده باینکه جمیع این در این کتابهاست من خود بیان فتوی میدهم

رسالة

EAA

[illegible]

سؤال

۱۷ خضار



بمخوبه و در هر مرتبه خالص و بی غش کردید که آثار اوست خود علم قطعی یا اولی الامر  
 ناصیه اند و بر این مضمونست نیز عبارت بسیار از متاخرین علماء اصول که بعد  
 مذکور میشوند بعضی از آنها نیز صاحبان عقول و علماء فحول و الله اعلم و دیگر عبارت  
 شیخ طه الدین محمد در کتاب شرح التمسین خود که شهادت میدهد بر حقیت چهار  
 اصل و اینکه آنها محفوظند بر بنیاد چند بلکه بلغت اعتماد آنها مشغول و وثوق  
 بر آنها ناید که در خصوص کتابهای اصحاب اجماع ائمه علیهم السلام و اصحاب ایشان نیز و نه  
 میدهند و اینکه کتاب عبد الله بن علی الجلیع عرض شد بر حضرت امام جعفر صادق و فرمود  
 کتاب یونس بن عیسی در حق و کتاب فضل بن شاذان که این هر دو عرض شد بر حضرت  
 امام حسن عسکری و نیز شهادت دادند از کتاب صحیح یار و کتابهای که در حق  
 است و اعتماد کردن بر آنها دیگر عبارت شیخ طه الدین است نیز در نهادهای  
 الحديث خود که شهادت میدهد باینکه الحادیت چهار کتاب و نیز در نهادهای العلم و المال  
 غیر اینها نقل شده است از چهار صد اصل و دیگر عبارت شهادت شیخ محمد بن مکر  
 در شرح در الیه الدین صریح باینکه شهادت میدهد که الحادیت چهار کتاب و اشغال  
 و اگر گفته شده است از چهار صد اصل و دیگر عبارت شیخ طه الدین علیهم السلام و صاحب  
 صریحست نیز باینکه شهادت داد بصحی و اعتماد بر کتابها که نقل کرده این کتاب را  
 از آنها و دیگر عبارت شیخ طوسی احمد بن علی بن ابیطالب در کتاب الجواهر و نیز  
 ابن ابراهیم در اول غیر خود و نیز جعفر بن محمد بن فضال که اولی الامر و غیر ایشان نیز  
 در کتابهای خود ذکر کرده اند و بعضی که در انداخته اند کتابهای خود را **دیگر**  
 عبارت شیخ حسن در عالم که از اجداد علماء اصول است و نیز در حق الحادیت شهادت  
 داده است باینکه الحادیت کتابهای ماکه معتد است هم آنها محفوظند بر بنیاد  
 و دیگر عبارت شیخ علی بن موسی مرطوسی در ذکر و نه باینکه که لایستک است  
 بر حقیت کتاب طحی و دیگر عبارت شیخ مفید در امر شاد و علی بن شاذان و در  
 و شیخ حسن بن الفضل الطبرسی در عالم الوری و شهادت اجماع بر حق بودن

و اما

و بعضی

جیما

در این از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و علمای اوست که در کتابهای ایشان و اینکه  
 آن کتابها از جمله چهار صد اصل است **دیگر** عبارت شیخ زین الدین که تحقیق طایفه است  
 و عبارت محمد بن ادبیر که شهادت ایشان از برای بسیاری از کتابها و از چهار صد  
 اصل صحیح است آنها و ثابت بودن آنها بر سبیل عموم و خصوص و معلوم است  
 ایشان عمل نمیکردند بغير واحدی که حال باشد از فرزند و نیز حیدری است عبارت  
 مرتضی باینکه بالغ است از این و نزدیک باین است عبارت شیخ شهید در ذکر  
**التاقدیر** و هفتم در ذکر اصحاب اجماع است و اما ایشان مثل اصحاب چهار صد اصل  
 و مثل ایشان نیز و نیز در ذکر جامعیت که توثیق کرده اند از ائمه علیهم السلام و آورده اند  
 برجوع کردن بسوی ایشان و نیز در بیان آنچه اعتد است که شاذان شده است عدالت  
 ایشان بتواتر **مترجم** گوید که اصحاب اجماع جامع اند که ائمه علم اجماع کرده اند بر عدل  
 و حق ایشان و اینکه اصحاب ای و الجماعه در جلیطه و بعضی از متاخرین علماء است  
 اصحاب هجده نفر از اسامی ایشان مذکور است در کتاب و سایر و الله اعلم و مصنف  
 مفید باینکه ذکر کرده ایم ما آنچه عبارت شیخ گشتی که صاحب کتاب خالص در نقل کرد  
 او اجماع کردن شیخ و تمام بر صحت روایتهای هجده نفر از اولی الامر بلکه  
 بشر از ایشان نیز و دیگر نیز نقل کرده اند از اصحاب شیخ طوسی و نجاشی و در ذکر  
 اصحاب اولی الامر که عبارت است از ائمه و استانیان و عبارت شیخ زین الدین  
 که در حق نقل کرده است در اجماع کردن بر عدل کردن بر و ابتهای جامع دیگر که در حدیث  
 نقل میشوند از وفات و صاحب کتابها و نیز ذکر کرده ایم اجماع را که ائمه توثیق ایشان  
 کرده اند و غیر ایشان موده اند و ایشان را بر صد نفر مشغول و نیز عبارت شهید  
 ثانی از اینکه عدالت جمیع علماء و ما از زمان شیخ کلینی را تا این زمان معلوم است  
 بتواتر و آنچه رسیده است بمان از آثار ایشان و بدینوسیله که احتیاجی نیست به توثیق  
 کردن یکی از ایشان **مترجم** گوید که بعضی از ایشان نقل اند و عادل و الله اعلم **التاقدیر**  
 نالد هفتم در تفصیل بعضی قرینها نیست که مقرر میشود بغير حدیث ناانکه



باعت ثبوت وصحت و مضمون آن احادیث میشود و نیز باعث ترجیح آنها میشود  
 بر معارض آن و تقریبا نهایت نفع است و در آن کتاب مذکور است **التاسع**  
 فایده نهم در ذکر استدلالات کردن است بر صحیح بودن احادیث کتابی که با نقل  
 کرده ایم این کتابها را از آنها و امثال آنها از این بر سبیل تفصیل و در بیان اینکه وجوب است  
 عمل کردن بان کتابها و نیز در بیان ضعف بودن این اصطلاح تا نه احادیث این کتابها  
 نفع کرده اند در این فایده بر این مطالب مذکور است و دلیل ذکر کرده ایم  
 الغاصر فایده دهم در بیان جوبلنجیریت که نزدیک است که وارد بیاید یعنی ظاهر اهل  
 اخبار از اعتراضات بعضی اهل اعتبار و از بزرگواران بعضی جوانهای معتدده بسیار در این  
 کتاب نقل کرده ایم **الحادی عشر** فایده یازدهم در ذکر احادیث مضمون است و آنچه  
 جز این احادیث مضمون است و در بیان و قریبانی که دلالت میکند از صحیح بودن  
 استنبوی امام **ع** **التاسع عشر** فایده دوازدهم در ذکر باری از قریبانی که دلالت میکند  
 استقاده میشود آن قریبانی از احوال خیالی یعنی حالت هر شخصی گویند بر سبیل  
 هر چند بنا بر این قریبانی بسیار اجمال کرده ایم فاما ذکر میکنیم در این مقام کسی که شنیده  
 میشود از بودن او در میان سنی حدیث همین قریبانی که از بزرگواران و اهل اعتبار نقل کرده  
 یا علمالت یا غیر اینها و تحقیق که ذکر کردیم اسامی او یا حدیثی که نقل کرده اند و مدح کرده اند  
 بر ترتیب و وفای حدیثی که فایده ها و تمام نمودیم کتاب را بر آن و ایشان هزار بار باید  
 تکرار شود تا اندک زیاده و فائده ذکر کنیم و لغتهای ایشان تکرار شده و در آن  
 مقام بیان آن میشود تمام شد حضرت کتاب تفصیل و سبیل استقوا و تحقیق است  
 التبریع یعنی کتابی که حاصل شدن مسائل از غیر کتب و سبیل بجای شیعری است  
 تمام و تفصیل در آن مذکور است و جمع کرده است در این کتاب جمیع آنچه ضروری بود از  
 امرها و غیره باری که متعلق است بفعالی و هر مکلفین و بینندگان حضرت **ع** و اهل بیت  
 سرکشان و مطهرین سلام الله علیهم اجمعین با خوبی ترتیب آن و زیاده و توشن و زیاده  
 آن فاما باقی ماند احادیث این کتاب باری از احکام بجای آنکه بودند آنها از کتبهای علمای

بر سبیل اجمال ذکر

در اینجا

چندکس قادر نبودم بر بیرون آوردن هر چه در آنها بود و تمام و در اینجا می بینیم  
 این هم و در این کتاب این را ذکر کردم کفایت است از برای کسی که خواهد عمل کند  
 با احکام ائمه انام علیهم صلوات الله الملك العالم و حداد برای خداوند  
 کبر و در این هند عالمی است و در رد و حجت بر محمد و آل او که با کانداز کلاه  
 معصیت و نوشتن این کتاب را تا انصاف کنند آن بدست خود که او محمد بن  
 علی بن محمد است و از قبله قرأت و از ولایت جیل عامل و مجاور بودن  
 مقدس حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا و فارغ گردید از تصنیف کردن  
 کتاب و نوشتن آن نیز در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی الحجه الحرام در سال  
 هزار و هشتاد و هشت از هجرت بنو حنیف علیه و آله و سلم و صدت تصنیف کرد  
 آن ده ماه شد و السلام علیما تبع الهدی خاتم این کتابان می نویسد بعضی  
 که از ائمه و تفصیل آن قریب است بکمال عقل و شعور و چنانکه قاری و  
 مستمع را از شک و شبهه بیار و در میگرداند و موافق مشهور و موافق غایب  
 آنرا مطابق ائمه این از احکام ناقصه و ائمه انام باری و ذیل و محو منها باری  
 گویند هر چه این کتاب و تفسیر این ابواب که در آن سبیل است این گردید که  
 که در این امر عظیم و ترجمه این کتاب جسم قدیم نمود **الحاجب**  
 دینی و استحقاق حقوق دوستان و خواری که در اول کتاب در مقدمه مذکور  
 گردید و احادیث غریبه لغات ایشان و اخبار و تهر لاجب اهل ایمان که در  
 صحیفه مشحون و نیز تر لاجب از جمله معاصی که بود سبب عرأت و یا  
 این را بقتلعت گردید که قدم در میدان فرس و اربابان و جولان معرکه باری  
 زبانان بتر جزیه سازت محالفان مؤلف آن در آمد و الله الحمد و بقیه باری  
 مشحون حدیث شریف و کلام لطیف ضاعفت بدین عاقبت علی التبرع  
 اخبار متواتره و آثار متکثره مطابق و که در این باب وارد است منظور  
 حقیقت اثر گردانیده من اول کتابی که از مخالف بقطر و خلف بجلد نمود

مطالب است

الحاضره

از اسباب



و موافقت با عقیدت است که در آن خود را نیز ندانم و باز نگردد و اگر احیاناً بایستد  
 در مقام قدم و پائی یا غیر آن در احکام و مسائل در ظاهر در نزد اهل حق حاضر نمود  
 آنرا بفرموده خود از کتاب دیگر یا از باب عقیده تحت آن در اصل او را نشان نشان با  
 نمودم و تو آنرا که از بعد از آن مکان ظاهر کردی و بدیم مگر آنچه از نظر حق و مستور کردی  
 باستانه آنکه هیچ وجه حکم مستهملی باقی نماند و از نظر کنندگان این کتاب و غیر آن که  
 این را در جمیع عظم دارم که از ظهور مدعا و کشف برقع محبوب کنیز باو اظفار  
 نانو عشق اهل و فاکد برایشان مستور و محبت بر اوی علیاً و خیر میبودند که برین  
 بل و داغی از صدق و صفای او می نمایند و از خاطر خفا اثر خود میروند  
 تقضایند و الله و التوفیق حجه یاد کاری است میان اهل دین و عجمائمه  
 ظاهرین که بنای عملشان در این دین و تحمیل است بر حدیث واقع شده است  
 که کسیکه میبرد و از او برقی از علم باقی بماند و حق تعالی در قیامت از او شهادت  
 حجت ظاهر و مانع میگرداند و وارد شده است که نموده است کسیکه از آن یکان چنان  
 چیزی بماند که نه در صالحی که حجت او است و خداوند بعد از او باطله ای که از آن مستفیع  
 شوند و همان یاد ختم می شود که از آن بجز یاد و برقی و کتابی از علم که بماند نماند  
 اهل ایمان و نیز بر این معنی احادیث بسیار است لهذا مصلحت اوقات شریف و عظام  
 برادران و بی و خاله و خانی و غیر این در دین و طریقه گردید و هر چند که او را در دین  
 و امانت جمعی بودند و فاما چون عمر از او بر زمان اعتباری و نزدیکی نداشتند و او  
 اعتمادی نیست چرا که چهار نفر از ایشان از کوچک و بزرگ و تا حالا فوت نموده  
 و اگر هم اعتماد کنیم نقد نخواهد بود بلکه نزدی منقرض میگردند و بی فتنه باو  
 الام و شرفی امام و اگر از این احکام یکی در میان امام مشهور و معمول گردد و هرگاه نزد  
 علام باقیام قیام توابع عظام و در جای کرام در پیشگاه بقیت و استعجاب خواهد  
 پس از اینجهت است که متأسس باین عمل گردیده و چنانکه در عرفه الیقینی حجت ایشان زده  
 زانجهت و وسیله ایوم الموات خود گردانیده که بیک نفر در یک نظر بدیده حقیقت  
 است

حکای معتبر باشد و بخواس ظاهر و باطن خود مدبر کرداند و در اعضا و جوارح  
 بعمل و در هر این بیاعت حیات واقعی او گردید و نزد خدا باقی است الهی در تحت تائید  
 کریم و من احیاهما فکانا مرقب خواهد بود چو حیای آنکه و رود منت منقذ  
 عالم باشد بعد از این که در شیعنا افضل عند الله من سبعین الف غلبه با ما مضون  
 ربی خامل و فقه المصن هو افقه من سجد و امید و از آن کرم کریم و لطف عظیم و این است  
 که اقبال اهل جملت در سر میاید و بخاطر از این ثواب و فضیلت محروم درگاه  
 احدیت خود نگرداند و الله است که از این خبر میداند است کی چون بعضی اهل  
 ایمان و جمع اخوان و دوستان رسانیدم که اولاد کمترین اکثر ایشان در سن  
 حضوری و کوی ایشان که از شش سالگی بزرگتر نیست بلکه سه سالگی و دو سالگی  
 بودند و کفالت ایشان را در امور دنیا و دین و کفالت احوال ایشان در جمیع ارباب  
 بر سبیل ترین یا غیر آن از تحکیم الدین و معیین و تعلیم احکام سید المسلمین  
 ولایت ائمه ظاهرین بر این کمترین و فرض یقین و واجبیتین بود که از اصول و  
 وضع بدالات و هدایت ایشان مشغول باشم و این سن ایشان نقاضای این معنی  
 نمیکرد و نیز که اهل امام اعتمادی نبود که شاید ما بنوقت نرسیم و در میان ایشان  
 پس ضمن حدیث تفسیر فاورث کتبک با اینک مصلحت دید که جهت  
 این کتاب را که مشتمل است بر احکام حضرت قبله العالمین بزبان فارسی و  
 بحجه و اورد که انسان باشد تعلیم و تعلم آن برایشان و بر دیگران نیز از آنجا که  
 لغت عربی برایشان مشکل بود بلکه اخوان و جاهل بودند و بزرگواران دینی که  
 التماس این معنی از این را می نمودند بودند و نیز که حاجت ایشان فرض عین بود  
 یقینی گردیده بود و جهت آن امر که جهت بیت مصادق اکتب و بیت علم و  
 اخوان و مقتضای القابیت کل علی الکتاب و فرمان اکتبوا احضروا کتبوا استوفوا  
 تخارجون الیهما بجهت ایشان بعبودیت ملک متان بطریق سلا و انسان و رفیق زبان  
 اینان و طریقه نقل علی کلام اماما که ما و امثال ما شیعیان با آن ماموران جمیع

اند

تتبع

تتبع از این کتاب در این دین

و بر این در

و است



رباعه و حاجی

مشکلا و تمام اقوال آن بر لغت فاسد بیان گردید تا آنکه عوام و جمال و عجمان که حال  
بلکه کوچکان و اطفال و زنان و اهل و عیال در جمیع مراتب و احوال منتفع و مشغول  
گردند و موجب دنیا و آخرت و موجب یاد کاری و معرفت فایده خدای عز و جل گردند  
و داعی خواهد گردید و نیز از عهده تکلیف و وثیقه باینکه تا بنفایده و افضلیت دنیا  
آنها را از امن و امان و اهل و عیال بدارد و خود را از الناس و الحوائج اعدت  
الکافیه ببرد و آرزوی باشم و بعد از فراغ بر وقتش باین چراغ اتمام حجت ضعیفا  
و اهل سکنت شده باشد و خدا را بر ایشان حجت باشد و بعد از این وقت و افضلیت  
باشد بر سر حق و ایمان الهی نتوانند بگریزند و بعد از آن بر جمیع و تمام است  
و طریقه اهل بیت است و حجت میباشد و وقتی میتوانند از آن کاه غلبه از هم  
آن غیر و جاهل بر ایشان غالب مستول گردند پس از آن وقت که رفع آنها بقیه و رفع  
مشکل حجت گردید با غایت غایت و میل همگی میگردند و در وقت فتنه ضد و عدل  
جملگی میشوند و از برای ایشان عذر باقی نخواهد ماند و باید که در تحصیل معرفت  
حجت طاقت و عبادت خود را کنار بکشند و نمایند و جمیع خاص و عام و صاحبان  
اقسام و جاهلان و ضعیفان تمام باین نشانه خواهند پیاد و پس خود را  
با و سر انجام بینداید پس در جمیع استعدایانیت که چون آتش شوق حجت  
بوصل مجرب حجت معرفت از باب یاد مودت و عبادت و معرفت که از عبودیت  
سطور این صفت منطقی که در فقه مراد و مستند عباد و مطلق است و خود پس  
از این صفت زیاد و بخت بسیار و غریب بی یار و در هر منزل و دیار که بوضعی و در هر جای  
و میان فراموش نموده و فریاد آن شود بعبودیت و روح داعی بخار نمایند تا آنکه فیضا  
رحمت الهی شامل حال گردد و به باعث غلوه نعیم و ابد تسیم خالق  
گردد و در سجده از عباد مجتهد بوده باشد  
و الله المستعان و علیه التمسع  
و به التمسع



۲۷۲۵



